

ترجمه كتاب نفيس

النور المبين في فضائل معصومين عليهم السلام

مؤلف:

حكيم الهى و فقيه ربانى آيت الله المعظم

ميرزا عبدالله حائرى احقافى دام ظلّه

مترجم:

شهرام صحراى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



موقع الأوجد
Awhad.com

ترجمه كتاب نفيس

النور المسين في فصل معصومين عليهم السلام

مؤلف:

حكيم الهى و فقيه ربانى آيت الله المعظم

ميرزا عبدالله حائرى احقاقى دام ظلّه

مترجم:

شهرام صحرايى



عنوان کتاب: نور المبين در فضائل معصومين عليه السلام
تأليف: حضرت آيت الله المعظم ميرزا عبد الله حائري احقائي
مترجم: شهرام صحرائي
صفحه آرايي: سيد يحيى غفارزاده دستجردي
طراح جلد و گرافيك داخلي: سيد علي غفارزاده دستجردي

فهرست مطالب

۱۱	یادداشت مترجم
۱۵	مقدمه
۱۹	پرسش نخست تفاوت حکمت شیخ احمد احسائی با دیگر حکمای اسلام در چیست؟
۲۱	صفات ذاتی خداوند بدون اختلاف عین ذات او هستند
۲۵	حدوث مشیت
۲۵	علم خداوند
۲۷	خلق ماهیات
۲۹	وحدت وجود
۳۱	مقامات معصومین <small>علیهم السلام</small>
۳۷	پرسش دوم معنای این دعا که از حضرت حجت بن الحسن <small>علیه السلام</small> روایت شده است چیست؟
۴۹	پرسش سوم مقدمه ای در معرفت خداوند
۵۷	حقیقت این نور مخلوق چیست؟
۶۷	پرسش چهارم معنای اینکه معصومین <small>علیهم السلام</small> ارکان آیات خداوند هستند چیست؟
۸۱	پرسش پنجم شیخ اوحد، شیخ احمد احسائی فیلسوف بوده است؟
۸۱	تفسیر فلسفه نزد اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۸۵	تفاوت فلسفه‌ی ممدوح با مذموم
۹۱	پرسش ششم نگاه صاحب الزمان <small>علیه السلام</small> در باره‌ی راه‌های رسیدن شیعه به کمال نفس چیست؟
۹۳	شناخت امام معصوم
۱۰۷	انتظار فرج
۱۱۱	گریستن بر امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۱۵	پرسش هفتم عرفان صحیح و ممدوح چیست؟
۱۱۵	حکمت علمی و حکمت عملی
۱۲۵	پرسش هشتم تعریف سحر، حسد و چشم زخم چیست؟
۱۳۳	چشم زخم و تأثیر آن از دیدگاه قرآن و روایات
۱۳۵	رسالة الاستبصار فی معنی العین
۱۳۷	چگونگی چشم زدن
۱۴۳	علامت صاحب چشم زخم
۱۴۳	آیا کسی که شور چشم است تکلیف شرعی دارد؟
۱۴۷	درمان شور چشمی
۱۵۳	نظرات برخی از علما درباره‌ی چشم زخم
۱۵۳	چشم زخم انسان را وارد قبر می‌کند
۱۵۹	پرسش نهم حدود تسخیر جن چیست؟ و آنها دارای چه قدرتهایی هستند؟
۱۶۳	الرسالة الجتية از سید کاظم رشتی
۱۶۳	اثبات حقیقت جن
۱۶۹	اثبات وجود جن به دلیل حکمت
۱۷۵	صفات جن و حالات آنها
۱۷۵	حقیقت جن
۱۷۷	چگونگی پیدایش جن

فهرست مطالب

۱۷۹ ترس مردم از جن به دلیل ضعف ایمان آنهاست
۱۸۱ چگونگی تکلیف جن
۱۸۳ پیامبر جنیان احکامش را از نبی اکرم ﷺ دریافت می کند
۱۸۹ اصناف جن
۱۹۹ تشکیل جن به اشکال مختلف
۲۰۹ کیفیت نهایت ترقی جنیان
۲۱۱ فایده‌ی آفرینش جن
۲۱۵ علاج دفع آزار جن ها
۲۳۱ پرسش دهم چگونه خداوند معصومین را آزمایش کرد؟
۲۳۹ پرسش یازدهم آیا اجساد قبل از ورود ارواح به آنها آزمایش می شوند؟
۲۴۵ پرسش دوازدهم مراد سید از «دلیل حکمت» چیست؟
۲۴۹ پرسش سیزدهم تأثیر و شرط اعتقاد به مقامات معصومین ﷺ در مسأله‌ی تقلید چیست؟
۲۵۹ منابع



این کتاب

تحت اشراف حکیم الہی و فقیہ ربانی

حضرت آیت اللہ المعظم

حاج میرزا عبداللہ حائری احقاقی

فرزند بزرگوار آیت اللہ المعظم

حاج میرزا عبدالرسول حائری احقاقی رحمۃ اللہ علیہ

چاپ و منتشر گردید.





بخش نخست

یادداشت مترجم

یادداشت مترجم

از روزگار شیخ احمد احسائی قُدَسِ سِرُّهُ، بسیاری از علما و فضلا و حتی شاهزادگان قاجار، سؤالات خود را در موضوع‌های مختلفی چون فقه، اصول، تفسیر، حدیث، کلام، حکمت، اخلاق و ... در قالب نامه‌هایی خطاب به او می‌نگاشتند و او نیز به بسیاری از آنها پاسخ می‌داد. تعداد این چنین نامه‌هایی بسیار بود و گاه یک نامه مشتمل بر شمار زیادی از سؤالات بود. پاسخ‌های شیخ اوحد نیز به برخی از این سؤالات بسیار مفصل بود به گونه‌ای که حجم آن، گاه به اندازه‌ی کتابی می‌شد. با وجود این شیخ احمد احسائی گویا دادن پاسخ به چنین نامه‌هایی را وظیفه‌ی خود می‌دانست؛ چنانکه بسیاری از اوقات وی، صرف نوشتن پاسخ به این نامه‌ها می‌شد. همچنین بخش قابل توجهی از آثار وی را پاسخ به همین نامه‌ها تشکیل می‌دهند که از آن جمله می‌توان به الرسالة الخاقانیه فی جواب مسألة السلطان فتحعلی شاه عن سر أفضلیة المهدي عَلَيْهِ السَّلَامُ علی الأئمة الثمانية عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، الرسالة الخاقانیه أيضاً فی جواب سؤاله عن حقيقة البرزخ و المعاد و التنعم فی البرزخ و الجنة، جواب سؤال بعض العارفين أن المصلی حین يقول (یاک نعبد و یاک نستعین) کیف یقصد المخاطب؟، جواب المسائل التوبلیة التي سأله

عنها الشيخ عبدعلى التوبلى، أحوال البرزخ و المعاد جواباً
لأسئلة ملاّ حسين الكرمانى و أجوبة مسائل ميرزا محمد طاهر
القزوينى اشاره كرد.

پس از درگذشت شيخ احمد احسائى در ۱۲۴۲ ق، علاقمندان
مكتب وى، سيل چنين نامه هاى را به سوى جانشين او
يعنى سيد كاظم رشتى رحمته الله عليه روانه مى كردند. او نيز به همين
سنت مقيّد بود و وقت بسيارى از او، صرف نگاهستن پاسخ
به چنين نامه هاى مى شد و به همين دليل، عمده ي آثار
برجاي مانده از وى را چنين رساله هاى تشكيل مى دهند
مانند: رساله فى جواب السيد حسن رضا الهندى، رساله فى
جواب الآخوند الملاّ حسينعلى، رساله فى جواب الملاّ محسن
المازندراني، رساله فى جواب الميرزا شفيح الصدر و رساله فى
جواب الآخوند ملاّ على البرغانى.

اين سنت تا روزگار ما همچنان ادامه پيدا کرده است
و علاقمندان مكتب شيخ احمد احسائى قدس سره همچنان
سؤالات خويش را به شكل كتبى و در قالب نامه هاى از
بزرگ وقت و پيشواى كنونى مكتب مزبور سؤال مى كنند.
اينك و پس از درگذشت آيت الله ميرزا عبدالرسول احقاقى
اسكويى (متوفى ۱۳۸۲ ش / ۲۰۰۳ م) كه فرزند وى، آيت الله
ميرزا عبدالله احقاقى اسكويى (حفظه الله تعالى و أبقاه)

زعامت این گروه از شیعیان را برعهده دارد، سؤالات مختلفی در زمینه‌های گوناگون از ایشان پرسیده می‌شود و آن جناب نیز همچون دیگر بزرگان این مکتب آنها را پاسخ گفته که برخی از آن سؤالات در قالب کتابی به نام «النور المبین فی فضائل المعصومین» برای استفاده‌ی بیشتر مؤمنین و طالبان معارف امامیه جمع‌آوری شده و به چاپ رسیده است. از آنجا که گمان می‌رفت ترجمه‌ی فارسی آن نیز برای برخی از علاقمندان این مباحث مفید باشد، این کمترین طلاب نیز آن را حسب‌الامر آن جناب به فارسی ترجمه کرده است.

اقل الطلاب شهرام صحرائی،

تهران، ۱۹ رجب ۱۴۴۶ هجری،

على مهاجرها ألف ألف الصلاة والسلام والتحية والإكرام.

مقدمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این‌ها سؤالاتی است که برادران ما در احساء و کویت پرسیده‌اند. با وجود مشغله‌ی فراوان و آشفتگی ذهنی، تصمیم گرفتم تا پاسخ آنها را با وجود کمبود وقت و دانش، ارائه دهم. خداوند ولی توفیق است.



بخش دوم

پرسش اول

تفاوت حکمت شیخ احمد احسائی
با دیگر حکمای اسلام در چیست؟

پرسش نخست

تفاوت حکمت شیخ احمد احسائی با دیگر حکمای اسلام در چیست؟

چرا که در این موضوع صحبت‌های بسیاری شده است. برخی گفته‌اند که تفاوتی میان آرای حکمی شیخ احسائی و دیگر حکما وجود ندارد و او در حکمت همانند دیگران

۱ - احمد بن زین الدین بن ابراهیم مشهور به شیخ احمد احسائی، فقیه، مفسّر، متکلم و حکیم امامی قرون دوازدهم و سیزدهم در رجب ۱۱۶۶ ق، در مُطَيَّرَفِي (از قرای احساء) به دنیا آمد. در پنج سالگی قرآن و برخی از علوم مقدماتی مانند نحو را آموخت. سپس به تحصیل علوم دیگر پرداخت لکن در جوانی به سبب رؤیای صادقه‌ای از تحصیل علوم ظاهری منصرف گشت، عزلت گزید و به مراقبه و عبادت پرداخت تا آنکه به گفته‌ی خود رؤیاهایی دید که کاشف از نوعی ارتباط معنوی میان او با امامان شیعه علیهم‌السلام بود. او در ۱۱۸۶ ق به عتبات عالیات رفت «تا مگر اهلی برای امر خویش جوید». مدتی به درس آقا محمدباقر بهبهانی و نیز سید محمد مهدی بحر العلوم حاضر شد و از بحر العلوم و بسیاری دیگر از عالمان مشهور امامی اجازاتی در نقل حدیث دریافت نمود تا آنکه به سبب شیوع طاعون، عتبات را ترک کرد و به موطن خویش مراجعت کرد. او پس از چندی سکونت در بحرین، بصره و نیز روستاهای اطراف آن، در ۱۲۲۱ ق دوباره به عتبات و از آنجا به ایران رفت و در یزد ساکن شد تا آنکه در پی اصرار فراوان فتحعلی شاه قاجار (حک: ۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ ق) برای ملاقات با وی، به تهران رفت. در تهران فتحعلیشاه او را گرمی داشت و سخت به او ابراز ارادت نمود، ولی شیخ احمد احسائی پس از مدتی به یزد بازگشت و سپس به اصفهان و از آنجا به کرمانشاه رفت. حاکم کرمانشاه، شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاه که از ارادتمندان وی بود با اصرار از او خواست تا در کرمانشاه اقامت گزیند. شیخ احمد احسائی جز سفری به حج، عتبات عالیات و شامات، تا هنگام درگذشت محمد علی میرزا در کرمانشاه ماند ولی پس از درگذشت شاهزاده آنجا را ترک کرد. مابقی عمر وی در سفر به قم، تهران، ری، قزوین، مشهد، طیس، یزد، اصفهان و کرمانشاه گذشت تا آنکه در سفری به مدینه و قبل از رسیدن به آنجا در ۱۲۴۱ ق درگذشت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. شاید مهم‌ترین اتفاق زندگی شیخ احمد احسائی آن بود که یکی از ملاهای قزوین به نام محمد تقی برغانی او را به سبب عدم فهم کلام وی و اینکه گمان می‌کرد او منکر معاد جسمانی است یا انگیزه‌های دیگر، تکفیر کرد. اختلاف درباره‌ی آراء و عقاید شیخ احمد احسائی بسیار است؛ چنانکه برخی پاره‌ای از عقاید وی را مصداق غلو و کفرآمیز و در مقابل عده‌ای نیز آن را برگرفته از تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام بلکه عین آن تعالیم می‌دانند با این همه منابع متفق‌اند که شیخ احمد احسائی تمام عمر خویش را به عبادت پروردگار و تدریس و تألیف آثاری در نشر فضائل اهل بیت علیهم‌السلام گذراند. آثار وی که بیش از صد عنوان است در فقه، اصول، تفسیر، کلام، حکمت و اخلاق است و یکی از مهم‌ترین آن شرحی است مفصل بر زیارت جامعه‌ی کبیره (برای شرح احوال شیخ احمد احسائی و نام آثار وی نک: عبدالله بن احمد احسائی، رساله‌ی شرح احوال شیخ احمد احسائی، ص ۳-۵۱؛ خوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۱، ص ۸۸-۹۴؛ تنکابنی، قصص العلماء، ص ۴۰-۶۱؛ مدرّس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۱، ص ۷۸-۸۲؛ قمی، الفوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة، ج ۱، ص ۷۸-۸۰؛ آقابزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعة، الجزء الثانی، ج ۱، ص ۸۸-۹۱؛ معلّم حبیب‌آبادی، مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۱۳۷-۱۱۳۴؛ امین، اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۵۸۹-۵۹۳؛ بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۷۶-۷۷؛ زرکلی، الأعلام، ج ۱، ص ۱۲۹).

است. در مقابل برخی قائل اند که او با دیگر حکما دارای اختلافات اساسی است و برخی نیز در این اواخر او از غلات دانسته اند.

پاسخ:

تفاوت‌های بسیاری وجود دارد، به طوری که خود شیخ احمد احسائی گفته است: «من با آنها (حکما) در تضاد بودم.» از جمله‌ی تفاوت‌ها این است که او حکمت خود را از اهل بیت علیهم السلام گرفته است در حالی که دیگران حکمت خود را از حکمای یونان و مخالفان مانند ابن عربی و دیگران گرفته اند. شیخ احمد احسائی درباره منبع حکمت خود می‌گوید: من راه آنها را نپیموده‌ام و آنچه را که آموختم از ائمه‌ی هدی علیهم السلام گرفته‌ام. به کلمات من اشتباه راه پیدا نکرده است؛ زیرا آنچه را که در کتاب‌هایم اثبات کرده‌ام، از ایشان است.

صفات ذاتی خداوند بدون اختلاف عین ذات او هستند

از جمله اختلاف‌های شیخ احمد احسائی با حکما و فلاسفه آن است که به عقیده‌ی او صفات ذاتی خداوند عین ذات او هستند، بدون هرگونه اختلاف، نه در مصداق و نه در مفهوم و نه حتی به حسب اعتبارات ذهنی، همان‌گونه که به این معنی تصریح فرموده و گفته است:

لأن القدم و الأزل و الدوام الأبدی و الأولیة بلا أوّل بالذات و الآخریة بلا آخر بالذات شیء واحد بلا مغایرة لا فی الذات و لا فی الواقع و لا فی المفهوم و إلا لكان تعالی شأنه متعدداً مختلفاً فیکون حادثاً و أما اختلافها فی المفهوم فهو المفهوم اللفظی الظاهری المستعمل لتفهیم عوام المکلفین و لایراد من هذه الألفاظ المتعددة المختلفة إلا مفهوم واحد یقصد منه معنی واحد و إلا لکن معروفاً بالکثرة و الإختلاف و من کان كذلك فهو حادث.^۱

یعنی زیرا قدم، ازل، دوام ابدی، اولیت بدون اول و آخریت بدون آخر بالذات، یک چیز است، بدون تفاوت، نه در ذات و نه در واقعیت و نه در مفهوم. در غیر این صورت ذات الهی متعدد و متفاوت می‌شد و

۱- احسائی، رساله حیوة النفس فی بعض ما یحب علی المکلفین من معرفة اصول الدین در: جوامع الکلم، ج ۵، ص ۲۲

حادث می‌بود، اما اختلاف در مفهوم، مفهوم لفظی، ظاهری است که برای فهم عوام مکلفین به کار می‌رود. منظور از این الفاظ متعدد و متفاوت یک مفهوم واحد است که به یک معنی اشاره دارد، و گرنه به کثرت و اختلاف معروف می‌شد و هر که چنین باشد، حادث است.

اینکه شیخ فرمود: اختلافها فی المفهوم فهو المفهوم اللفظی الظاهری المستعمل لتفهیم عوام مکلفین، یعنی کلمه‌ی سمع لفظی است غیر از لفظ بصر و این اختلاف برای فهماندن به عوام است نه به این معنی که سمع و بصر خدا در ذات و در واقع یا به اعتبار ذهنی با یکدیگر اختلاف دارند، بلکه آن دو در ذات یک شیء هستند و این اختلاف تنها محض تفهیم است و شیخ در این ادعای خویش استدلال کرده در مسأله‌ی عینیت صفات ذاتی (با یکدیگر) اعم از سمع و بصر و علم و قدرت و حیات و قدم و جز آن به کلام امام جعفر صادق علیه السلام چنانکه روایت شده از هشام بن حکم که زندیقی از آن حضرت پرسید: آیا تو می‌گویی که خدا شنوا و بیناست؟ امام فرمود: [آری] او شنوا و بیناست. شنوا است بی‌اندام، بینا است بی‌ابزار، بلکه به ذات خود می‌شنود و به ذات خود می‌بیند و گفته‌ی من، به

ذات خود شنوا است این معنی را ندارد که او چیزی است و نفس او چیز دیگری، ولی تعبیر به نفس برای این بود که به حساب نفس خود تعبیر کرده باشم، چون من مورد سؤال هستم و برای اینکه تو بفهمی؛ زیرا تو سؤال کننده‌ای و در نتیجه می‌گویم که از کل وجود خود می‌شنود، نه به این معنی که کل و جزئی دارد؛ چون کل در وجود ما بعض دارد، ولی در وجود او چنین نیست، بلکه باز هم مقصود من فهماندن به تو است و تعبیر از لوازم خودم و برگشت همه‌ی گفتارم جز این نیست که او شنوا، بینا، دانا و آگاه است بی‌اختلافی در ذات او و مبدأ صفات او؛ اما غیر شیخ احمد احسائی (حکمای دیگر) گفته‌اند که صفات ذاتی خداوند، مختلف المفهوم‌اند، یعنی مفهوم سمع غیر از بصر است در ذات و همین‌طور باقی صفات ذاتی، هر صفت غیر از دیگری است از نظر مفهوم در ذات، کما اینکه برخی از این دسته حکما گفته‌اند: پس این اسماء و صفات هرچند با ذات خداوند اتحاد دارند به حسب وجود و هویت، ولی به حسب معنی و مفهوم متغایرنده^۲، پس این فیلسوفان اعتقاد دارند که هر صفت غیر از دیگری است از نظر مفهوم. آری، کلام ین فیلسوفان درباره‌ی موجودات حادث صحیح است؛

۱- کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۸۳-۸۴

۲- ملا صدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۱۴۸

اما در واجب الوجود، کلام آنها اقتضا می کند تعدد را؛ زیرا روایات فراوانی نقل شده اند که اسماء و صفات حق، تعبیر مردم است از آنها که او می شنود و می بیند و اظهار قدرت می کند نه چیزی غیر آن، پس همانا روایت شده است از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام: فَأَسْمَاءُ تَعْبِيرٌ وَأَفْعَالُهُ تَفْهِيمٌ وَذَاتُهُ حَقِيقَةٌ، پس اگر این صفات و اسماء نبودند از صفات جلیل حق سبحانه اطلاعی نداشتیم.

حدوث مشیت

اختلاف دیگر شیخ احمد احسائی با حکما آن است که او معتقد به حدوث مشیت یعنی اراده است. به اعتقاد وی مشیت و اراده مخلوق اند و قدیم نیستند؛ چنانکه او [در برخی از آثارش] فرموده است: فالقول بحدوث الارادة هو مذهب اهل البيت عليهم السلام و استدلال کرده است به کلام اهل البيت عليهم السلام در حدوث اراده همانطور که امام جعفر صادق عليه السلام فرموده است: المشيئة محدثة^۱ یعنی مشیت حق امری است حادث (نه قدیم) ولی بیشتر فلاسفه قائل به قدم آن شده اند؛ چنانکه برخی از آنها در کتاب‌های شان نگاشته اند: چون بیان کردیم که مشیت خدا عین ذات اوست إلخ.^۳

علم خداوند

اختلاف دیگر شیخ اوحد با حکما درباره‌ی علم خداوند است. او همان‌گونه سخن گفته که اهل بیت عصمت عليهم السلام درباره‌ی آن سخن گفته‌اند با این توضیح که به اعتقاد شیخ احمد احسائی، برای خداوند دو نوع علم وجود دارد: علمی قدیم و علمی حادث که مخلوق است، اما علم قدیم ذات اوست و همانگونه که ذات او درک نمی‌شود، علم او نیز درک

۱ - احسائی، رساله حیوة النفس فی بعض ما يجب علی المکلفین من معرفة اصول الدین در: جوامع الکلم،

ج ۵، ص ۲۶

۲ - کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۱۰

۳ - رغیم، موسوعة مصطلحات صدرالدین الشیرازی، ۶۹۰، ۷۳۹

نمی‌گردد، اما علم حادثش را خداوند در برخی از مخلوقاتش به ودیعه نهاده است و آنها عبارت‌اند از محمد و آل محمد. شیخ رحمته الله علیه گفته است:

و علمه قسمان، علم قدیم هو ذاته و علم حادث و هو ألواح المخلوقات كالقلم و اللوح و أنفـس الخلائق.^۱ یعنی خداوند دو علم دارد: علم قدیم که همان ذات اوست و علم حادث که آن الواح مخلوقات است مانند قلم و لوح و انفس خلائق.

در حالی که در این ادعا از سادات و موالیش [یعنی امامان شیعه علیهم السلام] تبعیت کرده است. امام صادق علیه السلام در این مقام فرموده است: همانا برای خداوند دو علم وجود دارد: علمی مکنون و مخزون که جز خودش هیچکس از آن اطلاع و آگاهی ندارد [و علم دیگری که حادث است] و از این نوع دوم است بداء و علمی که آن را به ملائکه و پیامبران آموخته است و ما آن را می‌دانیم،^۲ جز آنکه غیر از شیخ احمد، علم قدیم را مقترن با مخلوقات قرار داده بلکه علمش را حقیقت مخلوقات دانسته با این استدلال که ممکن نیست وجود

۱- احسانی، رساله حیوة النفس فی بعض ما یحب علی المکلفین من معرفة اصول الدین در: جوامع الکلم،

ج ۵، ص ۲۳

۲- صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۲۹

علم بدون معلوم. برخی از این حکما در آثارشان گفته‌اند: پس علم واجب بذاتش که نفس ذاتش است اقتضا می‌کند علم واجب را به آن موجودات که این علم عین همان موجودات است، پس مجعولات خداوند عیناً معلومات او هستند.^۱ این سخن دارای اشکالاتی است؛ زیرا مخلوقات خداوند را موجوداتی قدیم قرار می‌دهد؛ آری مطابقت علم با معلوم در مخلوقات هست اما نه در ذات.

خلق ماهیات

اختلاف دیگر آن است که بیشتر فلاسفه قائل بوده‌اند که ماهیات یعنی صور خلایق، مخلوق نیستند و برخی از ایشان گفته‌اند: همانا ماهیات مجعول نیستند و متأثره نیستند نه به جعل بسیط و نه به جعل مؤلف^۲ و اکثر فلاسفه از همین نظر تبعیت کرده‌اند، غیر از آنکه شیخ احمد احسائی تصریح کرده که همه موجودات مخلوق و آفریده شده‌اند، چه ماهیات و چه غیر آنها و حق آن است که آنها اشیائی حادث هستند نه قدیم و این امری بدیهی است چنانکه اطفال نیز آن را می‌دانند، ولی دوری از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام آنها را به چنین وضع خطیری^۳ کشانده است. پناه بر خدا

۱ - رغیم، موسوعة مصطلحات صدرالدین الشیرازی، ۶۶۲، ۹۱۹

۲ - ملاً صدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۱۰۱؛ نیز فخر رازی، المحصل، ص ۱۵۹؛ قونوی، المراسلات، ص ۵۷

۳ - وضع خطیر از آن رواست که داشتن اعتقاداتی خلاف حق از موجبات هلاکت دائمی است.

پناه و اعتقاد به عدم خلق ماهیات به سبب تبعیت
ایشان از کسانی است که مذهبشان مخالف مذهب
اهل بیت  است.

وحدت وجود

اختلاف دیگر شیخ با حکما در مسأله‌ی اعتقاد به وحدت وجود است. بیشتر حکما قائل به وحدت وجود شده‌اند و این عقیده به این معناست که وجود حق و وجود مخلوقات - العیاذ باللّٰه - یکی‌اند؛ همانطور که برخی از این فلاسفه گفته‌اند: پس اعیان ثابتۀ عبارت‌اند از صور اسمائی متعین در حضرت علمیه‌اند و آن صور فائض‌اند از ذات حق به وسیله‌ی فیض اقدس و تجلی اول ... و سپس این اعیان حاصل می‌شوند و تحقق می‌یابند در ظرف خارج [به سبب فیض مقدس] یعنی وجود مخلوق عین وجود حق عزوجل است، پس شیخ احمد احسائی با این عقیده جنگیده است در بیشتر کتاب‌ها و تصنیفاتش و همین طور شاگردانش؛ چرا که آنها قائل‌اند هیچ چیز مثل حق تعالی نیست و بین او و بین دیگران هیچ گونه اشتراکی نیست حتی اشتراک لفظی؛ زیرا حمل اشتراک لفظی بر خداوند و بر غیر خدا اقتضا می‌کند احاطه‌ی بر طرفین را و الا حکم ممکن نیست و ممکن نیست ادراک ذات بنابر نص آیات قرآن و سنت، پس او ذاتی است که کفوی برای او وجود ندارد.

۱ - قیصری، رسائل قیصری، ص ۹۷؛ آملی، تفسیر المحيط الاعظم وَ الْبَحْرُ الْخِصْمَ فی تأویل کتاب اللّٰه العزیزِ الْمُحْکَم، ج ۱، ص ۳۸۹؛ جامی، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، ص ۴۲

مقامات معصومین علیهم السلام

از دیگر اختلافات شیخ احمد احسائی با برخی از حکما، اعتقاد وی درباره‌ی حضرات معصومین علیهم السلام است، با این توضیح که شیخ احمد احسائی در شرح و بیان مقامات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - همانگونه که از خود آنها نیز روایت شده - مطالبی فرموده است که نه او را به جانب افراط و غلو کشانده است و نه تفریط و عدم اقرار به فضائل و کمالات آن ذوات مقدس و قصور در اعتراف به مقامات و درجات عالی آنها. مقتضای کلمات شیخ آن است که مقام آنها دون مقام خالق است و فوق دیگر مخلوقات و بزرگ‌ترین چیزی که آنها را به خوبی معرفی می‌کند زیارت جامعه‌ی کبیره است که از امام هادی علیه السلام روایت شده است و شیخ آن را با استفاده از آیات و روایات شرح مناسبی کرده است به همان روش و شیوه‌ای که در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: ای جماعت شیعه، ای شیعیان آل محمد، در مقام شناختن و مدح و ثنای ما، میانه‌روی را پیشه کنید تا هم غالیان و افراط‌کنندگان و هم آنها که در شناخت ما کوتاهی کرده‌اند و از معرفت برخوردار نیستند، به شما اقتدا و از شما پیروی کنند و آنچه علیه شیخ احمد گفته می‌شود که او اهل غلو بوده است، پس بر شما باد

مراجعه به کتاب‌های او و سپس داوری کردن درباره‌ی او. او در رساله‌ی حیوة النفس در باب رابع - که در امامت است - فرموده است:

لما ثبت أن النبی صلی الله علیه و آله لایتمّ النظام و لایبقی إلاّ به إلى
یوم القيامة ... و هو لایبقی إلى آخر التکلیف بل یجرى
علیه التّغییر و الموت لأنه صلی الله علیه و آله عبد مخلوق.^۱

یعنی چون ثابت شد که نظام زندگی نوع انسان تا روز قیامت به تمامیت نمی‌رسد و باقی نمی‌ماند جز به سبب وجود حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ... ولی به حسب اینکه عمر آن حضرت محدود است، باقی نمی‌ماند تا تکلیفش - یعنی اقامه‌ی عدل و قسط به نحو کامل و شامل و فراگیر و بسط عقیده‌ی توحید در همه جا و محو شرک و کفر و ادیان باطله و منسوخته - را به آخر برساند یا باقی نمی‌ماند تا آخر دوران انسان که موجودی مکلف است و تکلیف به آنها تعلّق می‌گیرد، بلکه تغییر [ات جسمی و بدنی] بر او جاری می‌گردد مانند بیماری و پیری؛ زیرا بنده‌ی خدا و مخلوق است إلخ، پس این کلام کافی است در رفع تهمت غلو از او و شاگردان مکتبش، پس کسی را نسزد که شیخ احمد احسائی را به غلو متهم کند؛ زیرا غالی از اقسام کفار

۱ - احسائی، رساله حیوة النفس فی بعض ما یحب علی المکلفین من معرفة اصول الدین در: جوامع الکلم، ج ۵، ص ۳۵

است العیاذ باللّٰه و غالی کسی است که معصومین علیهم السلام را
به مثابه‌ی خداوند قرار می‌دهد و این کفر است.



بخش سوم

پرسش دوم

معنای این دعا که از حضرت حجت بن الحسن -
أرواحنا فداء و عَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى وَجْهَ التَّوْبَةِ - روایت شده است چیست؟

معنای این دعا که از حضرت حجت بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است چیست؟

پرسش دوم

معنای این دعا که از حضرت حجت بن الحسن - ارواحنا

فداه و عَلَى اللَّهِ تَعَالَى
وَجَعَلَ الشَّرِيفَ روایت شده است چیست؟

أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ
وَ أَرْكَاناً لِتَوْجِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي
كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ؛ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ
عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ، فَتَقُّهَا وَ رَتَقَهَا بِيدِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا
إِلَيْكَ إلخ. ^۱ یعنی درخواست می‌کنم به آنچه مشیت در آنان
ناطق است که معدن اسرار کلمات خود قرارشان دادی و
ارکان توحید تو و آیات و مقامات تواند که در آن آیات تعطیل
نخواهد بود در هر مکان هر که تو را شناسد به آن آیات
شناسد و میان تو و آنها جدایی نیست جز آنکه آنان بنده
مخلوق تو هستند، فتق و رتق آن آیات به دست تو و آغاز و
انجامش بسوی توست إلخ.

پاسخ

معنای این عبارات نزدیک است به حدیث قدسی
مشهور بین عامه و خاصه؛ چنانکه در کتاب محاسن
روایت شده از عبدالرحمن بن حماد از حنان بن سدیر از

۱- طوسی، مصباح المتعجد، ص ۸۰۳؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۲۱۴؛ مجلسی، بحار الانوار،
ج ۹۵، ص ۲۹۳

امام صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می فرماید: ما تحبب إلی عبدی بشئ أحب إلی مما افترضه علیه و إنه لیتحبب إلی بالنافلة حتی أحبه فإذا أحبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یبطش بها و رجله الذی یمشی بها، إذا دعانی أحبته و إذا سألتنی أعطیته.^۱ یعنی بنده‌ی من محبت مرا به خودش جلب نمی کند به چیزی بیش از انجام واجبات و همانا او محبت مرا می جوید با انجام نوافل تا آنکه او را دوست می دارم، پس چون او را دوست داشتیم من شنوایی او می شوم که به آن می شنود و بینایی او می شوم که به آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن حمله می کند و پای او می شوم که با آن راه می رود، چون مرا بخواند او را اجابت می کنم و چون از من خواهشی کند، خواهش او را برآورده می کنم. پس مؤمن عادی هنگامی که به ادای نوافل می پردازد و از مکروهات اجتناب می کند، کار او کار خدای عزوجل است همان طور که نص حدیث شریف است، خداوند شنوایی وی می شود که بدان می شنود و بینایی او می شود که به آن می بیند، پس مقاماتی که می شناسد به آن خدا را، محمد

۱- برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱؛ بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۹۰

معنای این دعا که از حضرت حجت بن الحسن علیه السلام روایت شده است چیست؟

و آل محمدانند و چون آنها با اوامر و نواهی خداوند مخالفتی نمی‌کنند حتی در حد ترک اولی، پس اولی آن است که فرقی نباشد بین فعل آنها و اراده‌ی آنها و بین اراده‌ی حق تعالی در هیچ حالی از احوال؛ زیرا آنها با خالقشان در هیچ حالی از احوال مخالفت نمی‌کنند به این معنی که که خداوند سبحان می‌خواهد و محبت می‌کند و آنها محبت می‌کنند عین محبت او و کراهت می‌ورزند عین کراهت او تا آنجا که زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مشتی از خاک را در روز جنگ بدر به سوی مشرکین پرتاب کرد، خداوند این انداختن را به خودش نسبت داد؛ زیرا فرقی نیست میان پرتاب کردن خدا و پرتاب کردن پیامبرش؛ چنانکه فرمود: (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) ^۱ یعنی پرتاب کردن پیامبر صلی الله علیه و آله عین پرتاب کردن خداوند متعال است و همچنین خداوند فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) ^۲ [یعنی به یقین کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند؛ قدرت خدا بالاتر از همه قدرت‌هاست]؛ زیرا فرقی نیست بین بیعت کردن با پیامبر و بیعت کردن با خدا؛ زیرا پیامبر و اهل بیتش،

۱- انفال: ۱۷

۲- فتح: ۱۰

(لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)^۱ یعنی هرگز در سخن بر او پیشی نمیگیرند و به فرمان او عمل میکنند. آنچه گفتیم مربوط به حوزه‌ی تشریح بود، ولی در حوزه‌ی تکوین و نفس الامر به این معناست که همان‌طور که خداوند به پیامبرش عیسی علیه السلام ولایت تکوینی عطا فرمود و او به اذن خداوند کارهایی چون خلق خفاش و اخبار از مغیبات و آنچه می‌خورند و می‌اندوزند انجام می‌داد، به گونه‌ای که فعل عیسی علیه السلام، نفس فعل خدا بلکه عین فعل خدا بود، پس محمد و آل محمد علیهم السلام افضل از پیامبر خدا عیسی علیه السلام هستند، بلکه از همه‌ی پیامبران علیهم السلام افضل‌اند، کما اینکه در هنگام خروج حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشريف، عیسی علیه السلام نیز ظاهر می‌شود و در نماز به آن حضرت اقتدا می‌کند و در روایات معصومین علیهم السلام به گونه‌ی تواتر وارد شده است که خداوند چیزی نمی‌آفریند مگر به واسطه‌ی محمد و آل محمد علیهم السلام؛ زیرا آنها سبب وجود و آفرینش این عالم‌اند؛ چنانکه روایت شده است از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: خداوند مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید قبل از آنکه آدم را بیافریند در آن زمان که نه آسمانی بود و نه زمینی و نه آفتابی و نه ماهی و نه بهشتی و نه دوزخی. پس عباس (عموی آن حضرت) گفت:

۱ - انبیاء: ۲۷

۲ - نک: آل عمران: ۴۹

معنای این دعا که از حضرت حجت بن الحسن علیه السلام روایت شده است چیست؟

آغاز آفرینش شما چگونه بود؟ فرمود: زمانی که خداوند خواست ما را بیافریند تکلم نمود به کلمه‌ای و از آن نوری آفرید، سپس به کلمه‌ی دیگری تکلم کرد و از آن روحی آفرید و آن نور را با آن روح ممزوج کرد و به هم آمیخت، پس مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خلق کرد، پس ما او را تسبیح و تقدیس می کردیم در زمانی که تسبیح و تقدیسی نبود (شاید به این معنی که جز ما هیچ تسبیح‌گوی و تقدیس‌کننده‌ی دیگری برای خدا وجود نداشت)، پس چون خدا اراده کرد که آفرینش را آغاز کند، نور مرا دو نیمه کرد و از آن عرش را آفرید، پس عرش از نور من ساخته شده است و نور من از نور خداست و نور من برتر از عرش است. سپس نور برادرم علی علیه السلام را دو نیمه ساخت، پس از آن فرشتگان را آفرید، پس فرشتگان از نور برادرم علی علیه السلام هستند و نور علی علیه السلام از نور خداست و علی علیه السلام برتر از فرشتگان است. سپس نور دخترم فاطمه علیها السلام را دو نیمه کرد، پس آسمان‌ها و زمین را از آن خلق کرد، پس آسمان‌ها و زمین از نور فاطمه‌اند و نور فاطمه علیها السلام از نور خداوند متعال است و دخترم فاطمه علیها السلام برتر از آسمان‌ها و زمین است. سپس نور فرزندم حسن علیه السلام را دو نیمه کرد و خورشید و ماه را از آن خلق کرد، پس خورشید و ماه از نور حسن علیه السلام هستند و

نور فرزندم حسن علیه السلام از نور خداوند متعال است و حسن علیه السلام برتر از خورشید و ماه است. سپس نور فرزندم حسین علیه السلام را دو نیمه کرد پس بهشت و حورالعین را از آن خلق کرد، پس بهشت و حورالعین از نور فرزندم حسین اند و نور فرزندم حسین علیه السلام از نور خداوند است، پس فرزندم حسین علیه السلام برتر از بهشت و حورالعین است.^۱

پس این است معنای ولایت تکوینی‌های ایشان، پس آسمان و زمین و عرش و کرسی و ما کان و ما یکون به سبب آنها آفریده شده است، پس این است معنای « لا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ »؛ زیرا خداوند آفریدگار است و لکن به واسطه‌ی ایشان.

جد بزرگوار من ، امام مصلح، میرزا حسن علیه السلام فرموده

۱ - مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۸۳

۲ - آیت‌الله حاج میرزا حسن احقاقی حائری اُسکویی مشهور به امام مصلح در دوم محرم ۱۳۱۸ ق در کربلا، در خاندان علم و معنویت به دنیا آمد. پدر وی حاج میرزا موسی حائری اُسکویی مشهور به احقاقی و جد وی محمدباقر بن محمدسلیم حائری قراچه‌داغی اُسکویی، هر دو از عالمان دین و مرجع تقلید برخی از مردم ایران، عراق، عربستان، بحرین و مناطق دیگر بودند. پس از آنکه میرزا حسن علوم مقدماتی را آموخت، پدرش او را در حالی که هفت سال داشت برای ادامه‌ی تحصیل به نجف فرستاد. میرزا حسن احقاقی در نجف نزد برادرش، حاج میرزا علی احقاقی حائری اُسکویی و برخی دیگر از اساتید، معانی، بیان، منطق و برخی از کتاب‌های سطوح فقه و اصول را در طول سه سال خواند و در ده سالگی به کربلا بازگشت. در این زمان پدر وی او را به همراه فرزندان جمعی دیگر از علمای کربلا به مدرسه‌ی «حسینی ایرانی» فرستاد. مدرسه‌ی مزبور از مدارسی بود که در مقابل مدارس عثمانی - که عقائد و معارف شیعی را به نوآموزان نمی‌آموخت - تأسیس شده بود و علاوه بر علوم رایج در مدارس دینی، زبان‌های خارجی و برخی از علوم جدید را نیز به نوآموزان می‌آموخت. میرزا حسن احقاقی از این مدرسه نیز موفق به دریافت مدرک با درجه‌ی عالی شد. او همچنین مابقی سطوح فقه و اصول را نزد اساتید حوزه‌ی کربلا فراگرفت و پس از آن به استفاده از دروس خارج فقه پدرش پرداخت تا آنکه برای بار دوم و به منظور تکمیل معلومات خویش به نجف رفت و به استفاده از دروس خارج فقه و اصول استادان آنجا مانند میرزا حسین نائینی و شیخ الشریعه‌ی اصفهانی پرداخت و در حالی که بیش از ۲۲ سال از عمر وی نمی‌گذشت، موفق به دریافت اجازاتی در روایت و اجتهاد از استادان خویش شد. به دنبال مراجعات اهالی اُسکو به حاج میرزا موسی

معنای این دعا که از حضرت حجت بن الحسن علیه السلام روایت شده است چیست؟

است.

حائری احقافی در ۱۳۱۲ش و بیان وضعیت فرهنگی و اخلاقی نامناسب اسکو به سبب فعالیت پیروان بهائیت و کمونیزم و درخواست از وی برای فرستادن عالمی به آنجا، او از میرزا حسن درخواست کرد تا به آنجا برود. حاج میرزا حسن با وجود علاقه‌ی فراوانی که به اقامت در کربلا داشت، امر پدرش را پذیرفت و با سختی و مشقت بسیار به همراه خانواده‌اش به اسکو رفت و در آنجا اقامت گزید. حاج میرزا حسن با اقامه‌ی نماز جماعت در مساجد اسکو و برپایی مجالس وعظ و تدریس معارف دینی، سبب علاقمندی و جذب عده‌ی قابل توجهی از جوانان اسکو و به تدریج تغییر جو فرهنگی آنجا و علاقمند کردن آنها به آموزه‌های دینی شد به طوری که پس از مدتی، مراکز فحشاء و مغازه‌های فروش مشروبات الکلی کساد و برخی از آنها تعطیل شدند. همچنین دوری وی از تندروی و خشونت و تأکید بر گفت‌وگو با جوانان بهائی یا متمایل به بهائیت باعث شد که شمار زیادی از آنها مسلک خود را تغییر دهند. میرزا حسن احقافی در ایام جنگ جهانی دوم و وقوع حوادثی مانند: اشغال آذربایجان به دست نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به همراه خانواده‌ی خویش مشهد رفت و به استفاده از دروس خارج فقه و اصول استادان حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد مانند میرزا حسین فقیه سزواری، میرزا احمد کفایی، شیخ احمد شاهرودی و سید علی‌اکبر خویی (پدر آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی) پرداخت و موفق به نگاشتن تقریرات دروس آنها شد. در ۱۳۲۴ش، برخی از اهالی تبریز از او درخواست کردند تا برای تبلیغ و وعظ در ماه رمضان به تبریز برود. میرزا حسن دعوت آنها را پذیرفت و زمانی که به آنجا رفت دریافت که مسجد حجت الاسلام و نیز مدرسه‌ی صاحب الامر علیه السلام به دلیل سوء مدیریت در حال ویران شدن است. او همچنین متوجه شد که مردم برخی از روستاهای آذربایجان، از داشتن روحانیانی که آنها را با احکام و معارف دینی آشنا کنند محروم‌اند و در برخی از این مناطق حتی کسی نیست تا در آنجا نماز میت بخواند. در این اوضاع البته اموری مانند اشغال آذربایجان به دست نیروهای شوروی و به قدرت رسیدن فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در ۱۳۲۴ش و فعالیت‌های ضد مذهبی آنها مؤثر بود. نامساعد بودن شرایط به گونه‌ای بود که برخی از عالمان مشهور و بانفوذ تبریز مجبور به ترک وطن و مهاجرت شده بودند. به عنوان نمونه آیت‌الله سید محمدکاظم شریعتمداری (متوفی ۱۳۶۵ش) به دلیل دشوار شدن شرایط زندگی در تبریز و فشارهای فرقه‌ی دموکرات، تبریز را به قصد تهران ترک کرد. آیت‌الله میرزا حسن احقافی پس از ورود به تبریز ابتدا به مرمت و نوسازی مسجد حجت الاسلام پرداخت. سپس به تجدید بنای مدرسه‌ی صاحب الامر علیه السلام پرداخت و مدرسه‌ی مزبور را که حجره‌هایش مخروبه و خالی از طلاب بود بازسازی کرد و با جذب جوانان مستعد و علاقمند، آنجا را حوزه‌ای گرم و محل زندگی و تحصیل نزدیک به هفتاد تن از طلاب جوان آذربایجانی گرداند. از دیگر اقدامات او در تبریز می‌توان به برگزاری مجالس هفتگی قرائت و تفسیر قرآن، بیان احکام شرعی و تدریس علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام و ذکر فضائل و مناقب ایشان اشاره کرد. میرزا حسن احقافی در ۱۳۸۲ق (= ۱۳۴۲ش)، تبریز را ترک کرد و در تهران اقامت گزید تا اینکه در ۱۳۸۶ق و پس از درگذشت آیت‌الله حاج میرزا علی احقافی حائری اسکویی - که از سال‌ها قبل در کویت به سر می‌برد - مقلدان وی از آیت‌الله میرزا حسن احقافی خواستند که به کویت برود و در فقدان آیت‌الله حاج میرزا علی احقافی، مسؤلیت‌های وی را عهده‌دار شود ولی میرزا حسن تقاضای ایشان را نپذیرفت تا آنکه سرانجام به سبب اصرار فراوان شیعیان کویت، او در آنجا اقامت گزید. او پس از اقامت در کویت به انجام وظایف دینی و شؤون مرجعیت مانند: تدریس علوم دینی و تربیت طلاب، تألیف و تصنیف آثاری در فقه، کلام و تفسیر، کمک و مساعدت به بسیاری از فقرا و نیازمندان و تأسیس و نوسازی ده‌ها مسجد، حسینیه و مدرسه‌ی علوم دینی در کشورهای هند، پاکستان، ایران، سوریه، لبنان، کویت، بحرین، برمه، استرالیا، آمریکا و نیز برخی از کشورهای اروپایی و آفریقایی پرداخت. سیره‌ی آیت‌الله حاج میرزا حسن احقافی که مبتنی بر عقلانیت، تعامل سازنده با دیگر فرق اسلامی و احترام به آنها، نیز احترام به قوانین و فرهنگ کشور کویت و تمرکز بر فعالیت‌های علمی و فرهنگی بود، سبب شد که او از منزلت و موقعیت اجتماعی قابل توجهی در جامعه‌ی کویت و از احترام زانداوصفی نزد شخصیت‌های برجسته و سیاستمداران کویتی برخوردار شود. آیت‌الله حاج میرزا حسن احقافی در سفری که به ایران رفت، در خرداد ماه ۱۳۷۹ش (رمضان ۱۴۲۱ق) در تهران درگذشت و در آرامگاه بهشت زهرا علیه السلام به خاک سپرده شد. به مناسبت درگذشت وی در بسیاری از شهرهای ایران و همچنین در کویت، مجالس ختم و یابود برگزار

چهارده معصوم علیهم السلام نسبت به خداوند مانند قلم در دست نویسنده‌اند، پس نویسنده خداست و قلم محمد و آل محمداند، پس مظهر امر «کُن» در آفرینش آنها هستند و از آنجا که آنها در هیچ حالی از احوال، مخالف امر خدا را نمی‌کنند، بین فعل او «کُن» و بین آنها فرقی نیست، مانند پیامبر خدا عیسی علیه السلام در آفریدن خفاش و خبر دادن از اینکه بنی اسرائیل چه می‌خورند و چه ذخیره می‌کنند، همان‌گونه که خداوند خفاش را آفرید و خبر داد به آنها از آنچه می‌خورند و آنچه می‌اندوزند، همین‌طور پیامبر خدا،

شد. میرزا حسن احقاقی را عالمی برخوردار از اخلاقی نیک و واجد صفاتی مانند: زهد، تقوی، ساده‌زیستی، تواضع، وقار و متانت، جود و سخاوت و نیکی به دیگران حتی آنها که بی‌مهری‌ها نسبت به وی می‌کردند، دانسته‌اند. او بیشتر اوقات به تدریس، تبلیغ، عبادت و کمک به نیازمندان اشتغال داشت و برخی درباره‌ی وی قائل به کرامت بودند. همچنین از او به سبب برخورداری از صفات ارزنده‌ی اخلاقی گفته شده و نیز فعالیت‌های فراوان دینی، علمی، فرهنگی، اجتماعی و عمرانی به «امام مصلح» تعبیر می‌شد. برخی از آثار وی عبارتند از: *أحكام الشيعة* (که رساله‌ی عملیه‌ی اوست)؛ *نامه‌ی آدمیت*؛ *الرسالة الإنسانية في الآداب والأخلاق الإسلامية*؛ *الدين بين السائل والمُجيب*؛ *مجموعة الرسائل في أجوبة المسائل*؛ *خير المنهج في مناسك الحج*؛ *سرمایه‌ی سعادت*؛ *تفسیر آیات مشکله‌ی قرآن*؛ *نامه‌ی شیعیان* (در ردّ پاره‌ای از آراء احمد کسروی)؛ *رسالة الإیمان و حاکم عدل*. از دیگر آثار میرزا حسن احقاقی می‌توان به احداث یا بازسازی و تعمیر حدود هفتاد مسجد، حسینیه، مدرسه، مؤسسه و صندوق خیریه، بیمارستان و یتیم‌خانه اشاره کرد که برخی آنها عبارت از: *مسجد حجت الاسلام (چهل ستون)* تبریز؛ *مدرسه‌ی علمیه‌ی صاحب الامر* در تبریز؛ *حسینیه‌ی امام سجاد علیه السلام* در محله‌ی یاخچی آباد تهران؛ *حسینیه‌ی سجادیه‌ی کویته* در مشهد؛ *حسینیه‌ی بیت الزهراء علیه السلام* در خیابان فرهنگ تهران؛ *حسینیه‌ی فاطمیه‌ی احسانیه* در منطقه‌ی سیده زینب علیه السلام دمشق؛ *مدرسه‌ی علمیه‌ی آل محمد علیهم السلام* در پاکستان؛ *دارالعلوم الجامعة الجعفریة علیهم السلام* در پاکستان؛ دانشگاه قائم آل محمد علیهم السلام در چکوال پاکستان؛ دانشگاه ثقلین در مولتان پاکستان؛ دانشگاه امام حسن علیه السلام در فیصل آباد پاکستان؛ *مدرسه‌ی الذاکرین* در سیالکوت پاکستان؛ *دارالعلوم العسکرية علیهم السلام* در پاکستان؛ *مدرسه‌ی شریکه‌ی الحسین علیه السلام* در هند؛ *حسینیه‌ی فاطمة الزهراء علیه السلام* در بمبئی؛ *ساخت ضریح حجر بن عدی* (رضی الله عنه)؛ *جامع امام صادق علیه السلام* در بیروت؛ *مسجد و مدرسه‌ی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام* در کالیفرنیا؛ *مسجد امام صادق علیه السلام* در کویت؛ *مسجد صحاف* در کویت و *بیمارستان تخصصی احقاقی* (مرکز الإحقاقی الصحی التخصصی).

معنای این دعا که از حضرت حجت بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است چیست؟

عیسی عَلَيْهِ السَّلَام خفاش را آفرید، جز آنکه عیسی بنده‌ای از بندگان ضعیف و ذلیل خدا بود که مالک نفع و ضرری برای خویش نبود و این خداوند متعال است که خالق است مطلقاً، پس معصومان نزدشان این ولایت است الا اینکه آنها بنده‌ای از بندگان او هستند که در برابر خالق‌شان یعنی خداوند متعال خاضع و ذلیل‌اند و معنای «فتقها و رتقها بیدک» آن است که هر شأنی از شوون، از حالی به حال دیگر تغییر نمی‌کند مگر به خواست و اراده‌ی خداوند متعال، پس تمام تغییرات و دگرگونی‌ها در عالم، همه به دست خداوند متعال انجام می‌گیرد. اوست که جریان هستی را از حالتی به حالت دیگر تغییر می‌دهد و نظم جهان را برقرار می‌سازد.

۴

بخش چهارم

پرسش سوم

معنای کلام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف «فجعلتهم معادن
لكلماتك و أركاناً لتوحيدك و آياتك» چیست؟

پرسش سوم

معنای کلام امام زمان عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى «فجعلتهم معادن لكلماتك و أركاناً لتوحيدك و آياتك»^۱ چیست؟ چگونه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ارکان توحیدند؟ با آنکه می دانیم خداوند هیچ مثل و مانند و شبیهی ندارد.

پاسخ:

برادر عزیزم، قبل از پاسخ، ابتدا به ذکر مقدمه ای می پردازم تا آنچه در این فراز از دعای ماه رجب، در بیان جایگاه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به عنوان «معادن کلمات الهی» و «ارکان توحید آیات الهی» ذکر شده، واضح و آشکار شود.

مقدمه ای در معرفت خداوند

فرقه ای ناجیه یعنی شیعیان دوازده امامی در این معنی اجماع دارند که خداوند متعال به هیچ وجه، در این دنیا یا آخرت قابل مشاهده نیست و نمی توان او را با حواس پنج گانه یا ابزاری مانند تصور و تخیل، درک کرد. این موضوع به روشنی در روایات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آمده است. برای مثال در روایتی از امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به نقل از هشام بن حکم آمده است که شخصی زندیق از آن امام درباره ی

۱ - سند این دعا در صفحات قبل ذکر شد.

چستی خداوند پرسید. امام پاسخ داد: او چیزی است برخلاف همه‌ی اشیاء. من با این سخن به اثبات یک معنی بازمی‌گردم و او چیزی است که به‌طور حقیقی وجود دارد، اما او جسم، صورت و نیز چیزی نیست که احساس شود یا توسط حواس پنج‌گانه درک شود. او را نمی‌توان به‌وسیله هرگونه ادراکی درک کرد و او تحت تأثیر دهر و زمان قرار نمی‌گیرد. خداوند می‌فرماید: (لَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) ^۱ و (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) ^۲ و نیز (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) ^۳ امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در این باره فرموده است: کنهه تفریق بینه و بین خلقه و غیوره تحدید لما سواه، یعنی کنه او فرق میان او و خلقش است و غیریت او، محدود کننده‌ی مخلوقات است، بنابراین هیچ نسبت و مشابهتی میان خدا و خلق وجود ندارد، نه در دنیا و نه در آخرت. این مطلب با سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام هماهنگ است آنجا که فرمود: السبیل مسدود و الطلب مردود، دلیله آیاته و وجوده إثباته ^۴، یعنی راه رسیدن به شناخت کنه ذات خداوند مسدود است و هیچ‌کس نمی‌تواند تلاش کند که

۱ - طه: ۱۱۰

۲ - شوری: ۱۱

۳ - اخلاص: ۴

۴ - ابن بابویه، التوحید، ص ۳۶؛ همو، عیون اخبار الرضا G، ج ۱، ص ۱۳۶

۵ - ولید، تاج العقائد و معدن الفوائد، ص ۳۶؛ آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۳۲۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۹۹

حقیقت ذات او را درک کند. دلیل بر او، نشانه‌های اوست و وجود او، خود، اثبات‌کننده‌ی اوست. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر راه به سوی شناخت ذات خداوند بسته است، پس چگونه می‌توان خدا را شناخت؟ زیرا او ما را نیافریده است مگر برای معرفت و شناخت خود؛ چنانکه فرموده است: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)^۱ یعنی جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.^۲

پاسخ همان است که در کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است: دلیل آیات و وجوده اثباته. یعنی راه شناخت خداوند از طریق مشاهده و تدبر در آیات و نشانه‌های او در عالم و در نفس‌های انسان‌هاست. خداوند این موضوع را در آیه‌ای دیگر به وضوح بیان کرده و فرموده است: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)^۳ یعنی به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی‌گوناگون] و در دل‌های‌شان بدیشان خواهیم

۱- ذاریات: ۵۶

۲- این کلام مصنف اطال الله بقائه بر این اساس است که برخی از مفسران ليعبدون را به ليعرفون (تا مرا بشناسند) تفسیر کرده‌اند. برای نمونه نک: سلمی، المقدمة فی التصوف، ص ۱۵؛ هجویری، کشف المحجوب، ص ۲۹۷؛ آملی، تفسیر المحيط الاعظم وَ الْبَحْرُ الْخَصْمَ فی تأویل کتابِ الله الْعَزِيزِ الْمُحْكَم، ج ۶، ص ۳۶؛ جرجانی، تفسیر گازر، ج ۶، ص ۲۶۹؛ حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۱۱۳، ۲۶۹؛ آلوسی، تفسیر الالوسی، ج ۲۷، ص ۲۵

۳- فصلت: ۵۳

نمود تا برای شان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است. پس معنای آیه واضح است، با این توضیح که چون رؤیت او در دنیا و آخرت ممتنع و ادراک ذات او محال است، خداوند نشانه هایش در آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست نیز نشانه هایش در انفس، یعنی جان های خلایق را - چنان که فرمود: **وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ** - یگانه راه برای معرفت و شناختش قرار داده است و تنها طریق شناخت حق عزوجل و توحید خداوند متعال نگاه کردن به آیات آسمانی و زمینی و نفوس مخلوقات است. با استفاده از این آیات آفاقی و انفسی است که به توحید خداوند متعال پی می بریم، نه چیز دیگری، اما نزدیک ترین و روشن ترین آیات برای شناخت پروردگار عزوجل، در میان این آیات همان نفس ناطقه است که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به آن اشاره کرد و فرمود: هر که خود را بشناسد، پروردگارش را شناخته است؛ زیرا این نفس از نور خداوند عز و جل خلق شده است، همان طور که از احمد بن ابی عبداللّه برقی، از پدرش، از سلیمان بن جعفر جعفری، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: ای سلیمان، خداوند مؤمن را از نور خود آفرید و در رنگ رحمت خویش آغشته نمود و

از آنان پیمان گرفت که به ولایت ما اقرار نمایند [لذا] مؤمن، برادر پدری و مادری مؤمن است؛ زیرا پدر او نور و مادرش رحمت است و با همین نوری که از آن آفریده شده است، می‌نگرد.^۱ باید دانست که منظور از «نور خداوند» در این حدیث، ذات خداوند نیست العیاذ باللّٰه، همان‌طور که قائلان به وحدت وجود می‌گویند، بلکه خداوند سبحان نوری شریف آفرید و آن را به خود نسبت داد، همان‌گونه که بیت الحرام و کعبه‌ی مشرفه را به خود نسبت داد و فرمود: (أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ)^۲ یعنی خانه‌ی من را برای طواف‌کنندگان و معتکفان و رکوع‌کنندگان و سجودکنندگان پاک کنید» و در جایی دیگر فرمود: (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)^۳ یعنی و از روح خویش در آن دمیدم و نیز: (وَيُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ)^۴ یعنی و خداوند شما را از [کیفر] خود می‌ترساند و آیات دیگری که خداوند مخلوقات را به خود نسبت داده است، به دلیل عظمت و قداست آنها و این کار در اسلوب و روش قرآن کریم بسیار دیده می‌شود. پس این نفس ناطقه، از این نور مقدس خلق شده است و این نور همان است که از آن به «وجود» و «جهة العبد

۱ - برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۱؛ صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۰۰

۲ - بقره: ۱۲۵

۳ - ص: ۷۲

۴ - آل عمران: ۳۰

من ربّه» و نیز «فؤاد» تعبیر شده است و این نور مخلوق مانند هیچ‌یک از مخلوقات نیست و با هیچ‌یک از مخلوقات قابل درک نیست، هرچند که مخلوق است، پس هر که این نور مخلوق را بشناسد، خداوند سبحان را به صورت حقیقی از طریق مخلوقش می‌شناسد، زیرا این نور بالاترین ادراک برای مخلوق است و نزدیک‌ترین چیز به شناخت توحید است و به همین دلیل مولای ما امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: هر که خود را بشناسد، پروردگارش را شناخته است، یعنی کسی که این نفس مخلوق از نور خداوند را بشناسد، یعنی نور شریف مقدس مخلوق را، به تحقیق که او توحید خداوند سبحان را شناخته است که هیچ چیز مانند او نیست. این نور مقدس که دلالت بر توحید دارد، جز از طریق تربیت اخلاقی که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام روایت شده است، شناخته نمی‌شود و کسی که نفس خود را تربیت نکند، نمی‌تواند این نفس را بشناسد و به همین دلیل امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر که خود را بشناسد» و از «من» شرطیه استفاده کرد و جواب شرط را با «فاء» بیان کرد و فرمود: «فقد عرف ربه». یعنی کسی که می‌خواهد توحید خداوند سبحان را از طریق نفس ناطقه‌ی قدسیه بشناسد،

۱- آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۵۸۸؛ وطواط، مطلوب کل طالب، ص ۵؛ نیز ابن ابی‌جمهور احسانی آن را در عوالی اللئالی (ج ۴، ص ۱۰۲) آورده الا اینکه آن را از رسول اکرم دانسته است.

چاره‌ای ندارد جز آنکه باید شرط آن را انجام دهد که آن تربیت نفس از رذایل اخلاقی و متصف کردن آن به فضایل اخلاقی است، همان‌طور که جد مقدّسم، امام مصلح، میرزا حسن احقاقی رضی الله عنه در کتابش «رسالة الانسانية» به آن تصریح کرده است و مفهوم شرط این است که کسی که نفس خود را تربیت نکند، نمی‌تواند این نفس را بشناسد. بله، او خداوند را از طریق مخلوقات می‌شناسد، اما معرفتش کامل نخواهد بود. پس این نور در تمامی مخلوقات وجود دارد، اما آنها که بیشتر از این نور بهره‌مند می‌شوند، به‌طور ویژه مؤمنان هستند. کسی که به این نور دست یابد، به مکاشفاتی دست پیدا می‌کند و از برخی امور غیب آگاهی می‌یابد، همان‌طور که مولای ما امام صادق علیه السلام به آن اشاره کرده و فرموده است: «از فراست مؤمن بترسید».^۱

حقیقت این نور مخلوق چیست؟

گفته شد که این نور، وجود است و انفس خلائق است و سمت و جهت آنها به سوی پروردگارشان است، یعنی هر مخلوقی جز خداوند متعال، از ماده‌ای خلق شده است و آن مخلوق این نور است و به عبارت دیگر ماهیتی است که عبارت است از استعداد پذیرش این نور و این نور همان است که در آیه‌ی «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ به آن اشاره شده است؛ یعنی این نور در تمام عالم امکان از غیب و شهادت پخش شده و همه را در بر گرفته است جز خداوند متعال؛ زیرا هر موجودی از ماده و صورت یا ماهیت تشکیل شده است، پس ماده وجود است و وجود، این نور شعشعانی و تابنده در تمام عوالم است و هر مخلوقی در عالم امکان و تکوین از آثار نور محمد و آل محمد علیهم‌السلام خلق شده است. از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: خداوند عز و جل چهارده نور از نور عظمتش خلق کرد، قبل از خلق آدم به مدت چهارده هزار سال و این‌ها ارواح ما هستند. او پرسیده شد: ای پسر رسول الله، این چهارده نور چه کسانی هستند؟ فرمود: آنها محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین هستند و نهمین آنها

قائم‌شان است... سپس فرمود: به خدا سوگند ما اوصیا و خلفا هستیم بعد از رسول اللّه و ما مثانی هستیم که خداوند متعال به پیامبر ما محمد  داده است و ما شجره‌ی نبوت، منبت رحمت، معدن حکمت، [مصباح علم]، موضع رسالت و محل آمدوشد ملائکه و موضع سرّ خدا و ودیعه‌ی خداوند جل اسمه در میان بندگان و حرم بزرگ خداوند و عهدی هستیم که درباره‌ی آن از دیگران سؤال می‌کنند، پس هر کس به عهد ما وفا کند، به عهد خدا وفا کرده است و هر کس عهدش با ما را بشکند، به ذمه و عهد خدا خیانت کرده است. هر که ما را شناخت، شناخت و آنکه جهل ورزید، جهل ورزید. ما اسمای حسنا‌ی خداوند هستیم که خداوند هیچ عملی از بندگان نمی‌پذیرد، مگر به سبب معرفت ما و ما - به خدا سوگند - کلماتی هستیم که آدم از پروردگارش گرفت [تا به برکت آن و با شفیع قرار دادن آنها نزد خداوند توبه کند] و توبه‌اش را پذیرفت. خداوند متعال ما را خلق کرد و نیکو آفرید و ما را در بهترین صورت‌ها قرار داد و ما را چشم خویش بر بندگان قرار داد و زبان ناطق او در مخلوقاتش و دست او که به رأفت و رحمت بر آنها گشوده شده است و روی او که از آن سو به او نزدیک می‌شوند و دروازه‌ی او که به او دلالت می‌کند و خزانه‌های

علم او و مترجمان وحیش و نشانه‌های دین او و دستگیره‌ی محکم او و دلیل روشن برای کسی که طالب هدایت باشد. به واسطه‌ی ما درختان بارور و میوه‌دار می‌شوند و و نه‌رها جاری می‌گردند و باران از آسمان نازل می‌شود و علف‌های زمین می‌رویند و به واسطه‌ی عبادت ما، خداوند متعال عبادت شده است و اگر ما نبودیم، خداوند متعال شناخته نمی‌شد و به خدا قسم اگر عهدی از ما گرفته نشده بود، سخنی می‌گفتم که همگان را به شگفتی درمی‌آورد.^۱

شیخ احمد احسائی رحمته اللہ علیہ در این باره فرموده است:

ان معرفة الله لا يمكن حصولها الا بتعريفه و تعريفه لمن يريد ان يعرفه نفسه و تعرفه و تعريفه هو وصفه لعبده و الشيء انما يعرف بوصفه و ذلك الوصف الذي يعرف به هو حقيقة ذات العبد و ليس له حقيقة غيرها و هذا التعريف و التعريف الذي هو ذات العبد احدته الله بفعله يعنى انه صفة الفعل الخاص به من الفعل المطلق و هيئته كما ان الكتابة هيئتها هيئة حركة يد الكاتب فهية الكتابة تدل على هيئة حركة اليد من الكاتب فكانت هيئة ذات العبد التي هي تعريف الله هيئة مشية الله الخاصة به فالأثر يدل على المؤثر

الذى هو الفعل و الفعل يدلّ على الفاعل لأنّ الفعل هو ظهور الفاعل به فالذات التى هى اعلى المراتب بحقيقتها معرفة الله لأنها صفتة و لهذا قال عليه السلام مَنْ عرف نفسه فقد عرف ربّه ، جعل معرفة النفس عين معرفة الله... فمعنى كون تلك الذات محلّ معرفة الله أنّها هى معرفة الله و انما قيل هى محل المعرفة بناء على سرّ اللغة من أنّ الشىء محلّ نفسه لا محلّ لغيره (غيره) و اذا رأيت أنّ شيئاً محلّ لغيره فهو فى الحقيقة محلّ نفسه و الا لم يتحقق ظهوره و كونه محلاً لغيره جهة خارجة عن كونه محلاً لنفسه فافهم فكونهم عليهم السلام محالّ معرفة الله يُراد منه أنّهم معرفة الله و لاتعجب من هذا المعنى فأنّه اذا فهمته رأيت من الأمور البديهيّة و كيف تكون انت معرفة الله حيث قال عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربّه، و لا يكونون معرفة الله و قد قال اميرالمؤمنين عليه السلام نحن الاعراف الذين لايعرف الله الا بسبيل معرفتنا^١.

١ - احسانى، شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، ج ١، ص ١٦٨؛ شيخ اوحد در جايى ديگر از آثارش در اين باره فرموده است: اعلم ان معرفة الله على مراتب احدها الاستدلال بالاثار على المؤثر و لذا قال بعضهم انما يسمى العالم عالماً لانه يعلم به الصانع اى يستدل به على وجود صانعه و هذه معرفة المتكلمين و اهل الظاهر و هذه يفيد وجود الصانع لان الاثر يدل على المؤثر و اما قوله عليه السلم اعرفوا الله بالله فهى معرفة اولى الافئدة الفجتهان مختلفتان فلاتنافى (تنافى نعم خل) قد يراد بالنظر فى المصنوعات التفكير و الاعتبار لينتقل بذلك الى مشاهدة ظهور المؤثر فى اثاره فاذا شاهد الظهور نفى حيث و لم و كيف و عاين ظهوره بها لها فيكون ذلك معرفة الله بالله الاتسمع الى قول سيدالشهداء عليه السلم فى مناجاته دعاء يوم عرفه قال عليه السلم الهى امرتى بالرجوع الى الاثار فارجعنى اليها بكسوة الانوار و هداية الاستبصار حتى ارجع اليك منها كما دخلت اليك منها مصون السر عن النظر اليها و مرفوع الهمة عن الاعتماد عليها انك على كل شىء قدير ، تأمل قوله عليه السلم حتى ارجع اليك منها كما دخلت اليك منها و قوله مصون السر عن النظر اليها

معرفت خدا امکان‌پذیر نیست مگر با معرفی او و معرفی او برای کسی که می‌خواهد او را بشناسد و معرفی او، وصف او برای بنده اش است. همانا هر چیز فقط با وصفش شناخته می‌شود و آن وصفی که به وسیله‌ی آن شناخته می‌شود، حقیقت ذات بنده است که آن را خداوند به وسیله‌ی فعلش ایجاد کرده است، پس اثر نشان‌دهنده‌ی مؤثر است و فعل نشان‌دهنده‌ی فاعل است و برای این خداوند فرمود: کسی که خود را بشناسد، پروردگارش را شناخته است. بدین ترتیب شناخت نفس را عین شناخت خداوند قرار داد ... پس مراد از اینکه اهل بیت علیهم‌السلام محل شناخت خدا هستند، بدین معناست که آنها شناخت خدا هستند و از این معنی تعجب نکن؛ زیرا اگر این را بفهمی، آن را از امور بدیهی خواهید دانست و چگونه ممکن است تو شناخت خدا باشی - آنجا که او فرمود: کسی که خود را بشناسد، پروردگارش را شناخته است - و آنها نمی‌توانند شناخت خدا باشند؟ در حالی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: ما أعراف هستیم که هیچ کس خدا را نمی‌شناسد، مگر به وسیله‌ی شناخت ما.

بدین ترتیب هر شناختی از توحید خداوند متعال از ناحیه‌ی

(الیهما و مرفوع الهمة عن الاعتماد علیها و لانعنی بالشهود الا صون السر عن النظر الیهما خ) و عدم الاعتماد علیها و هذا فی الحقیقة معنی اعرفوا الله بالله (احسانی، الرسالة التولیة، ص ۱۱۹).

آنهاست و آنها یعنی محمد و آل محمد علیهم السلام اساس و رکن آن هستند و آنها رکن نفس ناطقه هستند، یعنی اگر آنها نبودند، نه آن وجود داشت و نه غیر آن و نه توحید شناخته می شد و نه غیر آن و این بیان کلام امام باقر علیه السلام در روایت پیشین است که (لولانا لما عرف الله) یعنی اگر نور آنها - که از آن نور، نفس ناطقه‌ی شناسای توحید به وجود آمده است - نبود، هیچ کس خداوند را نمی شناخت، پس سخن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشريف (و ارکاناً لتوحیدک و آیاتک) به این معناست که اگر نور آنها - که آسمان‌ها و زمین را پر کرده است - نبود و اگر تعلیم آنها توحید را به خلائق نبود، که به طور تکوینی نفوس آنها از آثار نور معصومین خلق شده‌اند و به طور تشریحی، آنها معلّمان اول برای ملائکه تا پایان تکلیف بوده‌اند، هیچ کس توحید را نمی شناخت. این مسأله در روایات اهل عصمت علیهم السلام به طور متواتر آمده است که آنها هستند که به ملائکه تسبیح و توحید آموختند و اگر آنها نبودند، ملائکه توحید را نمی شناختند و ملائکه قبل از آدم علیه السلام در دنیا بودند همان گونه که در کتاب ارشادالقلوب روایت شده است با اسنادش به محمد بن زیاد که گفت: ابن مهران از عبدالله بن عباس درباره تفسیر آیه‌ی (وَإِنَّا لَنَحْنُ الصّٰفُّونَ * وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ)^۱ یعنی و در حقیقت ماییم که [برای انجام

فرمان خدا] صف بستهایم و ماییم که خود تسبیحگویانیم سؤال کرد. او گفت: ما نزد رسول الله ﷺ بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. وقتی پیامبر او را دید، لبخند زد و گفت: خوش آمدی ای کسی که خدا او را چهل هزار سال قبل از پدرش آدم خلق کرده است! گفتم: یا رسول الله، آیا فرزند قبل از پدر بوده است؟ گفت: بله، خداوند متعال مرا و علی علیه السلام را پیش از آنکه آدم را خلق کند، در این مدت خلق کرد. نوری خلق کرد و آن را به دو نیم تقسیم کرد و من را از نیمه‌ای و علی علیه السلام را از نیمه‌ی دیگر خلق کرد، پیش از همه چیزها... ما را در سمت راست عرش قرار داد، سپس ملائکه را خلق کرد. ما تسبیح کردیم و ملائکه نیز تسبیح کردند. ما تهلیل گفتیم و ملائکه هم تهلیل گفتند. ما تکبیر گفتیم و ملائکه هم تکبیر گفتند و این تعلیم من و علی علیه السلام بود و این در علم پیشین خداوند بود که ملائکه از ما تسبیح و تهلیل یاد می‌گیرند و هر چیزی که خدا را تسبیح و تکبیر و تهلیل می‌کند به وسیله‌ی تعلیم من و علی علیه السلام است. در علم سابق خداوند بود که هرکس محب من و علی علیه السلام باشد به آتش داخل نمی‌شود و همچنین در علم او بود که هرکسی که با من و علی علیه السلام دشمن باشد به بهشت وارد نخواهد شد. آیا نمی‌دانید که خداوند ملائکه‌ای خلق کرده است که در دست‌شان ظرف‌های نقره‌ای پر از آب بهشت از

فردوس است، پس هرگاه یکی از شیعیان پاک و متقی و مؤمن علی علیه السلام بخواهد با همسرش آمیزش کند، فرشته‌ای از ملائکه که در دست‌شان ظرف‌های بهشتی است، از آن آب در ظرف او می‌چکاند و او آن آب را می‌نوشد و ایمان در قلبش می‌روید مانند روییدن گیاه. آنها بر بینه‌ای هستند از پروردگارشان و از پیامبرشان و از وصی‌ام علی و از دخترم فاطمه‌ی زهرا، سپس از حسن و حسین و امامان از نسل حسین. گفتم: یا رسول الله آنها کیانند؟ گفت: یازده نفر از [اهل] من که پدرشان علی بن ابی‌طالب است.^۱

این روایت مانند دیگر روایات متواتر روشن می‌سازد که هیچ‌کس تسبیح و توحید خداوند را جز از طریق آنها و به وسیله‌ی آنها نمی‌شناسد. امام هادی علیه السلام [در توصیف آنها] می‌فرماید: هر که اراده‌ی [رسیدن به] خدا کند، [این راه را] با شما آغاز می‌کند و هر که توحید او را بپذیرد، از شما آن را قبول کرده و پذیرفته است؛ زیرا آنها دروازه‌ی [رسیدن به] خداوند و وجه او هستند که جز از طریق آنها خدا شناخته نمی‌شود و السلام.



بخش پنجم

پرسش چهارم

معنای اینکه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ارکان آیات خداوند

هستند چیست؟

پرسش چهارم

معنای اینکه معصومین علیهم السلام ارکان آیات خداوند هستند چیست؟

پاسخ:

این معنا در روایات اهل بیت علیهم السلام به وضوح متواتر است که اگر آنها نبودند، آسمان‌ها و زمین‌ها، عرش و کرسی، بهشت و جهنم خلق نمی‌گشتند و هیچ یک از موجودات و ملائکه و حیوانات و گیاهان و جمادات آفریده نمی‌شدند و نیز همه‌ی چیزهای دیگری که بوده، هست و خواهد بود تا روز قیامت؛ زیرا انوار آنها رکن هر چیزی غیر از خداوند عز و جل است، مانند چراغی که رکن نوری است که از آن منتشر می‌شود، که اگر چراغ نباشد، اصلاً نوری وجود ندارد. بنابراین چراغ رکن وجود نور آن است به طوری که اگر چراغ نباشد، نور نیز وجود نخواهد داشت و این منطوق روایات متواتر معصومین علیهم السلام است، به گونه‌ای که هیچ کس نمی‌تواند در آن شک کند. از جمله روایتی که از سید رضی در کتاب المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة نقل شده است ... از زید بن عبدالله بن مسعود، از پدرش که گفت: روزی بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شدم و گفتم: یا رسول الله، حق را به من نشان بده تا از آن پیروی کنم. گفت: ای پسر

مسعود، به مخدع برو. من رفتم و دیدم امیر مؤمنان علیه السلام در حال رکوع و سجده است و بعد از نماز می گوید: پروردگارا، به حق محمد بنده و رسولت، از گناهان شیعیانم بگذر. ابن مسعود گفت: من خارج شدم تا به رسول الله صلی الله علیه و آله خبر دهم و او را در حال رکوع و سجده دیدم که می گفت: پروردگارا، بحق بنده ات علی علیه السلام از گناهکاران اتم بگذر. ابن مسعود گفت: ترس بر من غلبه کرد تا بیهوش شدم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را بلند کرد و گفت: «ای پسر مسعود، آیا کافر بعد از ایمان هستی؟ گفتم: معاذ الله، اما دیدم علی علیه السلام از خداوند درخواست می کند و تو نیز به او درخواست می کنی. پیامبر گفت: ای پسر مسعود، خداوند مرا و علی را و حسن و حسین علیهم السلام را از نور عظمت خود پیش از خلقت به مدت دو هزار سال خلق کرد، زمانی که نه تسبیحی بود و نه تقدیسی. نور من را شکافت و از آن آسمان ها و زمین را خلق کرد و من از آسمان ها و زمین بهترم. نور علی علیه السلام را شکافت و از آن عرش و کرسی را خلق کرد و علی علیه السلام از عرش و کرسی بهتر است. نور حسن علیه السلام را شکافت و از آن لوح را خلق کرد و حسن علیه السلام از لوح و قلم بهتر است. نور حسین علیه السلام را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را خلق کرد و حسین علیه السلام از آنها بهتر است. پس

معنای اینکه معصومین علیهم السلام ارکان آیات خداوند هستند چیست؟

شرق و غرب تیره شد. ملائکه به خداوند شکایت کردند و گفتند: پروردگارا، به حق این اشباحی که خلق کرده‌ای، ما را از این تاریکی نجات ده. خداوند روحی آفرید و آن را به روح دیگری متصل کرد و از آنها نوری خلق کرد و سپس نور را به روح افزود و از آنها فاطمه علیها السلام را خلق کرد. به همین دلیل او را زهرا نامیدند و از او شرق و غرب روشن شد. ای پسر مسعود، وقتی روز قیامت فرا برسد، خداوند به من و علی علیه السلام می‌گوید: هر کسی را که بخواهید به بهشت وارد کنید و هر کسی را که بخواهید به آتش وارد کنید و این است تفسیر آیه (الْقِيَامَ فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) ^۱ [یعنی هر کافر سرسختی را در جهنم فروافکنید]؛ زیرا کافران، کسانی هستند که نبوت مرا انکار کرده‌اند و عنود کسانی هستند که با علی علیه السلام و اهل بیت او دشمنی ورزیده‌اند.^۲

به این حدیث و امثال آن توجه کنید؛ پس همانا اصل و اساس وجود از آسمان‌ها و زمین‌ها، عرش و کرسی، بهشت و حور و غیره، جز از انوار آنها خلق نشده‌اند، همان‌طور که نور از چراغ خلق شده است. بنابراین همان‌طور که چراغ رکن وجود اشعه‌ی نور است، نور محمد و آل محمد علیهم السلام نیز رکن آیات خداوند عز و جل در آفاق و

۱- ق: ۲۴

۲- شاذان بن جبرئیل، الفضائل، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ بحرانی، مدینه المعجز، ج ۳، ص ۲۱۹-۲۲۱

انفس است و تمام چیزهایی که غیر از خداوند هستند، آیات و آثار خداوند عز و جل هستند. این است مصداق آیه‌ی مبارکه‌ی (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)، لذا از ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام روایت شده است که آنها آیات و بینات هستند، همان‌طور که در روایت عبداللّه اصم از عبداللّه بن بکیر ارجانی آمده است که گفت: با امام صادق علیه‌السلام از مکه به سوی مدینه همسفر شدم، پس در منزلی به نام عسفان فرود آمدیم سپس از کنار کوه سیاه‌رنگی که در سمت چپ راه بود گذشتیم. پس به آن حضرت گفتم: یا ابن رسول اللّه، چقدر این کوه وحشتناک است! من در راه مانند آن را ندیده‌ام. امام فرمود: می‌دانی این چه کوهی است؟ گفتم: نه. فرمود: این کوهی است بنام «کمد» و آن در یکی از دره‌های دوزخ است و در آن قاتلین پدرم امام حسین علیه‌السلام نگاه داشته شده‌اند. در این کوه از زیر قاتلین، آب‌های جهنمی جاری می‌باشد. این آب‌ها عبارت‌اند از غسلین (آبی که از پوست و گوشت دوزخیان جاری است)، صدید (آبی که ناشی از چرک و زردآب زخم‌های آنها می‌باشد) و حمیم (عرق دوزخیان را گویند) ...

معنای اینکه معصومین علیهم السلام از کان آیات خداوند هستند چیست؟

و من در هیچ يك از سفرهایم به این کوه مرور نکردم مگر آنکه آن دو (ابوبکر و عمر) را دیدم که به من استغاثه و التماس می کردند. به آن می گویم: این قاتلین آنچه را که شما تأسیس کرده اید انجام داده اند، چرا وقتی زمام امور به دست تان بود به ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حقوق خود محروم مان نمودید و بر قتل و کشتن ما اقدام کردید و استبداد محض و کامل را به اجرا گذاردید؟ خدا رحم نکند به کسی که به شما دو نفر رحم کند. بچشید وزر و وبالی را که خود فراهمش نموده اید و خدا نسبت به بندگان ظالم و ستمکار نیست. البته دومی (عمر بن خطاب) تضرع و اضطرابش شدیدتر از اولی است و بسا می ایستم و حال شان را مشاهده می کنم تا اندکی از بغض و کینه و ناراحتی که از ایشان در قلب دارم کاهش یافته و کمی تسلی و آرامش خاطر پیدا کنم. عرض کردم: فدایت شوم وقتی از کوه بالا رفتید چه صدائی شنیدید؟ امام فرمود: صدای آن دو را شنیدم که فریاد می زدند: ما را بالا بیاور تا با تو صحبت کنیم، ما توبه کرده ایم و می شنیدم از کوه که فریاد می زد و به من می گفت: جواب این دو را بده و به ایشان بگو: ای سگ ها! پایین بروید و صحبت نکنید! راوی می گوید: عرض کردم: فدایت شوم، چه کسانی با این دو می باشند؟ حضرت

فرمود: هر فرعون و متکبری که بر خدا طغیان کرده و خداوند کردارش را بازگو فرموده است و نیز هر کسی که به بندگان کفر تعلیم کرده است. عرض کردم: ایشان چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: نظیر « پولس » که به یهود یاد داد که دست خدا بسته است و مثل « نسطور » که به نصاری یاد داد که حضرت عیسی مسیح، فرزند خدا است و مانند فرعون معاصر حضرت موسی علیه السلام که گفت: من پروردگار برتر شما هستم و بدین ترتیب ادعای خدایی کرد و نمرودی که گفت: اهل زمین را مورد قهر خود داده و آنچه در آسمان هست را کشتم و نیز نظیر قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام و قاتل فاطمه علیه السلام و محسن علیه السلام و قاتل امام حسن و امام حسین علیهما السلام ... و نیز تمام کسانی که نصب عداوت ما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نموده اند با ایشان هستند و همچنین کسانی که با زبان و دست و مالشان علیه ما اقدام کردند، با ایشان می باشند. عرض کردم: فدایت شوم شما تمام این صداها را می شنوید و به فزع نمی آید؟ امام فرمود: ای پسر، بکیر، قلوب و دل های ما غیر از دل های مردم است، ما مطیع کامل حق تعالی و خالص از هر آلودگی بوده و برگزیده ی باری تعالی می باشیم، می بینیم آنچه را که مردم نمی بینند، می شنویم آنچه را که دیگران نمی شنوند،

معنای اینکه معصومین علیهم السلام از کان آیات خداوند هستند چیست؟

فرشتگان در منازل ما فرود می‌آیند و بر روی فرش‌های ما حرکت کرده در کنار سفره‌ی ما حاضر و شاهد و بر مردگان ما حاضر می‌شوند، اخبار حوادثی که هنوز واقع نشده‌اند را به ما می‌رسانند، با ما نماز خوانده و برای ما دعا می‌کنند، پرها و بال‌های‌شان را برای ما پهن می‌کنند، کودکان و اطفال ما روی بال‌های ایشان حرکت می‌کنند، مانع می‌شوند از اینکه جنبنندگان به ما دست یافته و ایداء و آزارمان کنند، از تمام گیاهان و نباتاتی که در زمین می‌رویند، در فصل و زمان‌شان برای ما می‌آورند ... و هیچ شبی فرا نمی‌رسد مگر آنکه اخبار تمام نقاط زمین را برای ما می‌آورند و نیز آنچه در زمین واقع می‌شود و اخبار جن و ملائکه را برای ما بازگو می‌کنند و هیچ فرشته‌ای در زمین نمی‌میرد و دیگری جای آن قرار نمی‌گیرد مگر آنکه ما را اطلاع داده و رویه و سیره‌ی آن فرشته را با کسانی که قبلش بوده برای ما بیان می‌کنند و هیچ زمینی از شش طبقه‌ی زمین تا طبقه‌ی هفتم نیست مگر آنکه خبر آنها را به ما می‌دهند. عرض کردم: فدایت شوم، انتهای این کوه کجا است؟ امام فرمود: تا طبقه‌ی هفتم زمین ادامه داشته و در آنجا دوزخی است که دره‌ای از دره‌های جهنم است و نگهبانانی که مستحفظ آن هستند از ستارگان آسمان و

دانه‌های باران و قطره‌های آب دریاها و از عدد خاک‌های زمین بیشتر می‌باشند. هر کدام از این فرشتگان موکل بر امری بوده که مراقب آن بوده و از آن تخلف نمی‌کنند. عرض کردم: فدایت شوم، به همه‌ی شما اهل بیت این اخبار را می‌دهند؟ حضرت فرمود: خیر، تنها به کسی که صاحب امر ولایت است، ما حامل چیزی هستیم که بندگان قدرت حکومت در آن را ندارند، پس ما در آن حکومت می‌نماییم و کسی که حکومت ما را نپذیرد فرشتگان او را بر آن مجبور می‌کنند و امر می‌کنند به کسانی که حافظ آن ناحیه هستند که بندگان را بر قول و حکومت ما ملزم و مجبور کنند و اگر جنی از اهل خلاف و کفر باشد او را به بند کشیده و آن قدر عذابش می‌کنند تا بر حکم ما گردن نهد. عرض کردم: فدایت شوم، آیا امام بین مشرق و مغرب را می‌بیند؟ امام فرمود: ای پسر بکیر، چگونه امام حجّت خدا باشد ... بر قوم و جماعتی که در نظرش غائب هستند و بر دیدن آنها قدرت نداشته و آنها نیز بر دسترسی داشتن به وی جهت رفع نیازمندی‌های خویش قدرت ندارند؟ و چگونه امام احکام و حقائق را از طرف خدا اداء کند و شاهد بر خلق باشد در حالی که آنها را نمی‌بیند؟ و چگونه حجّت بر ایشان باشد در حالی که آنها از وی محجوب و مستور

معنای اینکه معصومین علیهم السلام ارکان آیات خداوند هستند چیست؟

می‌باشند؟ در حالی که امام علیه السلام به امر خدا بین مردم نصب شده تا واسطه‌ی بین خدا و مخلوق باشد. خدا در قرآن خطاب به پیغمبرش می‌فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ) ^۱ [یعنی ما تو را نفرستادیم مگر برای همه‌ی مردم] مقصود از «كَافَّةً لِّلنَّاسِ» تمام کسانی هستند که روی کروی زمین می‌باشند و حَجَّت بعد از نبی صلی الله علیه و آله بعد از آن وجود مبارك، قائم مقام او باید باشد، پس همان طوری که نبی حَجَّت است برای تمام مردم روی زمین و باید بر همه تسلط داشته باشد، حَجَّت بعد از او و قائم مقامش نیز باید چنین باشد و اساساً مناصب امام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اموری است که لازمه‌اش آن است که وی باید به تمام امت و به کافه‌ی مردم مسلط باشد و آنها را ببیند و این مناصب عبارت‌اند از راهنمایی به منظور حلّ مشاجراتی که بین امت واقع می‌شود، احقاق حقوق مردم، قیام نمودن به امر خدا و فرمانش را بین مردم اجرا کردن و انصاف گرفتن از بعضی برای بعضی دیگر، در نتیجه باید امام قولش بین کلّ مردم نافذ باشد تا بدین ترتیب نظم عالم محفوظ بماند و هر ج و مرج پیش نیاید، حال اگر با مردم، امام و رهبری نباشد که قولش بین آنها نافذ باشد، کلام خدا در قرآن کریم

بی مصداق می ماند. حق تعالی در قرآن می فرماید (سَنُرِيهِمْ
 آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ)^۱ با توجه به این آیه می پرسیم
 چه آیه ای در آفاق غیر از ما وجود دارد که خداوند متعال به
 اهل آفاق، آن را نشان داده است؟ و نیز در جای دیگر فرموده:
 (مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا)^۲ [یعنی ما به ایشان
 هیچ آیه ای را نشان ندادیم مگر آنکه آن آیه از آیه ی دیگر
 بزرگ تر بود] چه آیه ای را شما بزرگ تر از ما سراغ دارید؟
 به خدا سوگند بنی هاشم و قریش به آنچه خدا به ما عطا
 فرموده آگاه و عارف هستند؟ ولی حسد ایشان را هلاک کرد
 همان طور که حسد ابلیس را هلاک نمود. ایشان در موارد
 اضطرار نزد ما می آیند و از ما مشکل شان را سؤال می کنند
 و ما برای ایشان توضیح داده و مشکل شان را حلّ می کنیم
 ولی بعد از آن می گویند: شهادت می دهیم که شما اهل
 علم هستید و از نزد ما که خارج شدند پیش دیگران
 می گویند: ما ندیدیم کسی را گمراه تر از آنان که از ایشان
 تبعیت کرده و گفتار آنها را بپذیرند! عرض کردم: فدایت
 شوم، به من خبر دهید از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام،
 اگر قبر آن حضرت را نبش کنند در آن چیزی می یابند؟
 حضرت فرمود: ای پسر بکیر، سؤال بسیار بزرگی نمودی،

معنای اینکه معصومین علیهم السلام از کان آیات خداوند هستند چیست؟

حسین علیه السلام با پدر و مادر و برادرش حسن علیه السلام در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده به ایشان عطا می شود همان طور که به آن جناب عطا می گردد، روزی می خورند همان طور که آن حضرت روزی می خورد، اگر در همان ایام قبر را نبش می کردند، البته آن حضرت را در آن می یافتند، اما امروز آن حضرت زنده است و نزد پروردگارش روزی می خورد و به عرش می نگیرد ... آن حضرت در سمت راست عرش ایستاده می گوید: پروردگارا، به وعده ای که به من داده ای عمل کن، به زوارش می نگرد، او به ایشان و نام های پدران شان و به درجات و مراتب آنها نزد خدا از شما نسبت به فرزندان و آنچه در منزل دارید آگاه تر است، کسانی را که بر او می گریند، می بیند و از خدا برای آنها طلب آمرزش می کند و از پدر بزرگوارش نیز برای آنها طلب آمرزش می کند و می گوید: ای گریه کننده، اگر بدانی که برای تو چه چیزها آماده شده است، فرح و شادی تو بیش از ناراحتی تو خواهد بود، پس تمام فرشتگانی که در آسمان و حائر حسینی بوده و صدای گریه ی او را می شنوند، برایش استغفار می کنند و وی حرکت می کند در حالی که هیچ گناهی بر او نمی باشد.^۱

این خبر را به طور کامل نقل کردیم، چرا که در آن

فواید زیادی درباره‌ی مقامات معصومین علیهم السلام وجود دارد. محل شاهد، این سخن امام جعفر صادق علیه السلام است که در تفسیر آیه‌ی (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ)^۱، به عبدالله بن بکیر می‌گوید: فای آیه‌ی فی الأفاق غیرنا أراها الله أهل الأفاق؟ یعنی چه آیه‌ای را غیر از ما، خداوند متعال به اهل آفاق نشان داده است؟ و نیز فرمود: (و ما نُرِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا)^۲، یعنی و [ما] نشانه‌ای به ایشان نمی‌نمودیم مگر اینکه آن از نظیر [و مشابه] آن بزرگ‌تر بود. همچنین شیخ طوسی از داوود بن کثیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام خطاب به او فرمود: ای داوود، در کتاب خداوند عز و جل، نماز ما هستیم و زکات و روزه و حج ما هستیم و ماه حرام ما هستیم و کعبه و قبله و وجه خدا، ما هستیم. خداوند می‌فرماید: (فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ)^۳، یعنی پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست و ما آیات و نشانه‌ها هستیم.^۴

علاوه بر آنچه ذکر شد، آیات و احادیثی بسیاری با این مضمون وجود دارد که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را آیات خداوند در آفاق و انفس دانسته است و ما به این مقدار بسنده می‌کنیم و السلام.

۱- فصلت: ۵۳

۲- زخرف: ۴۸

۳- بقره: ۱۱۵

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۳۰۳



بخش ششم

پرسش پنجم

شیخ اوحد، شیخ احمد احسائی فیلسوف بوده
است؟

پرسش پنجم

شیخ اوحد، شیخ احمد احسائی فیلسوف بوده است، لطفاً بفرمایید بعد مثبت فلسفه کدام است؟ و بعد منفی آن کدام؟

پاسخ:

کلمه‌ی فیلسوف کلمه‌ای یونانی است به معنای «محب و دوستدار حکمت»، اصل آن «فیلا» به معنای علاقه‌مند و محب و «سופا» به معنای حکمت است. فلسفه در نظر یونانیان قدیم مانند ارسطو، سقراط و دیگران، به معنای نگاه به موجودات و احوال جهان و شناخت آن از طریق عقل است، چه آن نتیجه و شناخت با شرع و آموزه‌های دین تطابق داشته باشد و چه نداشته باشد؛ زیرا آنها فلسفه را علم عقلی محض و خالص می‌دانند که شرع هیچ دخالتی در آن ندارد. از این نظر مشابه به ریاضیات است.

تفسیر فلسفه نزد اهل بیت علیهم‌السلام

تفسیر فلسفه نزد اهل بیت علیهم‌السلام متفاوت با آن چیزی است که فلاسفه بیان کرده‌اند. آنها فلسفه را به معنای تزکیه نفس و تخلق به اخلاق خداوند عز و جل و اخلاق

قرآن کریم می‌شناسند، چنان‌که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است در روایتی از سعد بن عباد و اصبع بن نباته که هنگامی که امام علی علیه السلام به سمت نهر روان می‌رفت، دهقانی ایرانی، آن حضرت را از روانه شدن به سوی خوارج برحذر داشت و به حضرت گفت: ستارگان طلوع کننده به نحوست و واژگونی کشیده شده‌اند بنابراین در مثل چنین روزی واجب است بر شخص حکیم و دانشمند که مخفی و پنهان شود و این روز، روز سختی است که دو ستاره با همدیگر اقتران پیدا کرده‌اند و میزان در این روز برگشته و متشتت و متفرق شده است و از برج تو آتش می‌بارد و جنگ و کارزار برای تو صلاح نیست. امام علیه السلام فرمود: ای دهقانی که از جریان حوادث و وقایع خبر می‌دهی و از قضا و قدر می‌ترسانی، بگو بینم دیشت ستارگانی که در برج میزان بودند یا ستارگانی که در آنجا پیوسته هستند کدام دسته از ستارگان بودند؟ و ستارگانی که در برج سرطان بودند یا در آنجا پیوسته هستند در کدام برج قرار داشتند؟ و ستارگانی که از برج اسد طلوع کرده‌اند چند عدد می‌باشند؟ و چند ساعت از زمان طلوع سایر ستارگان می‌گذرد؟ و چقدر فاصله بین طلوع ستارگان کم نور و پنهان و ستارگان درشت و روشن وجود دارد؟ ... وای بر تو ای دهقان، آیا تو هستی



که ستارگان را گردش می‌دهی؟ بلکه چگونه تو بر ستارگان حکم می‌دهی؟ ساعات طلوع ستارگان برج آسَد در میان طلوع سایر ستارگان کدام است؟ نسبت ستاره‌ی زهره با توابع و جوامع چیست؟ دور و گردش ستارگان برج کم نور و پنهان از ستارگان متحرک چقدر است؟ اندازه‌ی شعاع ستارگان نوردهنده چه مقدار است؟ ... دهقان گفت: من به این مطالب علم ندارم ای امیرالمؤمنین. امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت: ای دهقان، آیا علم تو به این مقدار رسیده است که بدانی و بفهمی که خانه‌ی پادشاه چین به جای دیگر انتقال یافته است؟ و خانه‌هایی در زنگبار طمع‌هی حریق شده است؟ و آتشکده‌ی فارس خاموش گردیده است؟ و مناره‌ی هند منهدم گردیده است؟ و سرانندیب در زیر آب فرو رفته است؟ و دیوار قلعه‌ای دور اُنْدُلُس شکاف خورده و شکسته است؟ و رئیس و قائد روم در اثر ازدواج با زن رومی اولاد آورده است؟ ... دیشب خانه‌ای در چین فرو ریخت، برج ماچین شکاف برداشت و در آن ثلْمه‌ای پیدا شد، دیوار دور سرانندیب سقوط کرد، قائد و رئیس بیش از ده هزار نفر از رومیان به اُرمِنیّه گریخت، عالم بزرگ یهود در شهر ایلَه از دنیا رفت، در وادی و صحرای مورچگان، مورچگان به حرکت آمدند و پادشاه افریقا هلاک شد. آیا تو به این مطالب عالم

بودی؟ دهقان گفت: نه ای امیر مؤمنان ... سپس امام علیه السلام به او گفت که زیر پاهایش گنجی وجود دارد و آب زلالی در زیر پاهایش است. آنها حفاری کردند و همان گونه که امام فرموده بود، گنج و چشمه‌ی آب یافتند. دهقان گفت: من هیچ کس را دانایتر از تو ندیدم، جز اینکه علم فلسفه نمی‌دانی! امام علیه السلام [در تعریف فیلسوف حقیقی] پاسخ داد: کسی که مزاجش صاف است و طبیعتش متعادل است، اثر روح در او قوی‌تر می‌شود و آن کس که روحش قوی‌تر است، به آنچه که بالاتر از آن است، می‌رسد و هر کس که به علوم الهی دست یابد، انسانی می‌شود بدون اینکه موجودیتش بر اساس حیوانیت باشد و در قلمرو ملکوت وارد می‌شود. سپس دهقان سجده کرد و اسلام آورد.^۱ این حدیث شبیه به حدیث مشهوری است که در محاسن روایت شده است از عبدالرحمن بن حماد، از حنان بن سدیر، از ابی‌عبدالله علیه السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند می‌فرماید: هیچ‌یک از بندگانش به من تقرب نمی‌جوید مانند تقرب جستن به انجام آنچه بر او واجب کرده‌ام و او به وسیله‌ی انجام مستحب‌ها به من نزدیک می‌شود تا اینکه او را دوست بدارم. وقتی او را دوست داشتم، گوش او می‌شوم

که با آن می شنود و چشمی که با آن می بیند و زبانی که با آن سخن می گوید و دستی که با آن حمله می کند و پایی که با آن راه می رود، وقتی مرا بخواند، پاسخش را می دهم و وقتی از من بخواهد، به او عطا می کنم.^۱

تفاوت فلسفه‌ی ممدوح با مذموم

تفاوت بین فلسفه‌ی ممدوح با مذموم واضح است. فلسفه‌ی ممدوح آن است که از اهل بیت علیهم السلام گرفته شده و فلسفه‌ی مذموم آن است که از غیر اهل بیت به ویژه صوفیه و حکما و مخالفان دیگر گرفته شده است چنان که گفته اند: اگر می خواهی مذهبی برای خود برگزینی و می دانی که مردم مشغول به نقل اخبارند، پس از گفتار شافعی و مالک و احمد و روایات کعب الاحبار دست بکش و بپذیر سخن مردمی را که سخن شان و حدیث شان، از جد ما از جبرئیل از باری تعالی روایت شده است.^۲

از دلایل فساد فلسفه‌ی مذموم می توان به ادعای وحدت وجود و همچنین اعتقاد به قدیم بودن مشیت و شریک

۱- برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱

۲- شاعر این دو بیت معلوم نشد ولی این ابیات در بسیاری از کتب بدون اشاره به نام شاعر آن آمده است. برای نمونه نک: علامه‌ی حلی، منهاج الکرامه، ص ۶۷؛ محمدطاهر قمی، کتاب الاربعین، ص ۳۱۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۱۷

برای خداوند عز و جل در اذهان اشاره کرد - به خدا پناه می‌برم از این عقاید - آنها موجودات را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: واجب الوجود که خداوند عز و جل است، ممکن الوجود که مخلوقات غیر از خدا هستند و ممتنع الوجود که به ادعای آنها، هر سه در ذهن شریک خداوند هستند - به خدا پناه می‌برم - و این کتاب‌های منطق و فلسفه‌اند که مشحون از این سخنان هستند و هنوز هم در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شوند، در حالی که مذهب اهل بیت علیهم‌السلام در مقابل این عقاید قرار دارد. از اعتقادات فاسد دیگری که آنها دارند، ادعای قدیم بودن ماهیات است یعنی حقایق مخلوقات از انسان و حیوان و گیاه و جماد، همه قدیم هستند. آنها می‌گویند: ماهیات مخلوق نیستند بلکه فائض از خداوند هستند؛ چنان‌که برخی از آنها گفته‌اند: اگر بخواهی می‌توانی بگویی آن حقیقت، ماهیت است؛ زیرا این نیز صحیح است، پس اعیان ثابته صور اسمائی متعیّنه در حضرت علمیه‌ی خداوند هستند و این صور فائض از ذات الهی‌اند به سبب فیض اقدس و تجلّی اوّل به سبب حبّ ذاتی که خداوند در فقره‌ی «فأحبت أن أعرف» [یعنی پس دوست داشتم که شناخته شوم] به آن اشاره

فرموده است^۱... این در حالی است که طبق ضرورت دین، همه چیز غیر از خداوند عز و جل مخلوق مطلق است. خداوند می‌فرماید: (قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ)^۲ یعنی بگو: خداوند خالق هر چیز است و ادعای قدیم بودن مشیت نیز به همین صورت است. برخی از آنها گفته‌اند: چون مشیت خداوند عین ذات اوست إلخ^۳ و همچنین گفته‌اند: «او مرید است به اراده‌ای که همان ذات اوست، بلکه همان علم اوست که به نظام وجود تعلق گرفته است»^۴ در حالی که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: المشیئة محدثة^۵ یعنی مشیت حادث است و قدیم نیست یعنی مخلوق است و بر همین اساس قیاس نما دیگر اعتقادات این قوم را.

۱ - فیض کاشانی، کلمات مکنونه، ص ۲۴

۲ - رعد: ۱۶

۳ - رغیم، موسوعة مصطلحات صدرالدین الشیرازی، ص ۶۹۰، ۷۳۹

۴ - ملا صدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۱۴۶؛ سبزواری، شرح المنظومة، ج ۲، ص ۵۵۲

۵ - کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۱۰



بخش هفتم

پرمش ششم

نگاه مورد قبول و مرضی صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه المبرور درباره‌ی راه‌های رسیدن شیعه به کمال نفس و کامل شدن چیست؟

پرسش ششم

نگاه مورد قبول و مرضی صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
درباره‌ی راه‌های رسیدن شیعه به کمال نفس و
کامل شدن چیست؟

پاسخ:

آنچه مرضی و مورد امضا و قبول حضرت حجت (ارواحنا فداه) برای شیعیان است، تقوای الهی در پنهان و آشکار است، لذا قرآن کریم و امامان معصوم علیهم السلام فراوان به آن اشاره کرده‌اند. امام هادی علیه السلام فرموده است: و وصیتکم التقوی، یعنی [شیعیان در مقام زیارت اهل بیت علیهم السلام و خطاب به آن بزرگواران باید بگویند که] توصیه و سفارش شما به دیگران تقوی است. تقوی چیزی است که تعریف آن نزد بیشتر مردمان بدیهی است. مردی به امام صادق علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا، مرا وصیتی کن. فرمود: خدا جای تو را در جایی که بدان فرمان داده خالی نیابد و تو را در جایی که از آن باز داشته نبیند. گفت: چیزی بیشتر بفرمایید. فرمود: چیزی دیگری نمی‌یابم.^۲ بنابراین تقوی به معنای انجام واجبات، ترک محرمات، و مواظبت بر مستحبات و ترک مکروهات به اندازه‌ی ممکن است.

۱ - ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶
۲ - حرّ عاملی، وسائل الشیعة (آل البيت)، ج ۱۵، ص ۲۳۹

شناخت امام معصوم

از مهم‌ترین مؤلفه‌های مسلکی که برای شیعیان، مرضی حضرت حجت علیه السلام است، شناخت امام است آن شناخت و معرفتی که در نتیجه‌ی آن بدانند خداوند او را از میان مخلوقات مخصوص گردانده است. امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌فرماید: **من أراد الله بدأ بکم و من و حده قبل عنکم و من قصده توجّه بکم**، یعنی هر که آهنگ خدا کند از شما شروع کند و آن کس که خدا را به یکتایی شناسد، از شما پذیرد و هر که قصد او کند، به شما رو کند. روایت شده است از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء که گفت: محمد بن الفضیل از ابوحمزه نقل کرد که امام باقر علیه السلام به من گفت: تنها کسی خدا را می‌پرستد که خدا را بشناسد و اما کسی که خدا را نشناسد، عبادتش ضلالت و گمراهی است. گفتم: فدایت شوم، شناخت خدا چیست؟ فرمود: تصدیق خداوند عز و جل و تصدیق رسولش و ولایت علی و پیروی از او و از ائمه‌ی هدایت علیهم السلام و براءت از دشمنان‌شان؛ اینگونه خدا را می‌شناسند.^۱ شیخ صدوق رحمته الله علیه روایت کرده است که در زمان علی بن موسی الرضا علیه السلام، وقتی که مردم در مسجد

۱ - ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵

۲ - ابوحمزه‌ی ثمالی، تفسیر ابی حمزة الثمالی، ص ۸۰؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۰

جامع مرو درباره‌ی امامت بحث کردند و اختلاف مردم در این زمینه زیاد شد، وارد بر سید و مولایم امام رضا علیه السلام شدم و او را از آنچه مردم درباره‌اش سخن می‌گفتند، آگاه کردم. او تبسم کرد و فرمود: ای عبدالعزیز، مردم دچار جهل شده و در دین خود فریب خورده‌اند؛ زیرا خداوند عز و جل جان پیامبرش را قبض نکرد مگر آنکه دین را کامل کرد و قرآنی را بر او نازل کرد که در آن تفصیل همه چیز آمده بود و در آن حلال و حرام و حدود و احکام و آنچه مردم به آن نیاز دارند را به صورت کامل بیان کرده بود. سپس خداوند فرمود: ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم و در حجة الوداع، که آخر عمر پیامبر بود، چنین نازل کرد: امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم و امر امامت از جمله‌ی ارکان دین است و آن حضرت صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت جز آنکه برای مردم، نشانه‌های دین‌شان را بیان و راه‌های آن را روشن کرد و علی علیه السلام را پرچم و نشانه‌ی دین و امام قرار داد. هیچ چیز که به آن نیاز دارند، نیست مگر آنکه بیان کرده است، پس هر کس بگوید که خداوند دین خود را کامل نکرده، کتاب خدا را رد کرده است و کسی که کتاب خدا را رد کند، کافر است. آیا آنها می‌دانند مقام امامت و جایگاه

آن در میان مردم چیست؟ آیا در آن امکان انتخاب برای آنان وجود دارد؟ امامت مقام والایی است و به هیچ وجه با عقل یا نظر مردم قابل دستیابی نیست. امامت را خداوند بعد از نبوت به ابراهیم خلیل علیه السلام واگذار کرد و مقام خلت، مرتبه‌ی سوم و فضیلتی است که خداوند او را به آن شرافت داد. پس خداوند فرمود: من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم. ابراهیم خلیل علیه السلام از این مقام خرسند شد و گفت: آیا این مقام به فرزندان من نیز خواهد رسید؟ خداوند فرمود: عهد من (مقام امامت) به ظالمان نمی‌رسد. این آیه امامت هر ظالمی را باطل کرد و آن را مختصّ به انسان‌های برگزیده و اهل صفوت قرار داد. سپس خداوند او را گرامی داشت و اهل صفوت و طهارت را در ذریه‌ی او قرار داد و فرمود: و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و آنها را به عنوان امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کنند و به آنها وحی فرستادیم که کارهای نیک انجام دهند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و آنها عبادت‌کنندگان ما بودند. این مقام در ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام به صورت موروثی منتقل شد تا اینکه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. خداوند فرموده است: در حقیقت، نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او]

ایمان آورده‌اند و خدا سرور مؤمنان است. پس امامت خاص او شد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام واگذار کرد و این مقام در ذریه او باقی ماند که خداوند علم و ایمان را به آنها داده است. کجا این جاهلان می‌توانند امام انتخاب کنند که امامت مقام انبیا و میراث اوصیا است؟ امامت جانشینی خدا و رسول، امیرمؤمنان و میراث حسن و حسین علیهم السلام است. امامت در اختیار گرفتن امور دین، نظام و انتظام جامعه‌ی مسلمین، اصلاح امور دنیا و به عزت رساندن مؤمنین است. امامت اصل و اساس اسلام است و پایه‌های دین مقدس به آن بستگی دارد و فروع آن به امامت وابسته است. با راهنمایی امام، نماز، زکات، روزه، حج و جهاد انجام می‌گیرد و صدقات اموال و فیه از مردم اخذ می‌شود و در مصارف خود مصرف می‌گردد. امام است که احکام و حدود دین را امضا می‌کند، حقوق اشخاص را مراعات می‌نماید و کشور اسلام را از دست دشمنان محفوظ نگه می‌دارد و مرزها را حفظ می‌کند. امام حلال خدای متعال را حلال و حرام آن را حرام می‌کند، در جامعه‌ی اسلامی حدود خدای متعال را جاری می‌سازد، از دین پروردگار دفاع می‌نماید، مردم را با حکمت و دانش به طرف پروردگار دعوت می‌کند و آنان را با پندهای نیکو و حجت‌های بالغه راهنمایی می‌نماید.

امام مانند ستاره‌ی فروزان و آفتاب تابان است که روشنایی آن همه‌ی عالم را فراگرفته و خود در جای بلند است که دست احدی از مردم به آن نمی‌رسد و دیدگان آن را در نمی‌یابد. امام مانند ماه تابان، نور فروزان، چراغ درخشان و ستاره‌ی راه نما در شب‌های تاریک در بیابان‌ها و دریاها می‌باشد. امام آب گوارا برای تشنگان و دلیل هدایت و نجات دهنده‌ی از لغزش‌ها است. امام مانند آتش در بلندی است که مردم به سبب آن هدایت می‌شوند و گرمایی است که به وسیله‌ی آن جان می‌گیرند. امام راهنمایی است که آدمی را از مهلکه‌ها نجات می‌دهد، پس هر کس امام را ترک گوید در هلاکت می‌افتد. امام ابر بارنده، باران ریزنده، آفتاب درخشنده و آسمان سایه افکننده، زمین پهناور، چشمه‌ی جوشنده و باغ سرسبز و خرم است. امام مونس، رفیق، پدر مهربان، برادر همزاد و مهربان‌تر از مادر نسبت به فرزند است. امام پناه بندگان در هنگام رسیدن مصیبت‌های بزرگ می‌باشد. امام امین خدا در میان مخلوقات، حجت پروردگار در میان بندگان و جانشین خدای متعال در دنیا است. امام دعوت کننده‌ی مردم به طرف خدا و مدافع حریم حضرت حق است. امام از گناهان پاک و از هر عیب و نقصی منزّه است. امام از علم مخصوص برخوردار و به حلم و بردباری

موصوف است. امام نظام دین و عزت مسلمین و هلاک کافران و منافقان است. امام یگانه‌ی روزگار است که هیچ کس با او قرین نیست و عالمی با وی برابری نمی‌کند. او مانند کسی نیست و کسی را نمی‌توان به جای او گذاشت. امام دانش را بدون کسب و تعلیم فرا می‌گیرد و خدای متعال و وهّاب، علم را به او عطا می‌کند. چه کسی می‌تواند امام را بشناسد یا می‌تواند امام را انتخاب کند؟ چقدر مردم از حقیقت دورند! عقول مردم در این وادی سرگردان و اندیشه‌ی آنان از درک حقایق ناکام است. خردها در این موضوع حیران و چشم‌ها کور، بزرگان در این وادی کوچک، حکما و دانایان سرگردان، بردباران از درک آن قاصر و سخنگویان از سخن گفتن درباره‌ی آن عاجزند. خردمندان به جهل خود اعتراف کرده و شعرا زبان‌شان بند آمده و ادیبان از فهم آن ناتوان شده و بلیغان زبان‌شان بسته شده است. اینان قدرت ندارند مقام آنها را وصف کرده یا فضیلتی از فضایل امام را بیان کنند و به عجز و ناتوانی و تقصیر خود در این موضوع اعتراف دارند. چگونه می‌توانند امام را با صفات او وصف کرده و یا او را حقیقتاً تعریف نمایند؟ علما و دانایان قدرت ندارند امر امام را درک کنند و کسی نیست که بتواند جای امام را بگیرد و جامعه را از وجود او بی‌نیاز

کند. مردم نخواهند توانست حقیقت وجودی امام را بشناسند. امام مانند ستاره است که کسی نمی‌تواند بر آن دست یابد یا حقیقتاً او را وصف کند، پس مردم از کجا قدرت دارند امام را انتخاب نمایند و کجا عقل آنها به این موضوع خواهد رسید و در کجا مانند این یافت می‌گردد؟! آیا گمان می‌کنید این فضایل و خصوصیات در غیر آل رسول ﷺ پیدا می‌شود؟ به خدای متعال سوگند آنها به خودشان دروغ گفتند و اباطیل، آنان را به آرزوهای دور و دراز کشاند و به جایگاه بلند و گذرگاه سختی بالا رفتند که از آن مقام بلند، قدم‌هایشان خواهد لغزید و بر زمین خواهند افتاد. در انتخاب امام به عقل ناقص خود تکیه کردند و چیزی جز دوری از حق را به دست نیاوردند. خدای متعال آنان را بکشد که دروغ و افترا بستند، از طریق حق و صراط مستقیم منحرف شدند و در حیرت و سرگردانی فرورفتند و از روی بصیرت و بینش، امام را ترک کردند. شیطان کارهای آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد و آنان را از راه حق بازداشت در حالی که آنها راه درست را تشخیص داده بودند و حق را از ناحق تمیز می‌دادند. آنها از امامی که خدای متعال و پیغمبرش اختیار کرده بودند، اعراض نموده و از امامی که خود انتخاب کرده بودند متابعت نمودند در صورتی که

قرآن، آنان را مخاطب قرار داده و فرموده است: (وَرُبُّكَ يُخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرُ مِنْهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)^۱ یعنی و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و هر چه را بخواهد برمی‌گزیند. آنها (در برابر او) اختیاری ندارند، منزّه است خداوند و برتر است از شریک‌هایی که برای او قائل می‌شوند و نیز فرموده: (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرُ مِنْ أَمْرِهِمْ)^۲، یعنی و هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست (که رأی خلافی اظهار نمایند) و همچنین فرموده: (مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ * فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ)^۳، یعنی شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید؟ * آیا سرپند گرفتن ندارید؟ * یا دلیلی آشکار [در دست] دارید؟ پس اگر راست می‌گویید کتاب‌تان را بیاورید و فرموده: (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)؛، یعنی آیا به آیات قرآن میان‌دیشند یا [مگر] بر دل‌های‌شان قفل‌هایی نهاده شده است و فرموده: (وَوُطِّعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ)^۴

۱ - قصص: ۶۸

۲ - احزاب: ۳۶

۳ - صافات: ۱۵۴ - ۱۵۷

۴ - محمد: ۴۷

۵ - توبه: ۸۷

یعنی و بر دل‌های‌شان مهر زده شده است در نتیجه قدرت درك ندارند و فرموده: (قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ * وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ)^۱، یعنی گفتند: شنیدیم در حالی که نمی‌شنیدند قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانیاند که میاندیشند و اگر خدا در آنان خیری مییافت قطعاً شنوای‌شان می‌ساخت و اگر آنان را شنوا می‌کرد حتماً باز به حال اعراض روی برمی‌تافتند و فرموده: (قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا)^۲ یعنی گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم. امامت فضل خدای متعال است که به هر کس بخواهد عطا می‌کند و پروردگار دارای فضل بزرگی است. آنان چگونه می‌توانند امام را انتخاب کنند در صورتی که امام عالمی است که نادانی در او راه ندارد و نگهبانی است که از زیردستان حمایت کرده و آنها را تنها نمی‌گذارد. امام معدن قداست و پاکی و مرکز عبادت، زهد و علم است. امام به دعوت مخصوص پیغمبر معرفی شده و از ذریه‌ی پاک حضرت زهرا ی بتول می‌باشد. در نسب او هیچ غل و غشی وجود ندارد و هیچ صاحب حسبی از نظر شرافت و برتری به

او نمی رسد. امام از خاندان قریش، نسل هاشم و از عترت رسول الله صلی الله علیه و آله است و با رضایت خدای متعال برگزیده می شود. امام شریف ترین اشراف و از خاندان عبدمناف است، علمش همواره در تکامل و حلمش کامل می باشد. در امر امامت متبحر، در سیاست ماهر و عالم، اطاعتش بر بندگان واجب و همواره به امر خدای متعال قیام و اقدام می کند، بندگان خدا را نصیحت کرده و دین خدا را حفظ می نماید. پیامبران و پیشوایان علیهم السلام همواره موفق به توفیقات الهی هستند و از علوم خفیه ی پروردگار و حکمت و دانش او برخوردار می گردند و دیگران از این موهبت محروم می باشند. علم و دانش آنان از اهل زمان شان بالاتر است. خدای متعال می فرماید: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) ^۱ یعنی پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود؟ شما را چه شده چگونه داوری میکنید؟ و همچنین فرمود: (وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) ^۲ یعنی و به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیری فراوان داده شده است. خدای متعال درباره ی طالوت فرمود:

۱- یونس: ۳۵

۲- بقره: ۲۶۹

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ)^۱ یعنی در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده، و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست و به پیامبر خود فرمود: (وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا)^۲ یعنی و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود و درباره‌ی ائمه اهل بیت علیهم‌السلام فرمود: (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا)^۳ یعنی بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند. در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم * پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و [برای آنان] دوزخ پرشراره بس است. هرگاه خدای متعال بنده‌ای را برای امور

۱ - بقره: ۲۴۷

۲ - نساء: ۱۱۳

۳ - نساء: ۵۴ - ۵۵

بندگانیش انتخاب کرد، به او شرح صدر عطا می کند و دل او را از علم و حکمت سیراب می گرداند و از علوم خود به او الهام می نماید، پس از این، از پاسخ سؤالات باز نمی ماند و در طریق صواب، حیران و سرگردان نمی شود. امام معصوم، مؤید، موفق و مسدد است، از خطا و لغزش مأمون و از اشتباه و خطا مصون می باشد، خدای متعال او را چنین خلق کرده تا برای بندگانیش حجت باشد و شاهد در میان مردم گردد و این فضیلتی است؛ چرا که خدای متعال صاحب فضل بزرگی است. آیا مردم توانایی دارند چنین امامی را با این صفات اختیار کنند؟ یا کسی را که اختیار کرده اند دارای این صفت می باشد؟ تا او را بر دیگران مقدم دارند؟ به خدا سوگند از حق تجاوز کردند و کتاب خدای متعال را پشت سرافکندند. گویا نمی دانند چه کاری مرتکب شده اند، هدایت و شفا در کتاب خدای متعال است لکن مردم آن را کنار گذاشتند و از هوی و هوس خود پیروی کردند. خدای متعال آنان را مذمت و سرزنش کرده و از خود دور نموده و فرمود: (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بغير هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)^۱ یعنی و کیست گمراه تر از آنکه بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی تردید

خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی‌کند و نیز فرمود: (فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ)^۱ یعنی نگونسازی بر آنان باد و [خدا] اعمال‌شان را بر باد داد و فرمود: (كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ) یعنی این ستیزه‌ی کافرا نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند [مایه‌ی] عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبر و زورگویی مهر می‌نهد.^۲

پس شناخت امام و به ویژه شناخت صاحب عصر و زمان - که ارواح مافدای او باد - باید شناختی باشد که خداوند عزوجل به آن اشاره کرده و اهل عصمت آن را بیان کرده‌اند، نه به گونه‌ای که غلات آنها را مانند خدا قرار داده‌اند و نه به گونه‌ای که برخی از افراد بی‌بصیرت و نادان، آنان را با دیگر افراد امت برابر دانسته‌اند.

انتظار فرج

از دیگر اموری که حضرت حجت عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فَرَجَهُ الشَّرِيفَ تمایل دارد که در شیعانیش ببیند، انتظار فرج در صبح و شام است؛ چنانکه در دعای ندبه وارد شده:

کاش می دانستم در کجا دل ها به دیدار تو آرامش خواهند یافت و در کدام سرزمین اقامت داری؟ در سرزمین رضوی یا غیر از آن و یا در ذی طوی؟ برای من دیدار مردمان بی تو گران است و شنیدن سخن دیگران بی آنکه کلام تو را بشنوم، سخت دشوار است و از تو هیچ صدایی حتی آهسته به گوش نرسد. دوری تو سبب رنج و بلاى من گردیده و بانگ ناله و شکایت من به تو نرسد. جانم فدای تو ای غائبی که بیرون از ما نیستی. جانم فدای تو ای دوری گزیده ای که از ما دور نیستی. جانم فدای تو، ای آرمان شورانگیزی که هر مرد و زن مؤمنی به یاد تو ناله می کنند. جانم فدای تو ای از خاندان عزّتی که عظمتش نهایت ندارد. جانم فدای تو ای بنیان مجد که همتایی ندارد. جانم فدای تو ای کسی از نعمت هایی هستی که نظیر ندارد. جانم فدای تو ای بنیان استوار شرف که نظیر و همتایی ندارد. مولای من چقدر در انتظار تو سرگردان باشم و تا کی و چگونه تو را بخوانم و چگونه راز دل گویم؟ بر من دشوار است که پاسخی از غیر

تو شنوم. دشوار است بر من که بر تو بگیریم و مردم تو را از نظر بیفکنند... آیا مریار و یاوری پیدا شود که با من در گریه و زاری همراهی کند؟ و آیا مویه گری توان یافت که مرا در فریاد و فغان یاری کند؟ و آیا چشمی گریان هست که چشم من او را در گریستن مدد کند؟ ای پسر پیامبر، آیا به سوی تو راهی هست که با تو ملاقات کنم؟ و آیا روز جدایی ما به وصال خواهد رسید که شادمان شویم؟ کی به سرچشمه‌ی سیراب کننده‌ی وجود تو می‌رسیم تا سیراب شویم؟ کی از آب گوارای تو فیض خواهیم برد که تشنگی مان به درازا کشیده؟ کی صبح و شام چشم به جمال تو روشن شود؟ کی ما را بینی و ما تو را بینیم در حالی که با پرچم برافراشته پیروزی دیده می‌شوی؟ آیا خواهی دید که ما به گرد تو حلقه زده ایم؟ و تو با سپاه خود زمین را پر از عدل و داد کرده باشی و دشمنانت را خواری و کیفر چشانده باشی؟ گردنکشان و منکران حق را ریشه کن و متکبران را نابود کنی و ریشه‌ی ظالمان را از زمین برکنی در حالی که ما می‌گوییم ستایش خدایی را سزاوار است که پروردگار جهانیان است.^۱ پس همانا حضرت حجت - که ارواح ما فدای او باد - ریسمانی است که بین خالق و مخلوق کشیده شده است،

۱ - مشهدی، المزار، ص ۵۸۰ - ۵۸۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۸ - ۱۰۹

چنانکه در همین دعا آمده است: کجاست درگاه خدا که از آنجا به او وارد می‌شویم؟ کجاست چهره‌ی خدا که اولیا به آنجا توجه می‌کنند؟ کجاست واسطه‌ای که بین زمین و آسمان متصل است؟^۱

بنابراین انتظار فرج از بهترین اعمال و عبادات به شمار می‌رود؛ چنانکه از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده که دوست‌داشتنی‌ترین اعمال نزد خداوند انتظار فرج است^۲؛ زیرا منتظر فرج همواره آماده‌ی نصرت امام در زمان ظهور اوست و کسی که برای ظهور او آماده است، به تقوی پایبند است و پایبندی به تقوی از مهم‌ترین مصادیق نصرت امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الْمُرْتَبِعَ است؛ زیرا او خود را برای اطاعت و دوری از گناهان تربیت کرده است تا به واقع از لشکریان آن حضرت باشد، نه فقط به زبان، چنانکه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بهترین عبادت انتظار فرج است^۳، یعنی کسی که چنین خود را مهیا کند، بهترین عبادت را انجام داده است. شیخ صدوق فرمود: پدرم حدیث کرد ما را از احمد بن علی تغلیسی، از ابراهیم بن محمد همدانی، از محمد بن علی، از علی بن موسی الرضا، از موسی بن جعفر، از جعفر بن محمد، از محمد

۱ - مشهدی، المزار، ص ۵۷۹

۲ - ابن‌عقده، فضائل امیرالمؤمنین، ص ۱۲۰

۳ - ابن‌بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۷

بن علی، از سید الساجدین علی بن الحسین، از سید جوانان اهل بهشت حسین بن علی، از سید اوصیا علی بن ابی طالب، از سید انبیاء محمد صلی الله علیه و آله که شنیدم فرمود: به کثرت نمازها و روزه‌ها و حج و کارهای شایسته و عبادات شبانه‌ی اشخاص ننگرید، بلکه به صدق گفتار و امانتداری وی بنگرید.^۱ اینگونه نصرت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف و انتظار فرج تحقق می‌یابد.

۱ - فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۳؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة (آل البيت)، ج ۱۹، ص ۶۹

گریستن بر امام حسین علیه السلام

از محبوب‌ترین اعمال در نزد حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشريف شرکت در مجالس جدش امام حسین مظلوم علیه السلام و گریستن بر مصائب آن امام و یاران و نیز خود را به گریه واداشتن است. امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در حق حسین علیه السلام شعری بگوید و بگرید و ده نفر را بگرید، برای او و آنها بهشت است. تا اینکه فرمود: و کسی که در حق حسین شعری بگوید و بگرید - و گمان می‌کنم فرمود- یا تباکی کند یعنی خود را به گریه وادارد، برای او بهشت است^۱ و چگونه ممکن است شخص گریان بر حسین علیه السلام وارد بهشت نشود، در حالی که او در جایی حاضر شده که اهل بیت علیهم السلام و به ویژه حضرت صدیقه‌ی طاهره فاطمه‌ی زهرا علیها السلام حضور داشته‌اند؟



بخش هشتم

پرسش هفتم

عرفان صحیح و ممدوح چیست؟

پرسش هفتم عرفان صحیح و ممدوح چیست؟

پاسخ:

اصطلاح عرفان از ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام روایت نشده است بلکه آن اصطلاحی فلسفی است و به همین دلیل برخی عرفان را به عنوان معرفتی نظری در تصوف تعریف کرده‌اند (عرفان نظری). این شباهت باعث گردیده است که بسیاری نتوانند بین عرفان و تصوف تمایز قائل شوند و تا حدی آنها را یکسان بدانند. تصوف روش و طریقه‌ای زاهدانه است که بر اساس شریعت بنا شده و هدف آن تزکیه‌ی نفس و دوری از دنیا به منظور رسیدن به حق تبارک و تعالی و حرکت به سمت کمال است، اما عرفان یک مکتب فکری و فلسفی عمیق است که به دنبال شناخت حق تبارک و تعالی و حقایق امور و اسرار علوم می‌باشد و روش آن مانند روش فلاسفه و حکما نیست، بلکه روش آن اشراق و کشف و شهود است.

حکمت علمی و حکمت عملی

بنابر آنچه که از طریق کتاب و سنت روایت شده است،

حکمت به دو بخش تقسیم می‌شود:

(اول) حکمت نظری علمی که به معنای شناخت خدا و

صفات و نام‌های او و توحید است، همان‌طور که خداوند فرموده است: (وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ)^۱ یعنی و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است و جز خردمندان، کسی پند نمی‌گیرد. به گفته‌ی شیخ احمد احسائی حکمت ابزاری برای کسب معارف الهی حقیقی است و از طریق آن می‌توان خدا را شناخت و نه از طریق دیگر؛ چنانکه گفته است: دلیل حکمی آلتی برای تحصیل معارف حق‌ه‌ی الهیه است و به این دلیل خدا شناخته می‌شود نه با چیز دیگری... همان‌طور که اگر بگوییم: هر اثر و پدیده‌ای مشابهت دارد با صفت مؤثر و پدید آورنده‌ی آن و نیز بدو قائم است و قیام دارد یعنی به فعل آن پدید آورنده قیام دارد مانند صدور کلام پس همانا کلام قائم است به متکلم و چنین قیامی را قیام صدور گویند و نیز مانند قیام اشعه و نورها نسبت به جسم منیر و نوربخش و صورت‌های موجود در آینه نسبت به شخص صاحب صورت که مقابل آینه ایستاده است، بنابراین اشیاء ظهور واجب تعالی به سبب آن و برای آن (بها و لها) هستند؛ زیرا خداوند سبحانه و تعالی به ذات خود ظاهر نمی‌شود... این استدلالی است که دلیل آن حکمت

است و خداوند متعال ظاهرتر از هر چیزی است همان طور که سیدالشهداء علیه السلام فرموده است: *أَيُّكُون لَغَيْرِك مِّن الظُّهُور مَا لَيْس لَك حَتَّى يَكُون هُو المَظْهَر لَك؟* یعنی آیا برای غیر تو ظهوری هست که برای تو نباشد تا اینکه آن غیر بخواهد ظهور تو باشد؟ بنابراین معرفت حقیقی خدا تنها از طریق این حکمت به دست می آید و از راهی جز آن هرگز به دست نمی آید.^۱

دوم) حکمت عملی: و آن عبارت از علم اخلاق است که از امامان علیهم السلام روایت شده است و همان است که به لقمان داده شده بود، همان طور که قرآن می گوید: *(وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الحِکْمَةَ)*^۲ یعنی به تحقیق که به لقمان حکمت عطا کردیم و آن غیر از آن چیزی است که از طریق مخالفان مذهب اهل بیت علیهم السلام مانند صوفیان روایت شده است که عبارت است از ریاضت های جسمی و روحی و کارهای خلاف شرع مانند استماع موسیقی و نیز برخی از اعمال خلاف شرع که به تعطیلی امور دنیا و اختلال در نظام خانواده و جامعه می انجامد. حکمت نظری علمی متوقف بر حکمت عملی اخلاقی است، بنابراین کسی که به اخلاق خدا و معصومین علیهم السلام متخلق نباشد، نمی تواند به معرفت اللّه و

۱- احسانی، شرح الفوائد الاثنی عشر، ص ۱۱- ۱۲

۲- لقمان: ۱۲

شناخت حقیقی خداوند دست یابد، بلکه به شرق و غرب می رود ولی به حقیقت و توحید دست نمی یابد. پس کسی که به حکمت عملی و اخلاقی حقه دست یابد به حکمت عملی نظری نیز نائل می شود که همان توحید حقیقی است و کسی که به توحید حقیقی معرفت پیدا نمود، امور غیبی و اسرار بر او آشکار می گردد؛ همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أتزعـم أنك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأكبر
و أنت الکتاب المبین الذی بأحرفه یظهر المضمراً

آیا گمان می کنی که تو جرم کوچکی هستی؟ / [چنین نیست بلکه] در تو جهان بزرگ پنهان شده است.
و تو کتاب روشنی هستی که/ با حروفش هر پنهانی آشکار می شود.

چنین شخصی صاحب فراست خواهد بود، همان طور که در حدیث مشهور روایت شده است، از احمد بن ابی عبداللّه برقی، از پدرش، از سلیمان بن جعفر جعفری، از ابوالحسن الرضا علیه السلام که فرمود: ای سلیمان، خداوند متعال مؤمن را از نور خود خلق کرده و او را در رحمتش رنگ آمیزی کرده و از آنها پیمان ولایت گرفته است. مؤمن برادر مؤمن است،

پدرش نور و مادرش رحمت است. پس از فراست مؤمن پرهیز کنید؛ زیرا او با نور خدا که از آن خلق شده است، می‌نگرد.^۱ خداوند می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)^۲ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پرهیزید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را ببخشد و خداوند غفور و رحیم است. اینکه فرمود: (اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ) یعنی حکمت عملی و اخلاق، پس عامل به آن، دو سهم از رحمت خدا نصیبش میشود و مراد از این دو نصیب، خیر دنیا و آخرت است و اینکه فرمود: (وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) یعنی حکمت علمی و نظری و آن شناخت توحید حضرت حق است و مؤمن چون به معرفت و شناخت توحید حقیقی برسد خداوند نوری برایش قرار می‌دهد که امور غیبی و اسرار این جهان و ماورای عالم ماده - که از آن به ناسوت تعبیر می‌شود - برایش آشکار می‌شود کما اینکه در حدیث فوق‌الذکر گذشت. از امیرالمؤمنین

۱ - سند روایت در صفحات قبل ذکر شد.

۲ - حدید: ۲۸

علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: علم در آسمان نیست که به سوی شما نازل شود یا در عمق زمین نیست که برای شما خارج گردد، بلکه علم در قلوب شما سرشته شده است، با آداب روحانیان آشنا شوید تا برای شما آشکار گردد، پس آداب روحانیان اخلاقیاتی است که در قرآن و سنت پاک بیان شده است، نه غیر آن، همان گونه که خداوند می فرماید: (وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)^۲ یعنی و از خدا پروا کنید و خدا (بدین گونه) به شما آموزش می دهد و خدا به هر چیزی داناست و در آیهی دیگر آمده است: (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا)^۳ یعنی و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است. خدا فرمانش را به انجام رساننده است. به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌های مقرر کرده است و همچنین می فرماید: (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ، وَيُعْظِمُ لَهُ أَجْرًا)^۴ یعنی و هر کس از خدا پروا کند بدی‌هایش را از او بزداید و پاداشش را بزرگ گرداند و در آیات دیگر آمده است: (إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)^۵ یعنی تمام قدرت به دست

۱ - عاملی، مفتاح الفلاح، ص ۴۴۰؛ آملی، تفسیر المحيط الاعظم وَ الْبَحْرُ الْخِصْمَ فِي تَأْوِيلِ كِتَابِ اللَّهِ

الْعَزِيزِ الْمُحْكَمِ، ج ۱، ص ۲۷۳

۲ - بقره: ۲۸۲

۳ - طلاق: ۳

۴ - طلاق: ۵

۵ - بقره: ۱۶۵

خدا است و نیز (وَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)^۱ یعنی همه‌ی عزت و توانمندی برای خداست و نیز فرموده است: (وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِمُ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)^۲ یعنی و اگر خدا به تو زیانی برساند آن را برطرفکننده‌ای جز او نیست و اگر برای تو خیری بخواهد، بخشش او را ردکننده‌ای نیست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند و او آمرزنده‌ی مهربان است و خداوند به نقل از حضرت هود عليه السلام فرموده است: (مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظَرُونَ * إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)^۳ یعنی پس همه‌ی شما در کار من نیرنگ کنید و مرا مهلت مدهید، در حقیقت من بر خدا، پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او مهار هستیاش را در دست دارد. به راستی پروردگار من بر راه راست است. عمل به این آیات و احادیث فراوان - که ذکر همه‌ی آنها به دلیل کثرت ممکن نیست - قلب انسان را صیقل و با نور خداوند به او بینش می‌دهد. از امالی شیخ طوسی

۱ - یونس: ۶۵

۲ - یونس: ۱۰۷

۳ - هود: ۵۵ - ۵۶

روایت شده است از صفوان جمال که معلی بن خُنس به دیدار امام صادق علیه السلام رفت و امام در حال وداع به او گفت: ای معلی، خدا را گرامی بدار تا او هم شما را عزت دهد و گرامی بدارد. معلی پرسید: به چه چیز، ای فرزند رسول خدا؟ امام فرمود: ای معلی، از خدا بترس تا هر چیزی از تو بترسد. ای معلی، به برادران خود به سبب آمدوشد محبت کن، زیرا خداوند عطا و داد و دهش را موجب محبت قرار داده و منع کردن خیرات از یکدیگر را موجب بغض و کینه قرار داده است، پس به خدا قسم اگر از من بخواهید و به شما بدهم و مرا دوست بدارید محبوب تر است نزد من از اینکه از من نخواهید و من به شما عطا نکنم پس از من غضبناک شوید، پس هر زمانی که خداوند نعمتی را به دست من برای شما محقق سازد، آن که ستوده می شود خداوند است و شما از شکرگذاری آنچه خداوند به دست من برای شما محقق ساخته است بر کنار نباشید.^۱

پای بندی به این اخلاقیات، حکمت نظری را برای انسان آشکار می سازد و امور را با نوری که از آن خلق شده، برای وی منکشف می کند.



بخش نهم

پرسش هشتم

تعریف سحر، حسد و چشم‌زخم چیست؟ و آیا این امور از نگاه کتاب و سنت حقیقت دارند؟

پرسش هشتم

تعریف سحر، حسد و چشم‌زخم چیست؟ و آیا این امور از نگاه کتاب و سنت حقیقت دارند؟

پاسخ:

در کتاب و سنت (چه در جوامع روایی امامیه و چه اهل سنت) به‌طور مکرر به سحر اشاره شده است. خداوند در قرآن می‌فرماید: (يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَيَّ الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ)¹ یعنی آن شیطان [صفت]ها به مردم سحر می‌آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی‌کردند مگر آنکه [قبلاً به او] می‌گفتند: ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم، پس زنه‌ار کافر نشوی و [لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله‌ی آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند، هر چند بدون فرمان خدا نمیتوانستند به وسیله‌ی آن به احدی زیان برسانند.

نیز فرموده است: (فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَزْهَبُوهُمْ وَجَاهٌ وَبِسِحْرِ عَظِيمٍ)^۱ یعنی و چون افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ در میان آوردند و نیز فرموده است: (قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ الْبَحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ)^۲ یعنی موسی گفت: خدا البته سحر شما را باطل خواهد کرد، که خدا هرگز عمل مفسدان را اصلاح نکند. از طریق سنت نیز روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که وقتی زندیقی از او درباره‌ی سحر پرسید، فرمود: سحر به اشکال مختلف وجود دارد، یک نوع از آن مانند طب است. همان طور که پزشکان برای هر بیماری دارویی تجویز کرده‌اند، علم سحر نیز برای هر صحت، آفت و برای هر عافیت، عیبی و برای هر معنی، حيله‌ای و حقه‌ای دارد و نوع دیگر طردستی و شعبده است و نوع سوم آن چیزی است که [آن را از] دوستان شیطان‌شان می‌گیرند. زندیق پرسید: شیاطین سحر را از کجا آموخته‌اند؟ امام فرمود: از آنجا که طبیبان طب را آموختند، برخی از آن تجربه است و برخی علاج است ... زندیق پرسید که حدود قدرت ساحر تا کجاست؟ و آیا سحر می‌تواند انسانی را به شکل

۱- اعراف: ۱۱۶

۲- یونس: ۸۱

تعریف سحر، حسد و چشم‌زخم چیست؟ و آیا این امور از نگاه کتاب و سنت حقیقت دارند؟

سگ یا الاغ یا جز آن تبدیل کند؟ امام پاسخ داد: ساحر عاجزتر و ضعیف‌تر از آن است که بخواهد آفریدگان خدا را تغییر دهد... ساحر اگر قدرت داشت پیری و مرض و آفت را از خویش دور می‌ساخت. سپس امام ادامه داد که از بزرگ‌ترین سحرها، سخن چینی کردن و فتنه‌انگیزی بین مؤمنین است که بین دو دوست جدایی می‌اندازد و دشمنی به وجود می‌آورد و در اثر آن خون‌ها ریخته می‌شود و خانه‌ها ویران می‌گردد و شخص تمام و سخن چین بدترین کسی است که بر روی زمین قدم می‌نهد، پس نزدیک‌ترین تعریف به حقیقت برای سحر آن است که آن چیزی مانند طب است. همانا ساحر انسان را سحر می‌کند، پس او از همبستر شدن با زنان امتناع می‌کند، طیب او را معالجه می‌کند و او از آن حالت بهبودی حاصل می‌کند.^۱

و اما حسد پس آن به معنای آرزوی زوال نعمت دیگران است. خداوند می‌فرماید: (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) ^۲ یعنی بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند و در کتاب کافی روایت شده که حسد، ایمان را می‌خورد، همان‌طور که آتش

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۶۹ - ۱۷۰

۲- نساء: ۵۴

چوب را می خورد^۱ و حسود همیشه در غم و اندوه است، در حالی که محسود (کسی که بر او حسرت می برند) در راحتی است و روایت شده است از امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: کسانی که در زندگی از همه کمتر لذت می برند، حسودان هستند^۲ و امام صادق علیه السلام فرمود که حسود به خود ضرر می زند قبل از اینکه به محسود آسیب بزند، همانند ابلیس که به دلیل حسدش لعنت و عذاب را برای خود به ارمغان آورد و برای آدم علیه السلام برگزیده شدن و هدایت را و ارتفاع و بلندی به محل حقایق را، پس محسود باش و حسود مباش همانا کفهی میزان حسود در روز قیامت و هنگام سنجش اعمال سبک است به سبب سنگینی کفهی میزان محسود و رزق چیزی است که خداوند آن را قسمت کرده است [مراد آنکه به سبب حسادت شخص حسود، رزق شخص محسود کم نمی شود و بر رزق حسود نیز افزوده نمی گردد] پس حسادت حسود چه نفعی به حسود می رساند؟ و محسود ضرری از حسادت حسود نخواهد دید. به سبب حسد، فرزند آدم به حسرت ابدی گرفتار می شود که هرگز از آن نجات پیدا نمی کند و برای شخص حسود توبه ای نیست (یعنی توبه اش قبول نمی شود)؛ زیرا او بر این

۱- کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۰۶
 ۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۰

تعریف سحر، حسد و چشم‌زخم چیست؟ و آیا این امورا از نگاه کتاب و سنت حقیقت دارند؟

گناهش اصرار می‌ورزد و به درستی نظرش معتقد است و این حالت در طبع او نقش بسته و طبع تغییر نمی‌کند ولو شخص در صدد معالجه برآید^۱ و همانا مؤمن غبطه می‌خورد ولی حسادت نمی‌ورزد به این معنی که چون در شخصی، نعمتی و خیری ببیند آن را از فضل خدا مسألت می‌کند (بدون آنکه خواهان زوال نعمت از صاحب نعمت باشد). امام صادق علیه السلام فرمود: همانا مؤمن غبطه می‌خورد و حسادت نمی‌ورزد و منافق حسادت می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد.^۲

چشم‌زخم نیز در بیشتر مواقع ناشی از حسادت است - پناه بر خداوند - پس در شرّ بودن حسد همین کافی است که آن اولین معصیتی است که خدا به آن نافرمانی شد و بنابراین در بسیاری از روایات گفته شده که شدت حسادت و قوه‌ی تأثیر آن نزدیک است که بر قدر و رزقی که برای شخص محسود تعیین شده است، غلبه کند چنانکه روایت شده است از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام که فرمود: نزدیک است که فقر به کفر بینجامد و نزدیک است که حسد بر قدر غلبه نماید^۳ و کلمه‌ی کاد به معنای بسیار نزدیک بودن حدوث اتفاق یا عروض حالتی است و نه به

۱ - همان، ج ۷۰، ص ۲۵۵

۲ - کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷

۳ - همان، ج ۲، ص ۳۰۷

معنای تحقق آن و بنابراین می بینی که در برخی از آیات و روایات سفارش و نصیحت نموده اند که مؤمن برخی از نعمت هایش را یا رؤیای صادقه اش را اظهار نکند و آن را به سبب حسادت حسودان کتمان نماید همانطور که خداوند در ماجرای خوابی که یوسف علیه السلام برای پدرش یعقوب علیه السلام حکایت نمود، فرموده است: (إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ قَالَ يَبْنَؤُ لَا تَقْضُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ الْإِنْسَانَ عَدُوٌّ مُّبِينٌ)^۱ یعنی [پدر] گفت: ای پسرک من! خواب خود را برای برادرانت مگو که نقشه ای خطرناک علیه تو می کشند، بدون شک شیطان برای انسان دشمنی آشکار است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد به برآورده شدن حاجات به سبب کتمان آن، پس همانا هر صاحب نعمتی محسود است و مورد تیرهای حسادت حاسدان قرار می گیرد.^۲ پس حسادت از امراض قلبی قوی است که مؤمن برای شفا یافتن از آن محتاج معرفت خداست به این معنی که اگر بداند که ملکوت آسمان و زمین و دنیا و آخرت از آن خداوند است و حسود حتی به اندازه ی سرمویی بلکه کمتر نمی تواند از نعمت های محسود بکاهد و به آن نقصانی

۱- یوسف: ۵

۲- ابن ابی جمهور احسانی، عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۸۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶

تعریف سحر، حسد و چشم‌زخم چیست؟ و آیا این امور از نگاه کتاب و سنت حقیقت دارند؟

رساند، از حسادت دوری می‌کند و رزق را از خداوند و فضل و کرم واسع او مسألت می‌نماید.

چشم‌زخم و تأثیر آن از دیدگاه قرآن و روایات

چشم خوردن از مسائلی است که در کتاب و سنت به آن اشاره شده است. از آن جمله است داستان حضرت یعقوب علیه السلام که برای محافظت از فرزندانش در برابر چشم بد، زمانی که تصمیم داشتند با یکدیگر وارد مصر شوند، از آنجا که جوانانی قوی و زیبا بودند، به آنها دستور داد تا از دروازه‌های مختلف شهر وارد شوند و همگی از یک در وارد نشوند، چنانکه خداوند متعال از قول او می‌فرماید:

(وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلْحَمْتُمْ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ)^۱ یعنی و گفت ای پسران من [همه] از يك دروازه [به شهر] در نیاید بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید و من [با این سفارش] چیزی از [قضای] خدا را از شما دور نمیتوانم داشت، فرمان جز برای خدا نیست بر او توکل کردم و توکلکنندگان باید بر او توکل کنند. همچنین روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله، از امام حسن و امام حسین علیهما السلام معوذتین را (به عنوان دعای دفع چشم‌زخم) آویزان کرد.^۲ در زبدة البیان نقل شده است که جبرئیل علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و او را اندوهناک دید

۱ - یوسف: ۶۷

۲ - ابن‌عاشور، تفسیر التحرير و التویر، ج ۳۰، ص ۵۴۷

و از او پرسید که چه غمی دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: چشم بد به حسن و حسین علیهما السلام اصابت کرده است. جبرئیل به او گفت: ای محمد، چشم زخم حق است، پس به آنها این دعا را بیاویز^۱ و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام را بر زانوی راستش و امام حسین علیه السلام را بر زانوی چپش می‌نشاند و سپس می‌فرمود: «أعيذكما بكلمات الله التامة من شر كل شيطان وهامة و من شر كل عين لامة». یعنی در پناه کلمات تامه‌ی الهی قرار می‌دهم شما را از شرّ هر شیطانی و شرّ هر حیوان زهرداری و از شرّ هر چشم شوری، سپس می‌فرمود: این‌گونه ابراهیم علیه السلام پسرانش اسماعیل و اسحاق را تعویذ می‌کرد و در پناه [خدا] قرار می‌داد.^۲

بعضی ممکن است تعجب کنند که چگونه چشم اهل بیت علیهم السلام نیز ممکن است تحت تأثیر چشم زخم قرار بگیرند و به اصطلاح چشم بخورند، اما عجیب‌تر از آن، چیزهایی است که بر آنها گذشته است مانند زندان، قتل و سم است؛ چنانکه امام موسی کاظم علیه السلام هجده سال در زندان هارون محبوس بود سپس او را مسموم کردند در حالی که در حفره‌ای محبوس بود و زمانی که بدن شریفش

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۸

۲- همان، ج ۴۳، ص ۲۸۲

را پس از شهادت از زندان بیرون آوردند، همچنان دست‌ها و پاهایش به زنجیر مقید و بسته شده بود و چهار نفر از ارادل آن را حمل می‌کردند و در پل بغداد ندا داده می‌شد: هر کس می‌خواهد به جنازه‌ی رافضی نگاه کند، بیاید.^۱

روایت شده است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: چشم‌زخم حق است و می‌تواند شتر و گاو را بکشد^۲ و از محمد بن میمون مکی، از عثمان بن عیسی، از حسین، از صفوان جمال، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: اگر قبرها برای تان شکافته می‌شد، می‌دیدید که بیشتر مردگان شما به دلیل چشم بد مُرده‌اند؛ زیرا چشم‌زخم حق است. همانا پیامبر کرم صلی الله علیه و آله فرمود که چشم‌زخم حق است، پس هر کس از برادرش چیزی دید که خوشش آمد، باید خدا را در آن مورد یاد کند؛ زیرا وقتی که خدا یاد کرده شود، به او آسیب نخواهد رسید^۳، پس ذکر خدا و صلوات بر محمد و آل محمد، چشم بد را دور می‌کند.

رسالة الاستبصار في معنى العين^۴

در اینجا بیان وافیه و روشنی درباره‌ی چشم‌زخم و اثرات

۱ - نک: اشعری قمی، المقالات و الفرق، ص ۲۳۴؛ حسین بن عبدالوهاب، عیون المعجزات، ص ۹۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۸؛ عطاردی، مسند الامام کاظم علیه السلام، ج ۱، ص ۱۰۴، ۱۱۳ - ۱۱۵، ۱۱۸ - ۱۲۱، ۱۷۱ - ۱۷۲

۲ - مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۷

۳ - همان، ج ۶۰، ص ۲۵

۴ - نام این رساله، در برخی منابع «الاستبصار فی اصابة العین» آمده است

آن و حقیقت آن از مرجع فقید، آیت‌الله سید کاظم حسینی رشتی رحمته‌الله‌علیه در دست است که برای بهره‌مندی عموم، این رساله را می‌آوریم تا همگان از آن استفاده کنند.

۱ - سید کاظم رشتی، از عالمان امامی قرن سیزدهم و شاگرد و جانشین شیخ احمد احسانی. جد وی سید احمد بن سید حبیب از سادات مدینه بود که به دلیل شیوع طاعون در مدینه، به رشت مهاجرت کرد و در آنجا ساکن شد. فرزندش سید قاسم در آنجا متولد شد. او از اکابر فضیلائی رشت گردید و در آنجا نیز متأهل شد و جناب سید کاظم رشتی در ۱۲۱۲ق در رشت به دنیا آمد. گفته شده که در دوران طفولیت، اغلب اوقات به تفکر می‌پرداخت و رغبت زیادی به تحصیل علم داشت، لذا به کسب علوم ظاهری روی آورد و پس از آن جوایب علوم باطنی گشت. گفته شده در این ایام، شی در عالم خواب به خدمت حضرت صدیقی کبری علیه‌السلام رسید و آن حضرت او را به شیخ احمد احسانی راهنمایی فرمود. در آن هنگام شیخ احمد احسانی در یزد بود. سید کاظم خود را به یزد رسانید و به استفاضه و استفاده از او مشغول و در سفر و حضر ملازم خدمت شیخ شد. شیخ احمد احسانی در سفری به عتبات عالیات، سید کاظم را امر به توطن در کربلای معلی فرمود. سید کاظم نیز حسب الامر او متوطن و مشغول افاضه و تدریس شد. رفتار و سلوک او در کربلا به گونه‌ای بود که بسیاری از مردم اعم از عوام و خواص، مجذوب و پیرو و ارادتمند او بودند حتی از سید محمود آلوسی، مفتی بغداد منقول است که گفته بود اگر سید در زمانی بود که ممکن بود پیامبری مبعوث شود و او ادعای نبوت می‌کرد، من اولین کسی بودم که به او ایمان می‌آورد؛ زیرا شرط آن که علم و عمل و تقوی و کرامت است در او موجود است. در قضیه‌ی شورش اهالی کربلا در ۱۲۵۸ق، علیه دولت عثمانی که منجر به کشته شدن شماری از اهالی و زوار و مجاورین آنجا شد، علاوه بر حرم شریف امام حسین و ابوالفضل العباس علیه‌السلام، خانه‌ی سید کاظم رشتی نیز از قتل عام محفوظ و ملجأ اهالی بود و او با تلاش فراوان و میانجیگری برای جلوگیری از این واقعه تلاش بسیار نمود. سید کاظم رشتی در ۱۲۵۹ق به سامراء رفت و پس از زیارت عسکرین علیه‌السلام به کاظمین رفت و نجیب پاشا - که والی بغداد بود - او را به بغداد طلبید و در ظاهر تعظیم و تکریم بسیار نمود ولی قهوه‌ی مسموم به ایشان خورد و چون سید کاظم رشتی مراجعت کرد، خون قی کرد و بی حال شد. مریدانش او را به تعجیل از کاظمین به کربلا بردند و او بعد از چند روز، در شب یازدهم ذی‌الحجه‌ی ۱۲۵۹ درگذشت و در رواق پایین پای امام حسین علیه‌السلام و متصل به قبور شهدا علیهم‌السلام به خاک سپرده شد. تألیفات و تصنیفات او بالغ بر ۲۱۰ عنوان است که تعداد زیادی از آنها به طبع رسیده و بخشی نیز نابود و طی حملاتی که به منزل اولاد ایشان شده به غارت رفته است. به تازگی مجموعه‌ای از برخی کتب سید کاظم رشتی با عنوان جواهر الحکم به چاپ رسیده است. برخی از آثار ایشان عبارت‌اند از: رساله‌ی اللوامع الحسینیة، شرح حدیث عمران صابی، شرح حدیث قدر، شرح خطبه‌ی طنتجیه، شرح دعای سمات، شرح قصیده‌ی لامیه‌ی عبدالباقی افندی، رساله‌ی طینه، المسائل الرشیدیة، رساله‌ی مطالع الانوار، رساله‌ی بهمانیه، ترجمه کتاب حیوة النفس از شیخ احمد احسانی، رساله‌ی الحجة البالغة، رساله‌ی دلیل المتحیرین و رساله‌ی مقامات العارفين.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين
 أما بعد، بنده‌ی جنایتکار، کاظم بن قاسم حسینی رشتی
 می‌گوید که این کلمات، توضیح‌دهنده و روشن‌کننده‌ی
 حقیقت در پاسخ به مسأله‌ای دشوار و پیچیده‌اند که برخی
 از عارفان از آن سؤال کرده‌اند. من این متن را در حالی نوشتم
 که ذهنم پریشان و احوالم مختل بود و بیماری‌هایی مانع
 از استقامت حال من شده بود، بنابراین آنچه مقدر بود
 آوردم؛ زیرا آنچه ناممکن است، سبب ساقط شدن آنچه اتیان
 آن ممکن است نمی‌شود و همه‌ی کارها به سوی خداوند
 بازمی‌گردد و اوست که یاری می‌کند و بر او توکل می‌کنیم.
 سائل - که خداوند او را سلامتی دهد - فرموده است: چه
 می‌فرماید سرور و مولای ما و عماد و مقتدای ما، سید
 العارفين و زبدة الفقهاء المحققين و قطب دائرة الموحدين...
 درباره‌ی کسی که چشمش بر چیزی تأثیر می‌گذارد؟ (کسی
 که چشم‌زخم می‌زند به چیزی یا کسی؟) چه علتی برای
 این تأثیر وجود دارد و نشانه‌های آن چیست؟

چگونگی چشم‌زدن

می‌گوییم: علت و سبب تأثیر چشم این است که اجزای
 کوچک، پست و تیزی که خشکی بر آنها غلبه دارد، در درجه

چهارم [از هضم یا به اصطلاح هضم رابع] که قوه‌ی ماسکه^۱ قدرت نگهداری آنها را ندارد، با حرارت قوی، شگفت و غیرمعتدل، سمّیتی به آن عارض می‌شود که غذا را از حالت کیموس به آن ماده‌ی مسموم دگرگون می‌کنند و مدام این اعضا متصاعد می‌شوند و از آنجا که چشم وسیع‌ترین اعضا و سریع‌ترین آنها در پذیرش رطوبت است، زمانی که آن اجزا به صورت بخار درمی‌آیند و به سمت مسامّ یعنی سوراخ‌های ریز موجود در پوست حرکت می‌کنند، منفذ و راه خروجی جز چشم نمی‌یابند، پس از مسامات آن خارج می‌شوند و در رطوبت آن استقرار می‌یابند، پس اگر به سبب قوت التفات شخص صاحب این اجزاء، اجزای مزبور به هیجان درآیند مانند زمانی که از چیزی شگفت زده شود، آن اجزاء در بروز و ظهور تقویت می‌شوند پس واقع می‌شوند بر هر چیزی که مقابلش واقع شود و در آن نفوذ می‌کنند و تأثیر می‌گذارند مانند تأثیر بادهای گرم و سوزان که در اشیاء نفوذ می‌کنند و هرچه حرارت غیر معمول قوی‌تر باشد، قدرت خروج آن اجزا بیشتر و قوی‌تر خواهد بود. بنابراین می‌بینید که صاحب چشم بد، اگر بخواهد تأثیر بیشتری داشته باشد، سه روز گرسنگی می‌کشد تا حرارت

۱ - قوه‌ای که غذا را در مدت طبخ و هضم هاضمه نگهداری می‌کند.

افزایش یابد، رطوبت کاهش یابد، خشکی بیشتر شود و آن اجزا در کمیت و کیفیت تقویت شوند تا بتوانند به هدف خود برسند همچنانکه در تفسیر مجمع البیان آمده است که مردی از آنها یعنی آنهایی که چشم زخم می زدند، وقتی که می خواست به کسی چشم زخم بزند، سه روز گرسنگی می کشید، سپس چیزی را که قصد آسیب به آن را داشتند برایش توصیف می کردند، پس به سوی آن می شتافت و روش او چنین بود که به کسی که می خواست به او آزار برساند می گفت: تا امروز مانند او را ندیده ام، پس آن شخص می افتاد (از پا درمی آمد) و آن به خاطر همان اسبابی است که ذکر کردیم یعنی هیجان آن بخارات سمی تند و هرچه تعجب و توجه نفس شدیدتر و قوی تر باشد، تأثیر چشم بیشتر خواهد بود، بنابراین وقتی نفس در حال عدم توجه و غفلت باشد، چشم بد تأثیر کمی خواهد داشت یا اصلاً تأثیری نخواهد داشت، پس چشم چنین افرادی مانند عدسی است و قدرت جمع آوری اجزاء مذکور را دارد [همان طور که عدسی، قوهی تجميع شعاعها و نورها را دارد] و آن اجزاء حمل کنندهی حرارت تند که از وجه نفس - که همان قلب گوشتی صنوبری است - برمی خیزد، مانند حرارت خورشید است، پس به سبب مقابلهی اشیاء با آن، سوختن ایجاد می شود،

حتی اگر آنچیزی که در مقابل آن است شیء بزرگی باشد. اگر بگویی: آن اجزاء، اگر سمیت خاصی دارند، پس چرا صاحب چشم بد با آن آسیب نمی بیند؟ می گویم: ضرر نرساندن اجزاء مذکور به صاحب آن به خاطر عادت کردن طبیعت این افراد به آن اجزاء است، زیرا آنها از ابتدا در مزاج او بوده اند، مانند سموم موجود در افعی ها، عقرب ها و سایر حیوانات سمی. بله، اگر آن اجزاء پس از نضج مزاج و تحقق اعتدال، ناگهان ظاهر شوند، به بدن فرد حامل آن اجزاء آسیب می زنند و آن را نابود می کنند، همانند طاعون، تب های وبایی و امثال آنها. اما آنچه طبیعت، به خاطر تغییر و تبدیل غذا به آن سموم به آن عادت می کند، به طبیعت آسیب نمی زند، همان طور که مشاهده می شود، افرادی هستند که به نوشیدن سم عادت کرده اند و به آنها آسیب نمی رسد، و همچنین در مورد این اجزاء و هرچه بنیه ی انسان قوی تر، گرم تر و بالاتر باشد، سموم خارج شده از چشم او لطیف تر و نافذتر و قوی تر خواهد بود و افراد در این زمینه با یکدیگر متفاوت هستند، همان طور که واضح است. اگر بگویی: بر اساس آنچه ذکر کردید، تأثیر چشم زخم باید فقط بر بدن و آنچه به آن مربوط است، مانند ظواهر آن باشد در حالی که ممکن است در امور غیبی

و معنوی، مانند علم و جهل و کندذهنی و حماقت نیز تأثیر بگذارد، می‌گوییم: از آنجا که امر خداوند متعال در غیب و شهادت واحد است؛ چنانکه فرموده (مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ)^۱ یعنی در آفرینش آن [خدای] بخشایشگر هیچ گونه اختلاف [و تفاوتی] نمی‌بینی و (وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ)^۲ یعنی و فرمان ما جز يك بار نیست، در نفس نیز این امور دقیقاً جاری می‌شود، اموری از قبیل غرائب و شگفتی‌ها و غرائز و صحت و فساد و سمیت و تریاقیت و مولای ما امام رضا علیه السلام فرمود: به تحقیق که دانایان دانستند که استدلال بر آنچه که در آخرت است نمی‌باشد مگر بر اساس آنچه که در اینجا (دنیا) است، بنابراین آنچه در بدن جسمانی ذکر کردیم، عیناً در نفس غیبی جاری است، زیرا ظاهر عنوان باطن است و مجاز پلی به حقیقت است. پس خوب درک کن.

۱- ملک: ۳

۲- قمر: ۵۰

علامت صاحب چشم زخم

اما علامت کسی که شورچشم است، در ظاهر آن است که چشمش بزرگ و راکد است، نه براق و نه پوشیده، به خاطر انباشت و تجمع آن اجزاء و ممکن است گاهی براق باشد اگر آن اجزا لطیف و دارای درخشندگی و تأثیر قوی در آسیب‌زایی باشند.

آیا کسی که شورچشم است تکلیف شرعی دارد؟

سؤال کننده پرسیده است که حکم کسی که شورچشم است، چیست؟ و چه چیزی بر ذمه‌ی اوست؟ و چه چیزی بر عهده‌ی کسی است که چشم خورده است؟ و تکلیف شرعی آنها (عائن و معیون یعنی شخص شورچشم و آنکه چشم خورده و آسیب دیده) چیست؟ و درمان آنها چیست؟ این‌ها جملاتی هستند که بیان جزئیات و تفصیل آن با شماست.

می‌گوییم: اما حکم آن، من هیچ فقیهی را نیافتم که نفیاً یا اثباتاً متعزّض این مسأله شده باشد و آنچه مقتضی نظر است با ملاحظه‌ی مظان ادله و مواقع آن، به نظر می‌رسد که هیچ حکم شرعی بر آن مترتب نمی‌شود، به دلیل سکوت پیامبر ﷺ در مورد حکم آن، وقتی که این مسأله

به آن حضرت گفته شد و مفسران گفته اند که اسماء بنت عمیس گفت: ای رسول خدا، فرزندان جعفر به چشم بد مبتلا می شوند، آیا برای آنها تعویذی بگیرم؟ پیامبر فرمود: بله، اگر چیزی بتواند بر قدر پیشی بگیرد، آن چشم بد است.^۱ بنابراین، اگر برای چشم زخم زدن حکم شرعی وجود داشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را بیان می کرد و تنها به رقیه و تعویذ بسنده نمی کرد، زیرا ابتلای مردم به کسانی که به چشم بد مبتلا می شوند، بسیار شایع است و سکوت پیامبر یا امامان علیهم السلام در این مورد نشان می دهد که هیچ حکم شرعی مانند قصاص و دیه برای آنها وجود ندارد و حکم آن به روز قیامت منتقل شده است و از اهل بیت علیهم السلام روایت شده است که همانا رسول الله صلی الله علیه و آله به چیزهایی امر کرد و از چیزهایی نهی کرد و در مواردی نیز سکوت کرد و سکوت او در این مورد نه به خاطر جهل نسبت به آن مسأله بود و نه مبهم گذاشتن آن به سبب غفلت از آن، پس سکوت کنید در آنچه خداوند سکوت کرده است و مبهم بگذارید آن چیزهایی که خداوند مبهم نهاده است؛^۲ زیرا که این آسیب رساندن به اختیار شخص شورچشم نیست و متعجب شدن او از امور نیز به اختیار او نیست و نمی تواند خود را از آن نگاه دارد و

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۳۲

۲- ابن ابی جمهور احسانی، عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۲۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷۲

آیا کسی که شورچشم است تکلیف شرعی دارد؟

حفظ کند، پس اقتضای لطف خداوند متعال این است که او را به خاطر آن مجازات نکند و فرمایش امام صادق علیه السلام نیز مؤید این نظر است آنجا که فرمود: هرچه که خدا بر آن غالب شود و غلبه نماید، پس خدا اولی به عذر است^۱ (بر صاحب آن چیزی نیست) و با همه‌ی آنچه گفتیم قطع حاصل نمی‌شود که ضرری که ایجاد می‌شود به سبب چشم بد است و اینکه آن سبب کامل در این امر است و آنچه ذکر کردیم که شخص شورچشم اگر بخواهد شورچشمی اش در پدیده‌ای اثر کند، سه روز گرسنگی می‌کشد، به خاطر اصل آسیب نیست، بلکه برای افزایش تأثیر و شدت ظهور آن است، پس منافاتی با آن ندارد و به طور کلی، اصل عدم تکلیف در این مقام مستمسک قوی‌تری است، نه اینکه دلیلی قطعی بر تکلیف خاص وجود داشته باشد و قیاس بر وجوب دیده به قتل ناشی از خطأ قیاس مع الفارق است با اینکه قیاس به طور کلی در مذهب ما ساقط است، بنابراین بر صاحب چشم بد واجب است که تا آنجا که ممکن است خود را از به هیجان آوردن نفس در آنچه باعث مقابله به وجود آمدن ضرر می‌شود بازدارد.

و اینکه سؤال کننده گفت: چه چیزی بر شخصی است

که چشم خورده؟ شاید در تعبیر دچار اشتباه شده باشد، زیرا مراد او این است که بر مصدوم چه چیزی است و چه حکمی دارد نسبت به کسی که او را چشم زده است؟ و ما آن را توضیح دادیم که چیزی بر ذمه‌ی شخص شورچشم نیست و آنکه آسیب دیده است، نمی‌تواند علیه او ادعایی کند و خداوند متعال در بندگانش آنچه بخواهد انجام می‌دهد.

همچنین سؤال کننده گفت: چه چیزی بر ذمه‌ی آن دو تن (کسی که چشم زده است و کسی که چشم خورده است) می‌باشد؟ و پاسخ آن پیشتر ذکر شد که بر آنها چیزی نیست، زیرا ضرر حاصل از چشم خوردن، اگر فرض شود که علت تامه در آن آسیب بوده است، چیزی است که از اختیار انسان خارج است و شخص شورچشم نمی‌تواند آن را از خود سلب کند، مانند دیواری که بر روی کسی خراب شود یا آتشی که کسی را بسوزاند یا مانند بلوری که بر شخصی بعد از تابش خورشید بیفتد و او را بسوزاند یا جراحی به او بزند یا آسیبی به او برساند یا مانند شخصی که از بلندی به خاطر وزش باد شدید سقوط کند و بر روی کسی بیفتد و او را بکشد و امثال این امور که نمی‌توان از آنها پرهیز و خودداری کرد برخلاف قتل خطایی، که اگرچه فرد قصد آن را نداشته است، اما می‌توانسته با توجه و احتیاط و ملاحظه‌ی

جوانب کار و عجله نکردن در انجام کارهایی که ممکن است منجر به خطا شود، خود را محفوظ دارد تا در این مشکل نیفتد. همچنین شخص خواب آلود اگر بر کسی بیفتد و او را بکشد، یا شخصی که حواس پرت است، می تواند با احتیاط های اولیه از این مشکل جلوگیری کند اما در مورد چشم بد، چنین چیزی ممکن نیست. دلیل آن این است که او به فرزندان خود نیز چشم زخم می زند و زراعت و سایر اموال خود را به دلیل شورچشمی نابود می کند و اگر خودداری برایش امکان پذیر بود، به یقین از این کار خودداری می کرد و باعث هلاکت فرزندان و نابودی اموالش نمی شد، پس حکمت الهی اقتضا نمی کند که برای صاحب چشم بد، عقوبتی از نوع قصاص یا دیه یا غیر آن قرار داده شود و امور در این مورد به مقتضای لطف و رحمت و کرم خداوند جریان می یابد، بر خلاف قتل خطایی، پس همانا عقوبت در آن با پرداخت کفاره و التزام به دیه است، به خاطر عدم احتیاط با وجود امکان آن، پس درک کن و آنچه را گفتیم غنیمت شمار و از شاكران باش.

درمان شورچشمی

در پاسخ کسی که سؤال نموده که مداوای این دو تن (شخص شورچشم و نیز آنکه به سبب شورچشمی آسیب

دیده است) چیست؟ باید گفت که مداوا و درمان یا از طریق دواها و داروهاست، که در این مورد امکان‌پذیر نیست و درمان نمی‌شود؛ زیرا آن سمّی که در چشم است، بر تأثیر هر دارویی پیشی می‌گیرد و برای دارو در کنار آن اثری باقی نمی‌ماند و اگر دارو تأثیر بیشتری نداشته باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند با بیماری مقابله کند و به همین دلیل می‌بینی که در بیشتر مواقع، دوا بر طاعون و وبا تأثیری نمی‌گذارد، زیرا تأثیر سم آن بر تأثیر دارو پیشی می‌گیرد و مانع از تأثیر آن می‌شود، مگر اینکه اکسیری - یعنی چیزی که ماهیت مواد و اشیاء را تغییر می‌دهد و دگرگون می‌کند - حاضر باشد، پس بیمار به مقدار کافی از آن بخورد تا آنکه بهبود یابد، در غیر این صورت، دیگر داروها نمی‌توانند با تأثیر آن مقابله کنند و اما مداوا و درمان به غیر از راه داروها، اسم اعظم خداوند یا حضور امام معصوم علیه السلام و مسّ بیمار با دست مبارک او یا دعای او برای بیمار یا مداوا با آیات قرآنی و شفاگرفتن از آن است، به ویژه آیه‌ی (وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا) تا پایان سوره، یعنی و آنان که کافر شدند چون قرآن را شنیدند، چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می‌گفتند: او واقعا دیوانه‌ای است و حال آنکه [قرآن] جز

تذکاری برای جهانیان نیست. این دو آیه را با حروف مقطعه می نویسند و با خود حمل می کنند و همچنین مُعَوِّذَتَيْن (دو سورهی قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) را می خوانند و با خود حمل می کنند و از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که او این دو سوره را به عنوان تعویذ از امام حسن و امام حسین علیهما السلام می آویخت، همان طور که در بحارالانوار آمده است.^۱ همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام را بر ران راست خود می نشانند و امام حسین علیه السلام را بر ران چپ خود و سپس می فرمود: من شما را در پناه کلمات کامل خدا قرار دادم از شر هر شیطان و هر موجود گزنده و از هر چشم بد. سپس می گفت: این گونه ابراهیم، دو پسرش اسماعیل و اسحاق را در پناه خدا قرار می داد و همانا موسی علیه السلام نیز دو پسر هارون را به این دعا پناه می داد^۲ و روایت شده است که جبرئیل پیامبر صلی الله علیه و آله را تعویذ کرد و نیز تعویذی به آن حضرت آموخت و آن تعویذ این است: «بِسْمِ اللّٰهِ اَرْقِيْكَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ حَاسِدٍ اللّٰهُ يَشْفِيْكَ»^۳ یعنی به نام خدا، تو را در پناه خدا قرار می دهم از شر هر چشم حسود تا خدا از آن شفا و امنت

۱ - مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۲؛ نیز ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۳۸۴

۲ - مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۲

۳ - طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۲۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۷

بده. و روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به صاحب چشم بد دستور داد که وضو بگیرد و به کسی که چشم خورده بود، دستور داد که با آن آب غسل کند.^۱

به طور کلی، نام خداوند دوا و ذکر او شفاست، همانطور که در دعا آمده است: ای کسی که نامش دوا و ذکرش شفا است^۲، اما چشم شور پس همانا درمان آن عاده از طریق داروها و دواها و از راه‌های عادی و بر اساس علل و اسباب ظاهری - که خداوند متعال فعل و کار خودش را بر اساس آن به جریان می‌اندازد^۳ - غیرممکن است، هرچند خداوند متعال هرچه را بخواهد با اسباب پنهان و مخفی انجام می‌دهد؛ چرا که او سبب هر صاحب سبب و مُسَبَّب الأسبابی است که هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و به هر چه بخواهد حکم می‌کند، اما اسباب ظاهری پس به دلیل عادت طبیعت و لزوم جریان و سریان آن در انجام امور مطابق قوانین و نوامیس عالم، مانند طبیعت ثانوی هستند، پس اقتضا نمی‌کند رفع اثرات سوء و سمّیت شورچشمی افراد شورچشم را مانند سمّی که در عقرب‌ها و مارهای افعی‌ها وجود دارد و اما درمان و مداوا از طریق

۱ - مناوی، فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۴، ص ۵۲۱؛ سنده، موسوعة الطب النبوی الاسلامی - العربی، ص ۲۳۱

۲ - طوسی، مصباح المتهدج، ص ۳۶۱؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۳۷

۳ - نک: صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۶، ۵۲۵

مواظبت بر ذکر خداوند متعال هنگام مشاهده چیزی و نیکو شمردن و تعجب از آن، بسیار مؤثر است، همان طور که امام صادق علیه السلام - بنا بر آنچه در کتاب بحار الانوار از آن حضرت روایت شده است - فرمود: چشم بد و چشم شور حق و پدیده‌ای حقیقی است و از ضرر و زیان آن بر خویش ایمن مباش و نه از ضرر چشم بد خودت بر دیگران، پس اگر از چیزی از این دست ترسیدی، سه بار بگو: ما شاء الله، لا قوة إلا بالله العلی العظیم^۱ و همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرمود: اگر از برادر خود چیزی دیدید که شما را به شگفتی و تعجب واداشت، باید برای او طلب برکت کنید؛ زیرا چشم بد حق است^۲ و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که چیزی ببیند که او را شگفت زده کند بگوید: «اللّٰهُ الصمد، ما شاء اللّٰهُ، لا قوة إلا باللّٰه»، به هیچ چیز آسیب نمی‌زند^۳ و به همین شیوه و امثال آن، ضرر چشم بد ان شاء الله دفع می‌شود.

۱ - مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۶، ج ۹۲، ص ۱۲۸

۲ - همان، ج ۶۰، ص ۲۶

۳ - همان، ج ۶۰، ص ۱۴

نظرات برخی از علما درباره ی چشم زخم

سؤال کننده گفته که ما نیافتیم کسی از عالمان دین را که به تفصیل و با ذکر جزئیات به مسأله ی چشم خوردن پرداخته باشد ولی من^۱ می گویم که برخی از علما و حکما به آن پرداخته اند و من آنچه را که از سخنان آنان یافتم ذکر می کنم، تا بدانی که سخنان آنها در حقیقت مفید فایده ای نیست.^۲

چشم زخم انسان را وارد قبر می کند (باعث مرگ انسان می شود)

سؤال کننده گفته است بالاخره راه علاج چیست؟ با وجود آنکه از ائمه ی ما علیهم السلام نقل شده است که اگر حال اهل قبور دانسته و پرده از کار آنان برداشته شود، خواهید یافت که بیشتر مردگان شما به سبب چشم زخم مرده اند.^۳ می گویم: این روایت را مجلسی در بحارالانوار آورده است^۴ و احادیث دیگری به همین مضمون وجود دارد، مانند اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چشم زخم حقیقت دارد و همانا چشم زخم

۱ - گوینده جناب سید کاظم رشتی رحمته الله علیه است.

۲ - در اینجا مؤلف به ذکر نظرات عالمانی از جمله جاحظ، فخر رازی، شریف رضی پرداخته که جز کلی گویی چیزی نیست و لذا از ترجمه ی آن خودداری کردیم.

۳ - مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۲۷؛ نیز با همین مضمون و با اندکی تفاوت آمده است در: شبر، طب الأئمة، ص ۲۲۶؛ سبزواری، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۵۹

۴ - نک: مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۲۷

شتر و گاو را داخل تنور می‌کند، کنایه از آنکه باعث مرگ آنها می‌شود و از آن حضرت علیه السلام نقل شده است که چشم‌زخم حتی به حالق نیز وارد می‌شود و حالق قلّه‌ی کوه و نوک آن است، مراد قدرت چشم‌زخم است و اینکه چیزی از شرّ و تسلط آن در امان نیست^۱ و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: اگر قبور برای شما نبش شود (قبرها را برای تان باز کنند)، خواهید دید که بیشتر مردگان شما به خاطر چشم‌زخم هستند؛ زیرا چشم‌زخم حقیقت دارد. آگاه باشید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چشم‌زخم حقیقت دارد، پس هر کس چیزی از برادرش دید که او را شگفت‌زده کرد، باید خدا را در آن چیز یاد کند، زیرا اگر خدا را یاد کند، چشم‌زخمش به آن چیز ضرری نمی‌زند^۲ و از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که همانا چشم‌زخم انسان را وارد قبر می‌کند و شتر را وارد دیگ^۳، کنایه از آنکه می‌تواند باعث مرگ و نابودی انسان و نیز حیوان شود و امثال این روایت‌ها بسیار است و تردیدی نیست که چشم‌زخم حقیقت دارد، گرچه برخی از دانشمندان و حکما به آن پرداخته‌اند، همانطور که برخی از نظرات آنها را برایت گفتیم که نه سودی دارد و نه به درد می‌خورد، اما

۱- همان، ج ۶۰، ص ۱۷

۲- همان، ج ۹۲، ص ۱۲۷

۳- طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۸۶

جزئیات احوال آن، از احکام و نشانه‌های آن و درمان‌های آن، نه در کتابی ذکر شده و نه در سؤال و جوابی ولی ما آن را به تفصیل برایت ذکر کردیم با وجود اختلال احوال و عارض شدن بیماری‌هایی که مانع از استقامت حال می‌شود.

و اما معنای کلام شما که گفته‌اید: در بیشتر اوقات می‌بینیم که آسیب چشم زخم متوجه رعیت می‌شود ولی به رُعات از این جهت آسیبی نمی‌رسد، متوجه کلام شما نشدم. پس اگر مراد شما از راعی، رؤسای دین و شریعت (عالمان دین) و حاکمان و امرای مسلمان هستند، پس همانا این افراد به هر درجه از کمال و بزرگی برسند، هیچگاه بزرگ‌تر از رسول خدا ﷺ و امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیستند و آنها به چشم زخم مبتلا شدند همان طور که در بحارالانوار از عبدالکریم بن محمد بن مظفر سمعالی در کتابش نقل شده است که همانا جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد پس او را غمگین و ناراحت دید، پس از علت غم و اندوه او سؤال کرد. پیامبر ﷺ فرمود: حسنین علیهما السلام به چشم زخم مبتلا شده‌اند و کسی آنها را چشم زده است. جبرئیل به آن حضرت گفت: ای محمد، چشم زخم حقیقت دارد، پس آنها را تعویذ کن با این تعویذ و این تعویذ را از آنها بیاویز إلحدیث. این حدیث را در اوراق پیش ذکر کردیم و نیز ذکر

کردیم که ابراهیم علیه السلام فرزندانش، اسماعیل و اسحاق علیهم السلام را و موسی علیه السلام فرزندان هارون را تعویذ می کرد و همه ی این ها به چشم زخم مربوط می شود و اما درباره ی پیامبر صلی الله علیه و آله پس قول خداوند متعال (وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا (إِلَآئَةَ)، قوی ترین شاهد است که او به چشم زخم مبتلا شد و نیز سخن یعقوب علیه السلام که به فرزندانش گفت: (يَا بَنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ)، همانا مفسران ذکر کرده اند که او از چشم زخم بر آنها می ترسید، بنابراین اگر این بزرگواران که از بهترین رعایات و سرپرستان جوامع انسانی و راهنمایان خلائق هستند، از آسیب چشم زخم سالم نمانده اند، چه گمانی درباره ی سایر سرپرستان جزئی جوامع انسانی مانند علما و مجتهدان یا پادشان و حکام اسلام می توان داشت؟ و اگر منظور شما غیر از این است، باید به گونه ای شفاف و واضح سؤال خود را بیان کنید تا پاسخ صحیحی به آن داده شود و بازگشت به سوی خداوند متعال است و درود خداوند بر محمد و آل او باد. ما این مطلب را به تفصیل ذکر کردیم، زیرا شامل منافع دنیوی و اخروی است و هیچ کس درباره ی موضوع چشم زخم به این شکل و با این بیان تحقیق نکرده است، و السلام.



بخش دهم

پرسش نهم

حدود تسخیر جن چیست؟ و آنها دارای

چه قدرتهایی هستند؟

پرسش نهم حدود تسخیر جن چیست؟ و آنها دارای چه قدرت‌هایی هستند؟

پاسخ:

جن به دو منظور تسخیر می‌شود، یا برای امور خیر یا برای شر. اما تسخیر آنها برای امور خیر به منظور برآورده ساختن حاجات مشروع است، همان‌طور که حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ این کار را انجام می‌داد، همان‌طور که خداوند در کتابش فرمود: (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُها شَهْرٌ وَاسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَظْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ * يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِئَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ)۱،

یعنی و باد را برای سلیمان [رام کردیم] که رفتن آن بامداد، يك ماه و آمدنش شبانگاه، يك ماه [راه] بود و معدن مس را برای او ذوب [و روان] گردانیدیم و برخی از جنّ به فرمان پروردگارشان پیش او کار می‌کردند و هر کس از آنها از دستور ما سر برمی‌تافت، از عذاب سوزان به او می‌چشانیدیم.]

آن متخصصان] برای او هر چه می خواست از نمازخانه ها و مجسمه ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه ها و دیگ های چسبیده به زمین می ساختند. ای خاندان داوود، شکرگزار باشید و از بندگان من اندکی سپاسگزارند.

روایت شده است از عبدالله بن محمد، از محمد بن ابراهیم که گفت: بشر از فضالته، از محمد بن مسلم، از مفضل بن عمر حدیث کرد ما را که اموالی را از خراسان دو نفر برای امام صادق علیه السلام می آوردند. این دو نفر همواره در حال مواظبت از آن اموال بودند تا اینکه به ری رسیدند. در آنجا مردی از دوستان شان کیسه ای درهم به آنها داد. زمانی که به مدینه نزدیک شدند، یکی از آنها به دیگری گفت: بیا ببینیم اموال در چه حال است. وقتی نگاه کردند، دیدند که چیزی گم نشده و همه چیز در جای خودش است جز کیسه ی درهم ها که مرد رازی به آنها داده بود. یکی از آنها گفت: خدا به ما کمک کند، حالا به ابی عبدالله چه بگوییم؟ دیگری گفت: او کریم است و من امیدوارم که آن حضرت حرف ما را باور کند. وقتی به شهر رسیدند، به خدمت امام رفتند و اموال مزبور را به او دادند. امام به آنها گفت: کیسه ی آن مرد رازی کجاست؟ آنها داستان گم شدن کیسه را برایش تعریف کردند. امام گفت: آیا اگر آن کیسه را

حدود تسخیر جن چیست؟ و آنها دارای چه قدرتهایی هستند؟

بینید، آن را می شناسید؟ گفتند: بله. امام خطاب به کنیزش گفت: ای دختر، فلان کیسه را بیاور. کنیز کیسه را آورد و امام صادق علیه السلام آن را به آنها نشان داد و گفت: آیا آن را می شناسید؟ آنها گفتند: بله، این همان است! امام گفت: من در نیمه‌ی شب به مال نیاز داشتم و یکی از جن‌های شیعه را فرستادم و او این کیسه را از متاع و بارهای شما برایم آورد.^۱

اما تسخیر آنها برای امور شر همان‌طور است که خداوند متعال فرمود: (وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا)^۲، یعنی و مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند و بر سرکشی آنها می افزودند. روایت شده در تفسیر علی بن ابراهیم از زراره، که گفت: از امام باقر علیه السلام درباره‌ی تفسیر این آیه پرسیدم. امام فرمود: مردی نزد کاهنی که شیطان به او وحی می فرستاد می رفت و می گفت: بگو به شیطان که فلان شخص به تو پناه آورده است. معنای گفته‌ی خداوند که فرمود: «فزادوهم رهقاً» یعنی خسارت یا نقصان و رهق به معنای عذاب است، بنابراین می بینی که بسیاری از ساحران و کاهنان و امثال آنها، جن را برای اعمال شیطانی تسخیر می کنند.

۱ - صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۱۹ - ۱۲۰

۲ - جن: ۶

الرسالة الجنبية از سید کاظم رشتی

رساله‌ای در تفصیل احوال جنیان، از آغاز آفرینش آنها و ذکر مراتب، تکالیف و اصناف ایشان، نیز درباره‌ی تشکیل شدن آنها به اشکال گوناگون و نیز مدت عمر آنها و احوال شگفت‌آور ایشان از مرجع فقید، آیت و نشانه‌ی پروردگار، عالم عامل و حکیم فاضل، سید کاظم حسینی رشتی رحمته الله علیه در دست است که همه‌ی آن را در اینجا می‌آوریم؛ زیرا پیش از این، هیچ یک از علمای دیگر با چنین تفصیلی به احوال جن نپرداخته‌اند و این رساله در نوع خود بی‌نظیر است، همان‌طور که دیگر تألیفات او نیز چنین است و آن رساله این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد المبعوث
على كافة الخلائق من الجن و الإنس و الاولين و الآخرين و آله
خلفائه المعصومين و أمناؤه الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم و
ظالميههم و مخالفيههم و منكري فضائلهم من الجن و الإنس أجمعين
أبد الأبدین.

اثبات حقیقت جن

اما بعد، بنده‌ی گناهکار و اسیر فانی، کاظم بن قاسم حسینی رشتی می‌گوید: برخی از اشخاص متدیّن از من

درباره‌ی مسأله‌ای دشوار و پیچیده سؤال کردند که عقول حکما در آن سرگردان و حقیقت آن بر عالمان پوشیده مانده است، اگرچه به ظاهر روشن و آشکار است، اما به حسب خواست سائل، پنهان و مستتر است. این سؤال در حالتی به من رسید که ذهنم مشغول بود و احوالم مشوّش بود و دچار برخی بیماری‌هایی بودم که مانع از نگاشتن بود و نیز اشتغال به نگاشتن پاسخ مسائل دیگری داشتم که از قبل به دست رسیده بود، پس نوشتن این رساله را به عقب انداختم تا آنکه برای آن فراغتی حاصل شد پس مبادرت به نوشتن کلماتی کردم که پرده‌ها را کنار می‌زند و حجاب‌ها را از روی حقیقت پاسخ درست برمی‌دارد و آنچه که در توان است می‌آورم و به اشاره‌ای با الفاظ مختصر اکتفا می‌کنم، زیرا قلبم به توضیح گسترده‌ی مباحث و شرح دقایق و جزئیات و تبیین حقائق راغب نیست، پس همانا انسان زیرک و باهوش، با اشاره‌ای درک می‌کند آنچه را که فرد کم‌هوش، با هزار عبارت نمی‌فهمد و در این رساله سخنان سائل را به عنوان متن و جواب خود را به عنوان شرح آن قرار دادم.

سؤال کننده - پس از حمد خدا و صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام - گفته است: از آنجا که وجود جن چیزی است که در قرآن آمده و وجدان و

بیان به آن گواهی می دهند، جست و جو و پرسش درباره‌ی حقیقت آن، از اموری است که انسان به آن رغبت دارد و به سبب شناخت آن، انسان کامل می شود و می تواند از ضرر آن در نهان و آشکار به سلامت بماند.

می گویم: سخن گفتن قرآن از جن از اموری است که در آن شک و شبهه ای نیست و دلالت آیات محکم در اثبات آن ظاهر و آشکار است و همچنین احادیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه ی طاهرین علیهم السلام روایت شده اند، بلکه وجود جن از آن جمله اموری است که اهل مذاهب و ادیان آسمانی دیگر نیز بر آن اجماع کرده اند، اما آنچه فرموده که «وجدان بر وجود جن گواهی می دهد»، نمی دانم که از این عبارت چه چیزی را اراده کرده است. اگر منظور سائل، اثبات وجود جن به کمک برهان و عقل است، باید گفت: تحقق آن دشوار است؛ زیرا برخی از علمای بزرگ تصریح کرده اند که عقل نمی تواند به اثبات وجود جن پردازد و از جمله کسانی که به این معنی تصریح کرده است، علامه مجلسی رحمته الله علیه است که در کتاب بحار الانوار، در ردّ بر نفی کنندگان وجود جن فرموده است: باید گفت: وجود جن چیزی است که مورد اجماع آراء است و قرآن درباره‌ی آن، سخن گفته است و حکایت شده که بسیاری از عقلای قوم و

صاحبان مکاشفه از اولیای الهی چنین موجوداتی را دیده‌اند، بنابراین دلیلی برای انکار آن وجود ندارد، همچنان که هیچ دلیلی برای اثبات آن نیز از نظر عقل وجود ندارد.^۱ نگاه کن و بین تصریح علامه‌ی مجلسی را به اینکه اثبات عقلی وجود جن را از طریق دلیل عقلی نفی کرده است، بر خلاف نقل و هر آنچه درباره‌ی راه‌های اثبات عقلانی آن گفته‌اند، دلایل استحسانی^۲ هستند که در واقع، دلیل به حساب نمی‌آیند و فائده‌ای ندارند. امام فخر رازی در تفسیرش - چنانکه مجلسی از او در بحارالانوار نقل کرده است - در مقام نقل قول کسانی که منکر وجود جن هستند، گفته است که همانا اثبات این موجودات، یعنی فرشتگان و جنیان از طریق دلیل عقلی غیرممکن است؛ زیرا دلیل عقلی که بر وجود چنین موجوداتی دلالت کند در دست نداریم. اگر مراد سؤال کننده سلمه اللّه از وچدان، مشاهده و دیدن با چشم سر است که علما و محققان او را داشتن از چنین نظری به شدت منع کرده‌اند و دیدن چنین موجوداتی با چشم سر را حمل

۱ - مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۸۵

۲ - استحسان روشی از روش‌های اجتهادی در فقه اهل سنت است که غالباً در عرض قیاس مطرح می‌شود. این واژه در لغت به معنای «نیکو شمردن» است و در فقه سده نخستین، نمودی از عنصر اجتهادالرأی بود که در فقه سده‌ی دوم، به‌ویژه نزد ابوحنیفه و پیروان او، مفهومی محدودتر و مشخص‌تر یافت. در نگرشی کلی و با لحاظ کردن مشترکات مطرح‌شده در این تعریفات، می‌توان به اجمال، استحسان را عدول از حکم قیاس به حکمی دیگر، یا به تعبیر دیگر عمل نکردن به قیاس، در مواردی خاص و به جهتی خاص انگاشت (دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل).

کرده‌اند بر تخیلات و توهمات بیننده در هنگام به هیجان آمدن برخی از اخلاط؛ چنانکه در بحارالانوار از برخی از این دسته محققان چنین نقل شده است: اما حسّ که دلالت بر وجود جن نمی‌کند و ما خود هرگز چنین موجوداتی را با چشم سر ندیده‌ایم و حسّ ننموده‌ایم و چگونه ممکن است چنین اموری را احساس کنیم؟ و کسانی که گفته‌اند ما جنّ را با چشم سر دیده‌ایم دو گروه‌اند: گروه اوّل دیوانگانی هستند که اخلاط فاسد در آنها به هیجان آمده است، پس چیزهایی در عالم خارج به چشم‌شان می‌آید بدون آنکه آن چیزها وجود داشته باشند؛ چنانکه این حالت را در برخی از بیماران و افراد دارای اخلاط فاسد می‌بینیم که چیزهایی به چشم آنها می‌آید و به نظرشان می‌رسد در حالی که آن اشیاء هیچ حقیقتی ندارند. آیا فرد دوبین و احوّل را نمی‌بینی که داری چنین وضعی است؟ گروه دوم نیز انسان‌های دروغگو و کاذب‌اند که دروغ و قول زور یعنی کلام باطل می‌گویند. به این ترتیب، ادعای اثبات وجود جن با وجدان و مشاهده، ادعائی است که برهان و دلیلی بر آن وجود ندارد. بله، اما از آنجا که خداوند سبحان ابا فرموده مگر آنکه حکمتش را ظاهر سازد و دعوت خود را اعلام کند و امر خود را تبیین نماید تا مخلوقات با بصیرت و دلیل روشن و آشکار

زندگی کنند؛ چنانکه فرموده: (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ)^۱ یعنی تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند، واجب است که برای هر آنچه خداوند از خلقت و آفرینش آن در کتابش سخن گفته است، بیان واضح و بر آن برهان و دلیل آشکاری موجود باشد تا منکران علیه آن حجتی نداشته باشند تا آنکه این امر به انکار آنها منجر شود و از آنجا که ثابت شدن جنّ از جمله اموری است که دشوار و بلکه محال و غیرممکن است، واجب است که ثابت بودن آن به دلیل حکمت و مشاهده‌ی آیات آفاقی و انفسی باشد؛ چنانکه فرمایش خداوند است که (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) و (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ)، پس واجب شد اشاره به آن، به دلیل قلت و اندکی شمار سالکان این راه و کمی حاملان این دلیل.

اثبات وجود جن به دلیل حکمت

پس می‌گوییم: وقتی که خداوند سبحانه و تعالی از هر نظر کامل و مطلق است، باید فعل و مفعول او به احسن وجه ممکن در عالم وجود باشد، تا گفته نشود: اگر چنین بود، بهتر می‌شد و از آنجا که خداوند تنها مخلوقات را برای نشان دادن قدرتش و بالا بردن کلمه خود خلق کرده است، هرچه در آن ظهور این معنا بیشتر باشد، باید او در انتخاب این کار پیشی بگیرد و فعلش را بر آن جاری سازد و بدون شک، اولین چیزی که جعل به آن تعلق گرفته است، باید در بالاترین درجات کمال قرار داشته باشد و کمال نمی‌تواند کامل باشد مگر اینکه نور و جمالی داشته باشد و نور و جمال او، نور و جمالی داشته باشد و به همین ترتیب تا آخرین مراتب و مقامات؛ زیرا در فیض، تعطیلی راه ندارد و در امداد، انقطاعی نیست و مانعی برای افاضه وجود ندارد و کمال در هر مرتبه واجب است همان کمالی که نشانه‌ای از کمال صانع و مؤثر است و کمال در چیزی نیست جز با ظهور اثرش وجود ندارد که این اثر می‌تواند از نظر تعیین در مقام تحدیدش باشد مانند قیام و قعود نسبت به تو یا در مقام کینونت و تحققش، مانند تصاویری که در آینه از تو ظاهر می‌شود. در حالت اول، تو فاعل هستی و در

حالت دوم، خداوند به وسیله‌ی توفاعل است ... پس من تو را بر سرّی پنهان آگاه کردم که چه بسا اگر موفق به درک آن شوی، در علم، به سعادت بزرگی رسیده‌ای، پس اگر ثابت شود که فعل خدا باید کامل‌ترین فعل ممکن باشد از نظر فعل و ایجاد، اگرچه حکمت ایجاد ممکن است با آن منافات داشته باشد، اما این منافات اصلی و اولی نیست، بلکه ثانوی و عرضی است که منشأ تعدد مشیت می‌شود... پس بدان که اولین چیزی که اختراع شده با اختراع اول و اولین چیزی که ابتکار شده با ابتکار اول و اولین چیزی که ظاهر شده در اولین ظهور و اولین نوری که از صبح ازل درخشیده است، حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله بوده است و این امری است که اجماع مسلمانان و عقل روشن به آن دلالت دارد و ما تألیفات خود را از اثبات این معنا پر کرده‌ایم، به ویژه در شرح خطبه‌ی مبارکه‌ی طُنُجیه، پس خداوند سبحانه و تعالی، از آن حقیقت پیامبران صلی الله علیه و آله را خلق کرد و این حقیقت، اشراق حقیقت اول است و از آنجا که حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله نزدیک‌ترین مخلوقات به مبدأ است، در کامل‌ترین مراتب امکان قرار دارد، بنابراین جهات کثرت در آن اندک است و در مقام کثرت، در چهارده هیکل ظهور می‌کند که از نقایص منزهد و خداوند آنها را از پلیدی‌های لوازم امکان پاک کرده

است و این ها تنها به کارهای راجح می پردازند و به تعبیر خداوند آنها (عِبَادٌ مُّكْرِمُونَ * لَا يَسْئُرُونَ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)^۱ و آنها کسانی هستند که (وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ * يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْطُرُونَ)^۲، پس آنها هرگز مرتکب ترک اولی نمی شوند و اما اولین اشراق از آن حقیقت مقدس، از آنجا که کمی از مبدأ فاصله دارد، آثار ظلمت، خود را در بعضی موارد نشان داده است. از این رو، افراد متعددی از آن اشراق نخست ظهور کرده اند و از آنجا که اولین حقیقتی که از حقیقت علیا تابش کرده، کامل ترین و شریف ترین موجودات بعد از حقیقت علیا بوده، تعدد آنها به یکصد و بیست و چهار هزار می رسد و ما در جواب مسائل جناب عالم کامل فاضل، ملا علی برغانی، وجه این معنی را ذکر کرده ایم و از آنجا که فاصله آنها تنها به یک مرتبه است، این حقیقت از افراد آن، ترک اولی بدون ارتکاب معصیت و اتیان فعل حرام را به همراه می آورد، به دلیل نزدیکی و کمی فاصله شان. پس فاصله به یک مرتبه اقتضای ترک اولی را دارد و مانع ارتکاب حرام می شود، پس این نکته را درک کن. سپس به خاطر کمال این مرتبه و قرار گرفتن آن در بالاترین درجه، نورش می درخشد و ظهورش

۱- انبیاء: ۲۶-۲۷

۲- انبیاء: ۱۹-۲۰

لمعان می‌یابد. پس این اشراق نیز مانند اول، مبدأ تحقق درجه‌ی دیگری است و از آنجا که این اشراق به دو مرتبه فاصله دارد، ظلمت در آن مستقر شده و آثار آن ظاهر گشته است. از این رو، افراد حاصل از تشعب آن اشراق، نه تنها پایان‌ناپذیر بلکه بی‌نهایت‌اند. این فاصله و تسلط ظلمت، زمینه‌ی ارتکاب معاصی و محرمات را فراهم می‌کند از آنجا که آنها از مبدأ نور به دو واسطه فاصله ندارند ولی چون از مبدأ فاصله‌ی فراوانی هم ندارند، به صورت حقیقت علیای اول و دوم، ظاهر می‌شوند و به صورت انسان آشکار می‌گردند ... حقیقت سوم، مثال حقیقت دوم را تقلید می‌کند، به گونه‌ای که دومی نیز از اولی تقلید کرده است. بنابراین، حقیقت سوم به صورت دومی ظهور می‌یابد که خود بر صورت اولی است ... و از آنجا که اشراق سوم، بر اساس مقتضای حکمت خداوند سبحانه و تعالی، کامل است، لازم است که اشراق داشته باشد و شکی نیست که این اشراق که در مرتبه‌ی چهارم قرار دارد، جنبه‌ی ظلمت در آن قوی‌تر شده و شاخه‌های آن حقیقت تکثیر یافته و به حدی رسیده که افراد آن نه تنها پایان‌ناپذیر هستند، بلکه هیچ حد و مرزی برای اشخاص آن وجود ندارد. تصویر انسانی در این اشراق تغییر یافته و به اشکال مختلفی ظهور

می‌کند که با تصویر انسانی و حیوانی و غیره تفاوت دارد، اگرچه به صورت عرضی به اشکال مختلف درمی‌آیند. بنابراین از آنچه بیان کردیم، چهار مرتبه به دست می‌آید:

مرتبه‌ی اول که حقیقت علیا و اولی است.

مرتبه‌ی دوم که اشراق نور حقیقت اولی است.

مرتبه‌ی سوم که اشراق مرتبه‌ی دوم است.

مرتبه‌ی چهارم که اشراق مرتبه‌ی سوم است.

مرتبه‌ی اولی حقیقت محمدیه ﷺ نامیده می‌شود. مرتبه‌ی دوم مسمی به حقیقت انبیاء ﷺ است که در یکصد و بیست و چهار هزار شخص و فرد ظهور کرده است.

مرتبه‌ی سوم مسمی به حقیقت رعیت انسان است اطلاق می‌شود و حدی برای افراد آن وجود ندارد و تمام آنها بر صورت انسانی معتدل هستند.

مرتبه‌ی چهارم مسمی به حقیقت جن است و ما از جن اراده نمی‌کنیم مگر حقیقتی را که در مرتبه‌ی چهارم قرار دارد و آن، اشراق اشراق حقیقت محمدیه ﷺ است که از نور انسان متشعشع شده و تحت احاطه‌ی آن قرار دارد. حقیقت رعیت انسان دارای هیمنه و احاطه بر آن است و باب فیض آن است. پس وجود جن، به خاطر احکام صنع و آفرینش مبدأ و اتقان حکم خالقش، لازم است. او سبحانه و تعالی

بر هر چیز توانا است و حکمت چیزی را فرو نمی‌گذارد و ترک اولایی نمی‌کند. چگونه ممکن است چنین کند و حال آنکه او به سبب ترک اولی، انبیاء علیهم السلام را عتاب کرده و آنها را به سبب آن عقوبت نموده است. چگونه او می‌تواند ترک اولی کند، در حالی که تارکان اولی را مورد سرزنش قرار داده و فرموده است: (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ)^۱، پس بفهم.

صفات جن و حالات آنها

سائل سلمه اللّٰه تعالی گفته است: حقیقت جن چیست؟ آغاز خلقت آنها چگونه بوده است؟ مقام و مرتبه‌ی آنها چیست؟ نسبت‌شان به انسان چیست؟ کیفیت تکلیف آنها چگونه است؟ چه اقسام و انواعی دارند؟ و چگونه به اشکال مختلف درمی‌آیند؟ آیا آنچه درباره‌ی آنها بر زبان مردم، به ویژه منطقیان می‌چرخد که جن موجودی ساخته شده از آتش است که به اشکال مختلف حتی سگ و خوک درمی‌آید، از کدام قاعده نشأت گرفته است؟ آیا این سخنان بر اساس شرع است یا عقل؟ و چه دلیلی بر همه‌ی آنچه ذکر شد، به تفصیل وجود دارد؟

حقیقت جن

می‌گوییم: حقیقت جن، همان‌طور که ذکر کردیم، اشراق نور حقیقت انسان است که آن نیز اشراق و تابشی از حقیقت انبیاء و آن هم تابشی از حقیقت محمدیه ﷺ است و این اشراق هرچند که نسبت به مبدأ خود عرضی است و قائم به آن است به شکل قیام صدور و نه قیام عرضی، اما در مقام ذات خود، ذاتی است. آیا نمی‌بینی که شعاع آفتاب، نسبت به خود آفتاب عرضی است، اما از نظر مقام

خود، ذاتی است؟ ... پس حقیقت جن نیز نوری است که از حقیقت انسان تاییده است، اما نسبت به افراد و اشخاص آن، رنگ پذیری و احکام آنها بر آن جاری می شود. مانند آبی که از آسمان نازل شده است (باران)، این آب در ذات خود پاک و شیرین و گوارا است، اما همین که بر روی زمین جاری می شود، رنگ ها و بوهای متفاوتی می گیرد و احکام خاصی بر آن حاکم می شود. به همین دلیل، همین آب در بدن افعی سمی، در حنظل تلخ و در شکر شیرین است. همچنین اختلاف مراتب و حالات جنیان نیز منافاتی با اینکه آنها از نور حقیقت انسان هستند، ندارد.

چگونگی پیدایش جن

اما آغاز آفرینش و خلق جن، همان طور که ذکر کردیم، از نور و اثر حقیقت انسان است با این توضیح که خداوند سبحانه و تعالی از آن نور و اشراق، دریایی ایجاد کرده است که صلاحیت دارد برای منضم کردن آن نور و حقیقت واحد را برای ظهورش در افراد و اشخاص مختلف. در حقیقت، دریا نزد اهل اسرار به معنای یک حقیقت واحد و سیال است که اجزای آن تمایزی ندارند و غالباً در اخبار اهل بیت علیهم السلام مراد از دریا چنین حقیقتی است. خداوند این دریا را به حکمت خود به دو قسمت تقسیم کرده است: از بخش لطیف آن آسمان را آفریده و از کف کثیف آن زمین را خلق کرده است. پس خداوند بخشی از آب و بخشی از زمین را گرفت. آنچه از آب است، به دو جزء تقسیم می شود، یک جزئش از هوا و آب است و باید دانست که مراد از آب همین جسم سرد و سیال نیست، بلکه مراد از آن رطوبت حامل حیات و حرارت غریزی است. بنابراین، آب، حامل علوی ها و مراد از زمین نیز چیزی است که حامل سفلی هاست. آب سرد و رطب در سمت بالا و زمین سرد و خشک در سمت پایین قرار دارند و اطلاق آب به وجه اعلی و اطلاق زمین به سمت پایین شایع و مشهور است و از آن جمله است آیات

الهی (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا)^۱ یعنی و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم و نیز (وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ)^۲، پس چهار جزء تحقق پیدا کردند و این چهار جزء، چهار رکن را تشکیل می‌دهند و حقیقت وجود جن نیز به همین صورت است. این است اصل در آغاز خلقت جن و چگونگی ترکیب آنها در فطرت علیا و اولی‌اش. جن همچنین فطرت دومی دارد و آن همان چیزی است که ظاهر می‌شود احکام آن و غلبه می‌کند طباع آن، پس آثار آن نمایان گشته است و آن عبارت است از غلبه‌ی آتش در مزاج و طبیعت آنها و خلق آنها از آتش، همان‌طور که در بسیاری از آیات و اخبار به آن اشاره شده است. از آن جمله قول خداوند است که (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ) * (وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ)^۳ یعنی انسان را از گل خشکیده‌ای سفال مانند، آفرید و جن را از تشعشی از آتش خلق کرد.

۱ - انبیاء: ۳۰

۲ - أعراف: ۱۷۶

۳ - الرحمن: ۱۴ - ۱۵

ترس مردم از جن به دلیل ضعف ایمان آنهاست

و اما آنچه می بینی که انسان ها از جن متأثر شده و از آنها می ترسند، این در مقام (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ)^۱ یعنی سپس او را به پست ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم، است به این معنی که وقتی انسان پایین می آید و از موطن خود خارج می شود، عوارضی از ادبار و گرایش به پستی به او می رسد و خود را و مقام و مرتبه اش را فراموش می کند، تا جایی که او ذلیل ترین و پست ترین موجودات می شود. پس در این حالت آتش او را می سوزاند، هوا او را متلاشی می کند، آب او را غرق می کند، خاک او را دفن می کند، درندگان او را می خورند، جن او را می ترسانند، گرما او را می سوزاند، سرما او را منجمد می کند، آهن او را می بُرد و مجروح می کند و همه ی موجودات بر او تسلط دارند. او ذلیل و حقیر است و مالک هیچ نفع یا ضرری برای خود نیست و تسلطی بر این امور ندارد، نیز نه مرگ، نه زندگی و نه بعث و حشری. اما وقتی انسان از آلودگی ها پاک و طاهر شود و به موطن خود یعنی مقام استیناس برسد، همه چیز از او متأثر می شود و او از هیچ چیز تأثیر نمی پذیرد. آیا نمی بینی اولیای خدا چگونه همه ی چیزها برای آنها خاضع

و تسلیم می شوند و به طاعت آنها می نشینند؟ آنها نُقباء و ابدال و نجباء هستند و صاحبان کارهای عجیب و غریب. اگر بگویی انسان در کدام مرتبه است که نباید از جن و غیره تأثیر بپذیرد؟ زیرا شعاع در هر حال بر منیر تأثیر نمی گذارد. می گویم انسان دو مقام دارد: مقام خود و مقام ظهور در مرتبه‌ی سفلی. در مقام خود، انسان منیر و نورانی است و در آن مقام از شعاعش تأثیر نمی پذیرد، اما در مقام ظهور در مرتبه‌ی سفلی، تحت تأثیر عوارض و حالات آن مرتبه قرار می گیرد، بر اساس آیه‌ی (وَلَقَدْ جَعَلْنَا مَلَکًا لِّجَعَلْنَا رَجُلًا)۱، یعنی و اگر او را فرشته‌ای قرار می دادیم، حتماً وی را [به صورت] مردی در می آوردیم، او در این مقام مانند اهل آن رتبه است و همه حالات و عوارض به او وارد می شود.

چگونگی تکلیف جن

و اما در مورد چگونگی تکلیف جن، بدان که اصل تکلیف آنها به این صورت است که آنها به انجام فروع و اصول مکلف شده‌اند، افزون بر آنچه که دلالت دارد بر تکلیف تمام موجودات خاموش و گویا، از سایر جانداران و نباتات و جمادات، این معنی را آیاتی از قرآن تأیید می‌کند از جمله (قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ)^۱، یعنی بگو: به من وحی شده است که تنی چند از جنیان به آیات قرآن گوش فرا داشتند و همچنین آیات: (وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّندِرِينَ)^۲ یعنی و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند، پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند: گوش فرادهید و چون به انجام رسید، هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند و نیز آیه‌ی (قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ)^۳ یعنی گفتند: ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق‌کننده‌ی [کتاب‌های] پیش از خود

۱- جن: ۱

۲- جن: ۲۹

۳- جن: ۳۰

است و به سوی حقّ و به سوی راهی راست راهبری می کند و نیز آیه ی (يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ)^۱ که یعنی ای قوم ما، دعوت کننده ی خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهان تان را بر شما ببخشد و از عذابی پُر درد پناه تان دهد و آیات دیگری نیز وجود دارد که دلالت بر تکلیف جن دارند و در این مورد، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد.

پیامبر جنیان احکامش را از نبی اکرم ﷺ دریافت می کند.

و اما در مورد چگونگی تکلیف جن، باید دانست که خداوند سبحانه و تعالی پیش از آفرینش آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ، پیامبری به نام «یوسف بن یانان» به سوی آنها فرستاد، همان طور که در کتاب های «بحار الانوار» از «علل الشرائع» و «عیون اخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ» به اسناد از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر شده است. در آن روایت آمده که فردی از اهل شام از امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید: اسم پدر جنیان چیست؟ و آن حضرت پاسخ داد: «شومان» که او از تشعشعی از آتش خلق شده است. سپس از او پرسید که آیا خداوند پیامبری به سوی جن فرستاده است؟ و آن حضرت پاسخ داد: بله، پیامبری به نام یوسف فرستاده است که آنها را به سوی خدا دعوت کرد و آنها او را کشتند.^۱

این نبی پیش از آفرینش آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی جن فرستاده شده بود و در ادامه، به ذکر شواهدی در این زمینه خواهیم پرداخت. پس از آفرینش آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ، خداوند پیامبرانی از سنخ جن به سوی آنها فرستاد، ولی آنها از پیامبران بنی آدم احکام و آموزه ها را می گرفتند، همان طور که در آیه ای آمده است:

۱ - ابن بابویه، عیون اخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ۱، ص ۲۱۹؛ ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۹۳ - ۵۹۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۷۶

(فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ) ^۱ یعنی چون بر آن [استماع قرآن نزد رسول اکرم] حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند: گوش فرادهید و چون به انجام رسید، هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند و همچنین در آیه‌ای دیگر چنین آمده است (يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُضُونَ عَلَيْكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا) ^۲ یعنی ای گروه جن و انس، آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از دیدار این روزتان به شما هشدار دهند؟ و چون خداوند سبحانه و تعالی تمام چیزها را به بهترین شکل خلق کرده است، لازم است که پیامبر جنیان از پیامبر انسان‌ها احکام شرعی را دریافت کند؛ زیرا در نظام عالم طفره به معنای عدم رعایت سلسله مراتب نظام هستی و جهش وجود ندارد و خلاصه‌ی بحث این است که تمام جنیان با تمامی مراتب و اطوار خود، احکام را از پیامبر انسان‌ها (نبی اکرم) دریافت می‌کنند، همان‌طور که سایر موجودات نیز همین‌گونه هستند؛ زیرا او بر تمام موجودات مبعوث شده است. خداوند می‌فرماید: (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ، لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا) ^۳ یعنی

۱- جن: ۲۹

۲- أنعام: ۱۳۰

۳- فرقان: ۱

بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده‌ی خود، فرقان [کتاب جداسازنده‌ی حق از باطل] را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد و طبرسی در «مجمع البیان» می‌گوید: هیچ نبی دیگری بر جن مبعوث نشده است و این ادعا بعید نیست و آیه‌ای که به نقل از جنیان نصیبین آمده که (إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا يَنْ يَدِينَهُ)^۱ یعنی ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق‌کننده‌ی [کتاب‌های] پیش از خود است، به این معنا نیست که موسی عَلَيْهِ السَّلَام پیامبری برای آنها بود؛ زیرا انسان‌ها نیز همه بر اساس شریعت موسی عَلَيْهِ السَّلَام عمل می‌کردند، پیش از آنکه آن شریعت نسخ شود و موسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز فقط بر بنی اسرائیل مبعوث شده بود و جن نیز بر اساس شریعت او عمل می‌کردند، ولی جز شریعت عمومی، پیامبر دیگری برای آنها نبود و به طور کلی، پیامبر جنیان در هر زمان و مکان از پیامبر ما صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مدد می‌گرفته است، خواه قبل و خواه بعد از وجود آدم عَلَيْهِ السَّلَام و خلاصه اینکه خداوند سبحانه و تعالی به سوی آنها پیامبرانی فرستاده و آنها را به اصول و فروع مکلف کرده است، اما اصول، پس آنها مکلف به مواردی هستند که انسان نیز مکلف است، از جمله اعتقاد

به توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد و احکام و مراحل آن مانند نشر، حشر، حساب، میزان، صراط، بهشت و جهنم، الا اینکه تکلیف آنها در این اعتقادات به صورت تبعی است. پس انسان‌ها اعتقادشان بر اساس اصول و عقول است و جنیان اعتقادشان به قشور و صفات است و به همین دلیل، بهشت آنها حظائر است که از شعاع بهشت انسان‌هاست و آتش آنها نیز حظائر است که سایه‌ای از آتش‌هایی است که برای انسان‌ها آماده شده است. پس شناخت آنها از توحید فرع شناخت انسان‌ها است و همچنین شناخت آنها از ارکان توحید و مظاهر آن، حاملان، ابواب و خزانه‌داران آن و از آنجا که آنها مکلف به اعتقاد به این اصول هستند، ادیان و مذاهب آنها بر اساس اختلاف‌های آنها در اعتقادات متفاوت است، پس در میان آنها یهودی، مسیحی، زدیق، بت‌پرست، ناصبی و کسانی که فضائل اهل بیت علیهم السلام را انکار می‌کنند، وجود دارند و اشاره می‌کند به آنچه که ذکر کردیم این آیه از قول آنها که می‌گویند: (إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ) یعنی ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی علیه السلام نازل شده است، که دلالت واضحی بر یهودی بودن آنها دارد. در تفسیر علی بن ابراهیم گفته شده که جن از نسل جان

هستند و در آنها مؤمن و کافر، یهودی و مسیحی وجود دارد و ادیان آنها متفاوت است و این اختلاف به خاطر تفاوتی است که در عقاید آنها در توحید، نبوت و ولایت وجود دارد. و اما تکلیف آنها در فروع مشابه تکلیف انسانها است، اما احکام فروع آنها به حسب اختلاف موضوعات متفاوت است، همان طور که در انسانها نیز زمانی که موضوع مختلف شود، احکام متفاوت خواهد بود. به عنوان مثال، احکام نماز واجب بر انسان در حالت حضر، سفر، خوف، بیماری و دیگر حالات جاری بر او متفاوت است و علم به جزئیات این مسائل تنها برای کسی ممکن است که خداوند آفرینش آسمانها و زمین و آفرینش خود را به او نشان داده باشد. به همین دلیل می بینید که هوا و آتش به این ده نوع نجاسات نجس نمی شوند و تو با دلالت اخبار و آیات دانستی که جن از آتش و سموم خلق شده اند، بنابراین باید با این نجاسات نجس نشوند. به همین ترتیب، طهارت‌ها؛ زیرا آن فقط برای اجسام کثیف است و جنیان اجسامی لطیف دارند، بنابراین احکام طهارت و نجاستی که برای انسانها وجود دارد بر آنها جاری نمی شود بلکه برای آنها طهارت و نجاستی وجود دارد غیر از آنچه در انسانهاست. البته نجاست کفر در آنها جاری می شود و آنها را نجس

می‌کند، مانند انسان‌ها. به همین خاطر به نوع مسأله اشاره و جزئیات آن را استخراج کرده‌ام. پس همانا ما اصول را به شما القاء می‌کنیم و بر شماست تقریر و اینکه احکام جزئیات را استخراج کنید.

اصناف جن

اصناف جن بسیار زیاد است و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که إن الإنس عشر الجن و هم أنواع لا تحصى^۱، یعنی انسان‌ها یک دهم جنیان هستند و جن‌ها انواعی دارند که قابل شمارش نیستند و در کتاب «عجائب المخلوقات» آمده است که خداوند جن‌ها را برای سلیمان بن داوود علیه السلام مسخر کرد. پس جن‌ها و شیاطین از غارها و میان کوه‌ها و تپه‌ها و بیابان‌ها و آبادی‌ها بیرون آمدند در حالی که می‌گفتند: «لبیک لبیک» و فرشتگان آنها را به سوی سلیمان راندند، مانند چوپانی که گله‌اش را هدایت می‌کند، تا در آن روز چهارصد و بیست فرقه از جن را برای سلیمان جمع‌آوری کردند. به طور کلی اصناف جن بسیار و انواع آنها بی‌شمار است. در اینجا به برخی از نام‌های اجناس آنها که از شیخ ما، استاد و سید ما^۲ نقل شده است، اشاره می‌کنم ... برخی از این اصناف عبارت‌اند از: شیصبان، ساجیا، ذریا، مسمار، دیهش، زوبعة، زیفة، صبضار، سمدون، صعصعة، قیراط، رباح، سلاهب، اصعر، سلهاب، مذهب، عمر، منسوبة، الرها، هصهط، بهرام، طایوس، سهیل، قابوس، زمار، فروه، فره، سرباط، قاطرس، رهار، عافر، عسرج، عصیطح، نهرس، نهروس، البطهر، مهلب،

۱ - مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۱۸ (با اندکی اختلاف در الفاظ).

۲ - مراد سید کاظم رشتی از شیخ ما و استاد ما، شیخ احمد احسانی است.

مهبل، الحارب، الحویرب، عیص، الحریص، الهرسم، بهرز، نعمان، لصیق، عریس، عوش، طهار، فرطس، السامر، الهائم، لاقیس، بهیم، الهام، عیص، غفسه، الاقبض، هامة بن الاقبض، یلدون، دفلیس، الخطاب، شبر، عادیس، سلیمان، قیداس، بشر، علیس، فوة، کیده، طرقة، یمه، رفه، شقیقه، قلنا، سرحوب و دیگر نام‌ها. این نام‌ها بسیارند و ممکن است تعداد هر جنس از آنها شمارش نشود، مگر آن که خداوند آفرینش آسمان‌ها و زمین را به کسی نشان داده و آنها را اعضاء به معنای بازوها در آفرینش خود قرار داده باشد^۱ و فرمایش مولای ما، امام صادق علیه السلام که فرموده است: «إن الإنس عشر الجن» (انسان‌ها یک دهم جنیان هستند) به اعتبار مرتبه است؛ زیرا نسبت جن به انسان مانند نسبت ده‌ها به یک‌ها است، وگرنه از نظر تعداد، جن‌ها بسیار زیاد و غیرقابل شمارش هستند ... جن‌ها همچنین دارای مراتب متفاوتی بر اساس ظواهر خود و امور عرضی غیرذاتی هستند، مانند هوا که در مقام ذات و حقیقت خود گرم و مرطوب است، اما اگر به عوارض بیرونی توجه کنیم، هوا به اقسام مختلف جنوب، شمال، صبا و دبور (انواع باده‌ها) تقسیم می‌شود که اولی

۱ - مراد محمد و آل محمد علیهم السلام اند؛ چنانکه در برخی از ادعیه‌ی ماه رجب در شأن آنها چنین وارد شده است: فجعلتهم معادن لكللماتك و أركاننا لتوحيدك ... يعرفك بها من عرفك لا فرق بينك وبينها إلا أنهم عبادك و خلقك فتقها و رتقها بيدك، بدوها منك و عودها إليك أعضاد و أشهاد و مناة و أذواد إلخ (طوسی، مصباح المتجهد، ص ۸۰۳ - ۸۰۴).

گرم و مرطوب، دومی سرد و خشک، سومی سرد و مرطوب و چهارمی گرم و خشک است، هرچند طبیعت هوا یکی است و مزاج آن متعدد نیست و این کیفیات به خاطر نواحی و جهات خارجی به آن ملحق می‌شود، همچنین جن‌ها نیز که لطیف‌تر از هوا هستند، تحت تأثیر شرایط مختلف قرار می‌گیرند و به حسب عوارض خارجی دچار حالات متفاوتی می‌شوند؛ چنانکه زمانی که از امام صادق علیه السلام سؤال کردند که چطور شیاطین به آسمان صعود می‌کنند، در حالی که آنها در خلقت و کثافت شبیه انسان‌ها هستند؟ و برای سلیمان بن داوود علیه السلام بناهایی می‌ساختند که برای فرزندان آدم ممکن نبود، او پاسخ داد: سلیمان آنها را غلیظ کرد همان طور که آنها را تسخیر فرمود و الا آنها موجودات رقیقی هستند و به خاطر لطافت خود می‌توانند صعود کنند و غذای شان دم به خود کشیدن و نفس زدن است^۱ و دلیل بر این مطلب صعود آنها به آسمان برای استراق سمع است و جسم کثیف نمی‌تواند به آسمان صعود کند مگر با نردبان یا با عوارض مختلف. پس بعضی از جن‌ها سمت هوا بر آنها غلبه می‌کند و در آنجا سکونت می‌کنند، برخی دیگر سمت آب بر آنها غلبه می‌کند و در آب زندگی می‌کنند و

۱ - طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۸۱ و در برخی منابع چنین آمده است: غذائهم النسیم.

برخی دیگر تحت تأثیر سمت خاک قرار گرفته و در خاک سکونت می‌کنند. همچنین گفته می‌شود که آنها دارای اصنافی هستند چنانکه برخی از آنها در کوره‌ی آتش زندگی می‌کنند، همان گونه که مقتضی اصل وجودشان است، برخی دیگر در هوا به دلیل رطوبت، و برخی دیگر در آب و خاک به همین ترتیب و روایات زیادی به این موضوع دلالت دارند از آن جمله روایتی است که علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت کرده که وقتی سلیمان با فالیحا ازدواج کرد، از او پسری متولد شد که او را دوست می‌داشت - تا آنجا که گفته است - او به جن‌ها گفت: آیا راهی برای نجات او از مرگ دارید؟ یکی از جن‌ها گفت: من او را زیر چشمه‌ی آفتاب در مشرق می‌گذارم. سلیمان گفت: ملک الموت (فرشته‌ی مرگ) می‌تواند از مشرق تا مغرب برود. یکی دیگر گفت: من او را در زمین هفتم می‌گذارم. سلیمان پاسخ داد: ملک الموت می‌تواند به آنجا برسد. دیگری گفت: من او را در ابر و هوا می‌گذارم. پس او را بالا برد و بر ابرها قرار داد. پس ملک الموت آمد و روح او را در ابر قبض کرد و جسدش بر روی تخت سلیمان افتاد *إلحدیث*.^۱ همچنین جن‌ها از نظر دیگر دارای اجناس و اصناف

مختلفی هستند، به ویژه از نظر تکلیف و علم. به طور اجمالی می‌توان آنها را به سه نوع و با نظری دقیق‌تر می‌توان آنها را به پنج نوع تقسیم کرد.

اجمالاً چنانکه در بحارالانوار از خصال نقل شده است، امام صادق علیه السلام فرمود: جن‌ها بر سه نوع اند:

بخشی با فرشتگان اند، بخشی در هوا پرواز می‌کنند و بخشی از آنها سگ‌ها و مارها هستند.

بخش اول مطیع خداوند هستند و احکام فرشتگان بر آنها جاری می‌شود و به آنها مشابعت دارند. این دسته از جنیان بدون حساب به بهشت وارد می‌شوند و اراده و میلی از خود ندارند.

بخش دوم جنیانی هستند که عمل صالح و سیئه را با یکدیگر مخلوط کرده‌اند (هم طاعت پروردگار کرده‌اند و هم مرتکب اعمال تباه شده‌اند) و امید است که خداوند توبه‌ی آنها را بپذیرد.

بخش سوم اهل معاصی و گناهان هستند که از آنها به سگ‌ها و مارها تعبیر شده است. پس سگ‌ها دشمنان اهل بیت علیهم السلام هستند؛ زیرا اهل بیت علیهم السلام در این دنیا غریب‌اند و سگ با غریبه‌ها دشمنی می‌کند. مارها نیز نمایانگر فرقه‌های مختلف و منحرف هستند و از آنجا که

جن‌ها به خاطر لطافت بدنشان، در این دنیا به شکل اعمال‌شان ظاهر می‌شوند؛ بنابراین جنیان کافر به شکل سگ‌ها و مارها و امثال آن با صورت‌های شیطانی هستند. جنیانی که مؤمن کامل اند به ملائکه متصل هستند، علوم و معارف را از آنها تلقی می‌کنند، به آنها انس می‌گیرند و در مشکلات از آنها کمک می‌گیرند و شامل این آیه از قرآن می‌شوند (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَرَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ)* (نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ) یعنی در حقیقت کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند: «هان، بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید. در زندگی دنیا و در آخرت دوستان تان ماییم. جنیانی که مؤمنان ناقص و از گناهکاران هستند، در هوا پرواز می‌کنند و تحت تأثیر شرایط و فضای اطراف خود قرار می‌گیرند، اما دل‌های آنها به ولایت آل‌الله متصل است. آنها شیعیان گناهکاراند و امید هست که خداوند توبه‌ی آنها را قبول کند.

اما تقسیم دقیق‌تر آنها چنان است که در خصال از

پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که فرمود: خداوند جن را پنج صنف خلق کرده است: مارها، عقرب‌ها، حشرات زمین، پروازکنندگان در هوا و صنف پنجم مانند بنی آدم‌اند که دارای حساب و عقاب هستند.^۱ تأویل روایت مزبور چنان است که مراد از مارها رؤسای باطل از جن‌ها هستند، به دلیل استمرار افعال ناپسندشان و منشعب شدن آنها از سایه‌ی پدر شرور و بدی‌ها، همو که با ظلمت خود زمان را پر کرده است. آنها پیروان خود را با سمی مرگبار سیراب می‌کنند تا آنها را از حیات ابدی که ایمان و نجات است، محروم کنند. عقرب‌ها پیروان مارها هستند در بدی و آنها اهل خاک هستند، به این معنی که به زمین چسبیده‌اند همان‌طور که در قرآن آمده: (وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْتَهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ)^۲ یعنی واگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله‌ی آن [آیات] بالا می‌بردیم، اما او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. حشرات زمین افراد مستضعفی هستند که چاره‌جویی نتوانند و راهی نیابند. زندگی آنها وابسته به تصادف است و روح آنها با جسم‌شان ترکیب شده است. به همین دلیل، اگر سر حشره‌ای قطع

۱ - روایت مزبور در کتاب خصال یافت نشد، ولی مجلسی، آن را در بحارالانوار (ج ۸۷، ص ۲۲۴) آورده است.

۲ - أعراف: ۱۷۶

شود، دم آن برای مدتی به حرکت ادامه می‌دهد، در حالی که روح حیوانات از اجساد آنها جداست. مستضعفین زندگی باطنی و قلبی ندارند و تمایز حقیقی ندارند و دارای قوه‌ی تشخیص و تمییز نیستند تا آنکه اهل تکلیف به شمار آیند. حیات‌شان عرضی و صوری است نه حقیقی و معنوی مانند حشرات. پروازکنندگان در هوا گروهی از کامل‌ترین و بالغ‌ترین جنیان و کسانی هستند که از عالم خاک رفعت جسته و از آلودگی‌های زمینی به دور و با ملائکه در ارتباط هستند. آنها به مقام حیات ابدی و بقا دست یافته‌اند و بدون حساب به بهشت وارد می‌شوند. مراد از کسانی که مانند بنی‌آدم هستند نیز آن دسته از جنیانی هستند که در ظهور معرفت و قدرت مشاعر و تعلق تکلیف به آنها در این دنیا مانند انسان هستند. آنها کسانی هستند که اعمال صالح و سیئه را با هم مخلوط کرده‌اند و بر آنها حساب و کتاب هست؛ چنانکه قرآن می‌فرماید: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ)* (وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)^۱ یعنی پس هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه‌ی] آن را خواهد دید و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه‌ی] آن را خواهد دید. مارها و عقرب‌ها کسانی هستند که بدون حساب وارد آتش

می شوند، زیرا وزن و حساب برای آنهاست که اعمال نیک و بد را با هم آمیخته اند. همچنین انواع دیگری از جن وجود دارد که به دسته های مختلفی تقسیم می شوند. از آن جمله غول است. این نوع از جن به مسافران حمله می کند و به اشکال و لباس های مختلف در می آید. گفته شده است که اگر جن بخواهد از آسمان شنود کند، با شهاب های آتشین مواجه می شود. برخی از آنها می سوزند، برخی به دریا می افتند و تمساح می شوند و برخی به خشکی می افتند و غول می شوند. نوع دیگری از آن سعلاة است. این نوع جن به غیر از غول است و بیشتر در دشت ها یافت می شود. اگر انسانی را بیابد، او را به رقص درمی آورد و با او بازی می کند، مانند گربه که با موش بازی کند و چه بسا گرگ او را شکار می کند و می خورد، او فریاد می زند و می گوید: «کمک کنید که گرگ مرا خورده است» و ممکن است بگوید: «هر کس مرا نجات دهد، به او صد دینار می دهم»، ولی مردم می دانند که این سخنان از طرف سعلاة است و هیچ کس نمی تواند او را نجات دهد و گرگ او را می خورد. نوع دیگر از جن غدار است که در اطراف یمن و شمال مصر یافت می شود. او دارای قضیبه شبیه به شاخ گاو است و انسان را می کشد. دلّهات نوعی دیگر از جن است که در جزایر

دریاها یافت می‌شود و به شکل انسانی است که بر روی شتر نشسته، گوشت انسان‌هایی را که دریا آنها را به ساحل می‌افکند، می‌خورد. برخی گفته‌اند دیده شده که دل‌هات به کشتی در دریا حمله کرده و خواسته آنها را بگیرد، ولی آنها با او جنگیده‌اند و او فریادی کشیده چنانکه آنها به رو افتاده‌اند و سپس آنها را گرفته است. نوع دیگر از جن شق است که صورتش شبیه نیمی از انسان است و در سفرها برای انسان‌ها ظاهر می‌شود. خلاصه آنکه انواع آنها بسیار زیاد و گونه‌های آنها فراوان است و آنچه ذکر کردیم، تنها بخشی از آن چیزهاست که به ما رسیده است.

تشکیل جن به اشکال مختلف

بدون شک جن‌ها به اشکال مختلف درمی‌آیند؛ زیرا آنها اجسام لطیف و غیرجامدی هستند و به همین دلیل می‌توانند به هر شکلی که بخواهند، درآیند. روح حاکم بر آنها می‌تواند آنها را به هر شکلی که بخواهند، تشکیل دهد، اما انسان که از خاک خلق شده است، به دلیل غلبه‌ی خشکی، نمی‌تواند به اشکال مختلف درآید ... به همین دلیل، اهل منطق جن را به عنوان جسمی ناری تعریف کرده‌اند که به اشکال مختلف درمی‌آید، حتی به صورت سگ و خوک و این تعریف هرچند تعریف به رسم است و کاشف از حقیقت آنها نیست (از آن رو که تعریف به حدّ نیست) ولی یک رسم یا نام جامع است... و هر چند که ما گفتیم جن‌ها می‌توانند به هر شکلی تجسم یابند و به هر صورتی تبدیل شوند، اما آنها نمی‌توانند به شکل انبیا و اوصیای الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تجسم یابند، نه در بیداری و نه در خواب و بر خداوند واجب است که آنها را تکذیب کند و دروغ آنها را روشن سازد، چرا که خداوند هیچ دروغگویی را تصدیق نمی‌کند و به این دلیل که خداوند، خلاق را برای هدایت آنها خلق کرده، نه اینکه سبب گمراهی آنها باشد. او از آنچه می‌پندارند برتر و والاتر است و توضیح این کلمه

طولانی است و دل برای بیان آن خسته است.

غذای جن استشاق نسیم است و اما هنگامی که به صورت‌های مختلف ظاهر می‌شوند، غذای آنها به مقتضای مقام آن صورت است ... در بحارالانوار از وهب نقل شده که از او پرسیدند: آیا جن‌ها غذا می‌خورند، می‌میرند یا زناشویی می‌کنند؟ او گفت: آنها اجناس مختلفی هستند. اما خالص جن‌ها، بخار هستند و نه غذا می‌خورند و نه می‌نوشند و نه می‌میرند و نه توالد و تناسل می‌کنند و برخی از آنها جن‌هایی مانند سعادلی و غول‌اند که می‌خورند و می‌نوشند و زناشویی می‌کنند و می‌میرند. من می‌گویم مقصود او این است که آنها مانند آدم‌ها غذا نمی‌خورند و نمی‌نوشند و نمی‌میرند و توالد و تناسل نمی‌کنند و الا آنها نیز به سنخ خود می‌خورند و می‌نوشند و زناشویی می‌کنند به دلیل اخبار زیادی که دلالت بر اثبات این امور برای آنها دارد و در برخی از احادیث آمده است که آنها نزد رسول خدا ﷺ آمدند و خواستند تا آن حضرت (در مقام تشریح) چیزی از غذا برای آنها بگذارد، پس رسول خدا ﷺ برای آنها روث (فضولات اسب و الاغ) و استخوان‌ها را قرار داد. بنابراین به‌طور کلی، آنها نیز مطابق خلقت‌شان خوردن، آشامیدن و زاد و ولد دارند و اگر به

صورت انسانی ظاهر شوند، با انسان‌ها ازدواج می‌کنند و صاحب فرزند می‌شوند. آیا نشنیده‌اید که مادر بلقیس جنی بود و از این قبیل مثال‌ها بسیار است؟ همچنین آنها اگر به صورت انسان یا حیوان ظاهر شوند، می‌میرند و کشته می‌شوند، اما اگر بر صورت حقیقی خود باشند، احکام حیوانات - که طبیعت خاک بر آنها غلبه دارد - بر آنها جاری نمی‌شود. آیا نمی‌بینید که هوای خالص تحت تأثیر آب، زمین و موجودات متولد از آنها قرار نمی‌گیرد؟ همچنین آتش. بنابراین اگر جن‌ها از شعله‌ی آتش خلق شده باشند، چگونه ممکن است احکام اهل زمین از نظر خوراک، نوشیدنی، زندگی و مرگ بر آنها جاری شود؟

همچنین در پاسخ سائل سلمه اللہ تعالی که پرسیده است: مدت عمر جن‌ها چقدر است؟ سلوک آنها با انسان‌ها چگونه است؟ و پایان کار آنها به کجا می‌انجامد؟ آیا در بهشت خواهند بود یا در آتش؟ نهایت ترقی آنها چیست؟ و فایده‌ی خلقت و آفرینش آنها چیست؟ می‌گوییم: عمر جن‌ها طولانی است؛ زیرا مقتضی فساد در آنها وجود ندارد و عناصر جهان گون و فساد در آنها به یکدیگر آمیخته نشده است. چگونه چنین باشد و حال آنکه آنها از شعله‌ی آتش خلق شده‌اند و شعله، خالص است. عمر آنها به هزار

سال و دو هزار سال و حتی بیشتر می‌رسد، زیرا مقتضی این امر موجود است و موانع از میان رفته است. خداوند متعال اراده کرده است که امور جهان بر اساس علل و اسباب خود جریان یابد و اگر علل و اسباب خارجی دیگر وجود نداشته باشد، مرگ آنها به تأخیر می‌افتد تا زمانی که در صورت دمیده شود.

درباره‌ی نحوه‌ی سلوک جن‌ها با انسان باید گفت که آنها در ذات و حقیقت خود، خدمتگزاران انسان هستند؛ زیرا از شعاع نور انسان خلق شده‌اند، اما در مقام تنزل انسان، مؤمنان آنها مطیع انسان هستند، اما کافران متمرّد، دشمنان انسان هستند و به آزار و اذیت انسان‌ها می‌پردازند و منتظر فرصت‌های مناسب برای آسیب رساندن به آنها هستند، اما خداوند متعال آنها را با لجام منع کنترل کرده و آنها را از آسیب رساندن به انسان‌ها منع کرده است و فرشتگانی را در اطراف انسان‌ها قرار داده که از پیش و پس آنها را حفظ می‌کنند و آنها را از شر جن‌ها و آزار آنها محافظت می‌نمایند. این حفاظت شامل انسان‌های مؤمن و کافر می‌شود؛ مؤمنان برای تکمیل نعمت و کافران برای تمام کردن حجت بر آنها و برای تحقق کید و مکر خدا با آنها؛ چنانکه خداوند

متعال در قرآن می فرماید: (وَأَمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ)^۱ یعنی وبه آنان مهلت می دهیم که تدبیر من استوار است و برای تمام شدن سخن خداوند آنجا که فرمود: (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلَّى هُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَّا نُؤْمِلُ لِمَ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ)^۲ یعنی و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست. ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند و [آن گاه] عذابی خفت آور خواهند داشت و اگر خداوند جن ها را از مؤمنان دفع نمی کرد، آنها را هلاک می کردند. به همین خاطر مولایمان حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشريف در توفیق خود به شیخ مفید رحمته الله عليه فرموده است: ما شما را به حال خود رها نمی کنیم و از یاد شما غافل نیستیم و اگر چنین بود، طوفان شما را نابود کرده بود و دشمنان شما را احاطه می کردند. این دشمنان شامل تمام دشمنان اعم از جن و انس است و این همان حجاب بزرگ خداوند است چنانکه در «بحارالانوار» از «علل الشرائع» نقل شده که امام باقر عجل الله تعالی فرجه الشريف فرمود که امیرالمؤمنین عجل الله تعالی فرجه الشريف فرمود: هنگامی که خداوند متعال اراده کرد که خلقی به دست خود بیافریند، این بعد از گذشت هفت هزار سال از خلق جن و

۱ - أعراف: ۱۸۳

۲ - آل عمران: ۱۷۸

نسناس بود. وقتی که خداوند قصد نمود آدم را برای تدبیر و تقدیر خود خلق کند، آسمان‌ها را گشود و به ملائکه فرمود: به اهل زمین از خلق من، جن و نسناس بنگرید. وقتی آنها دیدند که ایشان چه معاصی و خونریزی‌ها و فسادی در زمین می‌کنند، چنین امری بر آنها بزرگ آمد و بر اهل زمین افسوس خوردند و نتوانستند بر خشم خود غالب شوند را پس گفتند: ای رب ما، تو عزیز و قادر و جبار و قاهر و عظیم‌الشان هستی و ایشان خلق ضعیف و ذلیل تو و در زمین تو هستند، در قبضه‌ی تو می‌چرخند و از روزی تو و از عافیت تو بهره‌مندند و در عین حال تو را نافرمانی می‌کنند و تو از آنها خشمگین نمی‌شوی و انتقام نمی‌کشی به خاطر این گناهان عظیم که از آنها می‌شنوی و می‌بینی و این حالت بر ما سنگین و تحملش بر ما دشوار است. وقتی خداوند متعال این سخنان را از ملائکه شنید، فرمود: «من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم که حجتی باشد در زمین من بر خلق من». ملائکه گفتند: پاک و منزهی، آیا در آنجا کسی را قرار می‌دهی که فساد کند و خون‌ها بریزد، در حالی که ما تو را تسبیح می‌گوییم و تقدیس می‌کنیم؟ خداوند فرمود: ای ملائکه! من می‌دانم آن چه شما نمی‌دانید. من می‌خواهم به دست خود خلقی بیافرینم، نسل آنها را انبیاء

مرسلین و عباد صالحین و ائمه‌ی هدایتگر قرار دهم، آنها را خلفای خویش بر خلقم در زمینم قرار دهم تا خلق را از معاصی بازدارند و عذاب من را به آنها هشدار دهند و آنها را به اطاعت من هدایت کنند، و راه‌های من را به آنها نشان دهند و آنها را حجتی برای خویش قرار می‌دهم و زمین را از نسناس پاک می‌کنم و جنیان عصیانگر را از خلق خود و برگزیده گان بیرون می‌کنم و آنها را در هوا و اقطار زمین ساکن می‌گردانم به گونه‌ای که در مجاورت نسل آفریده‌هایم و در کنار آنها نباشند و بین جن‌ها و خلقم حجابی قرار می‌دهم تا فرزندان و نسل‌های خلق جن‌ها را نبینند و با آنها مانوس نشوند و با آنها معاشرت و همنشینی نکنند ... پس خداوند متعال آنها را منع کرده و بین جن‌ها و انسان‌ها حجابی قرار داده است، به طوری که آنها جز در زمانی که حجاب برداشته شده و درب باز شود، قدرتی بر انسان پیدا نمی‌کنند و در آن زمان آنچه می‌توانند را علیه انسان به کار می‌گیرند ولی خداوند کید و مکرشان را باطل می‌سازد، سلطان‌شان را می‌کشد و زمین را از آلودگی‌های آنها پاک می‌کند. این امر در آخر رجعت‌ها و در زمان ظهور آیه‌ی (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ)^۱

یعنی سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و سرزمین [بهشت] را به ما میراث داد، اتفاق می‌افتد و ما این مسأله را به‌طور کامل در آنچه درباره‌ی رجعت نوشته‌ایم توضیح و شرح داده‌ایم، بنابراین هر کس خواهان تحقیق بیشتر و آگاهی از نکات دقیق‌تر است، می‌تواند به آنجا مراجعه کند.

در مورد سرنوشت جن‌ها در بهشت و جهنم، بدان که وقتی از این دنیا می‌روند، نمی‌توانند از این دسته‌بندی خارج شوند که یا مطیع هستند یا عاصی و عاصیان نیز نمی‌توانند از این دسته‌بندی خارج شوند که گناه ایشان یا تنها در اعتقادات است یا در اعمال. آنها که مطیع‌اند اگر در حالتی که خداوند از آنها راضی است بمیرید، از اهل بهشت خواهند بود. حال این افراد مانند انسان‌ها نیست که تنها در زمان مرگ رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را ببینند، بلکه در صورتی که در گناهان غرق نشوند، می‌توانند به حضور امام علیه السلام برسند و او را ببینند. بلکه حتی رسول الله و سایر ائمه علیهم السلام را هم می‌بینند وقتی که لباس اهل این دنیا - از سنخ اجسام عالم اول - را بر تن کنند و به‌طور کلی، مؤمنان جن در موضوع ارتباط و دیدار با معصومین علیهم السلام بیشتر از انسان‌ها بهره‌مند هستند، هرچند در

شناخت و درک مقامات آنها از انسان‌ها کمترند. جنیان نیز هنگام مرگ معصومین علیهم‌السلام را می‌بینند، مانند انسان‌های مؤمنان، اما آنچه که از مقام عظمت و جلال آنها برای انسان‌ها ظاهر می‌شود، برای جن‌ها به صورت بسیار ناچیز و کم‌رنگ نمایان می‌شود. با وجود این آنها در حال شادی و خوشحالی هستند تا زمانی که وارد قبر می‌شوند و رومان فتان القبور نزد آنها می‌آید و اعمال‌شان را به آنها یادآوری می‌کند و آنها را در گردن‌شان می‌گذارد و هرچند در قرآن آمده است (وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْتَهُ طَيْرَهُ فِي عُنُقِهِ)^۱، یعنی و کارنامه‌ی هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم، اما حکمتی که در این الزام وجود دارد برای همه‌ی مکلفان ثابت و جاری است. پس بعد از خارج شدن رومان فتان القبور، دو فرشته به سراغ آنها می‌آیند و از اعتقادات آنها پرسش می‌کنند، جز آنکه فرشتگانی که نزد جن‌ها می‌روند با آنها که نزد انسان‌ها می‌روند، متفاوت هستند. همچنین ملک الموتی که روح جن را می‌گیرد نیز با آنکه روح انسان را می‌گیرد، متفاوت است. در نهایت وقتی که از سؤال فارغ شدند، روح‌های آنها بدون اجسادشان به بهشت منتقل می‌شوند. این بهشت از بهشت‌های اصلی برزخی نیست،

بلکه شعاعی از بهشت‌های اصلی است که به آنها حظائر گفته می‌شود. آنجا محل اقامت آنها تا زمان ظهور دولت حق است، آنگاه مانند انسان‌ها بازمی‌گردند؛ زیرا مقتضی وجود دارد و مانع رفع می‌شود.

کیفیت نهایت ترقی جنیان

ترقی جنیان را نهائیتی نیست؛ زیرا خداوند آنها را برای یک زندگی ابدی آفریده است نه برای فنا و نابودی و جز این نیست که مرگ، تنها آنها را از خانه‌ای به خانه‌ی دیگری منتقل می‌کند به منظور ترقی و به کمال رساندن آنها؛ زیرا ساکن ماندن در عالم امکان محال است و بقاء بدون ترقی محال دیگری است و به این دلیل که خداوند متعال اختیار نمی‌کند و بر نمی‌گزیند چیزی را جز آنکه آن حالت کامل‌تر است. به همین دلیل، ترقیات آنها هرگز به حدی نمی‌رسد که متوقف شود. آیا نشنیده‌اید که بر اساس ضروریات اسلام، بهشت و جهنم هرگز فنا نمی‌یابند؟ هر چه زمان طولانی‌تر شود، نعمت‌ها و عذاب‌های اهل آنها نیز بیشتر می‌شود. پس چگونه می‌توان از توقف و عدم ترقی صحبت کرد؟ بنابراین به طور کلی، ترقی آنها هیچ‌گونه پایانی ندارد و باید بدانید که جن‌ها هرگز نمی‌توانند به مقام انسان‌ها در هیچ حالتی برسند، حتی به جزئی از یکصد هزارم از مقام انسان‌ها. این امر به دلیل ناتوانی شعاع در رسیدن به مقام منیر و فرع در رسیدن به رتبه اصل است. درست است که آنها به ترقی بی‌نهایت می‌رسند، اما در مرتبه‌ی خود می‌مانند. خداوند فرموده است: (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ

مَعْلُومٌ^۱، یعنی و هیچ يك از ما [فرشتگان] نیست مگر [اینکه] برای او [مقام و] مرتبه‌ای معین است، بنابراین امکان ترقی در سلسله‌ی طولی غیرممکن است، و گرنه جایز خواهد بود که ممکن الوجود هم واجب الوجود شود. در نتیجه، جن‌ها در مقام خود بدون پایان و حد ترقی می‌کنند و انسان‌ها نیز در مقام خود، و حقیقت انبیا در مقام خود و حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله در مقام خود قرار دارند.

فایده‌ی آفرینش جن

فایده‌ی خلقت و آفرینش جن به وضوح در این آیه آمده است: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)^۱ یعنی و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند. همچنین در زیارت آمده است خلق الجن و الإنس لعبادته، أراد من عباده عبادته، فشقى وسعيد، شقى من خالفكم وسعد من أطاعكم^۲، یعنی جن و انس برای عبادت خلق شده‌اند، خداوند از بندگانش عبادتش را خواسته است، پس جن و انس گروهی از آنها بدبخت و برخی از ایشان سعادت‌مند هستند، بدبخت کسی است که با محمد و آل محمد عليهم السلام مخالفت کند و سعادت‌مند کسی است که از آنها پیروی نماید. بنابراین فایده در خلقت هر چیزی همین است. این امر منافاتی ندارد با اینکه چیزی تابع شیء دیگری یا متبوع باشد، فرع یا اصل، دال یا مدلول، لازم یا ملزوم و متمم یا مکمل باشد. خداوند هر چیزی را برای طاعت و عبادت خود خلق کرده تا موجودات به مقام قرب و نجوای او برسند تا به این سبب لطف و کرمش را آشکار سازد، جز آنکه بعضی از موجودات اصل و بعضی فرع هستند. اینکه گفته شده که غایت و فایده‌ی آفرینش انسان کامل است کلام

۱- ذاریات: ۵۶

۲- ابن طاووس، مصباح الزائر، ص ۴۳۲؛ ابن المشهدی، المزار، ص ۵۷۱

مجملی است. پس اگر مراد شما از انسان کامل حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله باشد، درست است و دلالت می‌کند بر آن تأویل آیه‌ی (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي)^۱ یعنی و تو را برای خود پروردم و نیز سخن خداوند متعال در این حدیث قدسی که خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي و خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَجْلِكَ^۲ و در حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی خلقت نور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است ... پس نور پیامبر صلی الله علیه و آله هزار سال در حال غش بود و هنگامی که به هوش آمد، خداوند به او وحی فرستاد که تو محبوب و مراد من هستی، و من تو را برای خود خلق کرده‌ام و همه‌ی مخلوقات را برای تو آفریده‌ام ... و به طور کلی، این امر کاملاً واضح است و اجماع مسلمانان بر آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غایت وجود و علت آن است و اگر او نبود، هیچ چیز نه موجود می‌بود و نه مفقود، نه ظاهر و نه باطن، نه عالی و نه سافل و نه آسمانی بود و نه زمینی، نه خشکی و نه دریایی، نه غیبی و نه شهادتی، نه نوری و نه ظلمتی و نه تابعی و نه متبوعی و این معنی منافات ندارد

۱ - ذاریات: ۵۶

۲ - این حدیث در جوامع روایی امامیه و نیز اهل سنت نیامده است، تنها شیخ حرّ عاملی در الجواهر السنیه (ص ۷۱۰) به این عبارت که و جاء فی الأحادیث القدسیات الحدیث آن را نقل کرده است، نیز برخی از عرفا و مشایخ طریقت و هم برخی از حکما آن را نقل کرده‌اند از جمله شهاب‌الدین افلاکی در مناقب العارفین (ج ۲، ص ۸۷۱)، سید حیدر آملی در المقدمات من کتاب نص النصوص (ص ۳۰۴)، خوارزمی در شرح فصوص الحکم (ج ۲، ص ۶۰۵)، شاه داعی شیرازی در نسائم گلشن (ص ۱۷۶)، محمد بن محمود دهدار شیرازی در رسائل دهدار (ص ۶۷)، شیروانی در بستان السیاحة (ص ۲۷۹) و حاج ملا هادی سبزواری در اسرارالحکم (ص ۲۷۴، ۳۷۳).

که غیر آن حضرت، خلق دیگری نیز برای عبادت آفریده شده باشند، عبادتی که غایت آفرینش است، پس عبادت انبیا علیهم‌السلام تنها با اقرار و اعتراف به حقیقت محمدیه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خضوع و خشوع و انقیاد نسبت به آن محقق می‌شود. همچنین عبادت انسان نیز تنها با اعتراف به حقیقت محمدیه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و انبیا، علیهم‌السلام و خضوع و خشوع و خاکساری و تذلل نسبت به آنها و انقیاد در برابر ایشان و طاعت از آنها انجام می‌شود. پس اگر کسی در این زمینه کوتاهی کند، عبادت او ناقص خواهد بود و به تمامیت نخواهد رسید و در حقیقت خداوند را عبادت نکرده است؛ زیرا عبادت نمی‌باشد مگر بر همان وجهی که خداوند آن را مقرر داشته است^۱... جنیان یاور و کمک امام ظاهر در اجرای کارهای اویند زمانی که برای امام مثلاً اراده و مصلحتی در اماکن دور باشد مانند هند و چین، آنها را برای این منظور استخدام می‌کند و تو پیش از این شنیده‌ای که چگونه حضرت سلیمان علیه‌السلام از آنها استفاده می‌کرد و عجایب کارها را به کمک آنها انجام می‌داد. همچنین جن‌ها کمک‌کننده‌ی به شیعه‌اند و از آنها در برابر آسیب‌ها حمایت می‌کنند و منافعی را برای آنها به

۱ - به نظر می‌رسد که جناب سید کاظم رشتی قدس سره، ذیل عنوان «الفائدة من خلق الجن» به غرض خلقت جن پرداخته است و از اینجا به بعد است که به فواید وجود جن می‌پردازد و البته غرض غیر از فایده است.

ارمغان می آورند. من خود داستان طولانی ای دارم در مورد اینکه چگونه آنها آسیبی را از من دفع کردند و خیری به من رساندند، اما دوست ندارم در اینجا آن ماجرا را ذکر کنم تا پرده‌ی آبروی برخی از افراد شرور را برنیفکنم و خزی و عار آنان را آشکار نکنم و از خداوند استعانت می‌جویم و به او توکل کردم و در پنهان و آشکار و او برای من کافی و بهترین وکیل است.

پس به طور کلی وجود جن دارای بزرگ‌ترین فایده‌ها و نفع‌هاست، اما این موضوع اکنون در نظر مردم این زمان مستور و پوشیده است و زمانی که دولت حق مستقر شود و امام مستور غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف ظاهر گردد، فایده‌های آنها روشن می‌شود؛ زیرا آنها در آن زمان به چشم همه‌ی انسان‌ها ظاهر می‌شوند و در آن هنگام روشن می‌گردد که فایده‌ی آنها مانند فایده‌ی خلقت انسان است، اما هر یک در مقام خود. پس از این بیان روشن می‌شود که غایت در ایجاد اشیاء به‌ویژه جن و انس، تنها شناخت خداوند و یگانگی و توحید و عبادت اوست و بس و هر آنچه غیر از توحید و عبادت باشد، به آنها بازمی‌گردد.

علاج دفع آزار جن ها

و اما علاج دفع آزار جن ها دو چیز است:

اول این که از آنها ترسی، به این معنا که وقتی آنها را می بینی، در دل خود از آنها ترسی را راه ندهی؛ زیرا مقام و مرتبه ی آنها از تو پایین تر است و آنها هستند که محتاج تو و پیامبر تو ﷺ می باشند و تو از آنها داناتر و بیناتر به دین خود هستی و آنها از پرتو نور تو خلق شده اند. بنابراین، چه جایی برای ترس از آنها و تصویرشان وجود دارد؟ اگرچه تصویر آنها هولناک به نظر برسد، اما وقتی تو ثابت و محکم باشی و مقام و منزلت خود و مقام آنها را بشناسی، هول و هراس از تو دور می شود. حمد و سپاس از آن خداوندی که غم را از ما دور کرد، بی تردید پروردگار ما آمرزنده و حق شناس است.

دوم تلاوت قرآن، به ویژه آیه الکرسی و دعاهای مأثور از اهل بیت علیهم السلام که بسیاری از آنها در کتب ادعیه ی سید ابن طاووس و علامه ی مجلسی رحمتهما الله و عالمان دیگر امامی موجود است، پس به دنبال یافتن آن باش تا بیابی؛ زیرا من به اموری اشتغال دارم که فرصتی برای نوشتن آن ادعیه ندارم و نیز در این باره (برای دفع اذیت و آزار جنیان) عمل نما به این دستورالعمل که

خذ من القرآن ما شئت لما شئت یعنی از هر کجای قرآن که می‌خواهی بگیر، برای هر چه [هر منظوری و هر حاجتی] که می‌خواهی تا سلامت و ایمنی یابی از آزارهای جنیان و درود بر محمد و آل پاکش. من این رساله را روز چهارشنبه، بیست و یکم ماه رجب ۱۲۵۷، در هور، در حالی که عازم نجف و متوجه زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، به پایان رساندم (پایان رساله‌ی جنیه).

ما این رساله را به طور کامل آوردیم؛ زیرا شامل تحقیقات عالی و لبریز از معارفی بود که کسی از عالمان پیش از وی و نیز پس از او، مانند چنین رساله‌ای نخواهد نوشت و به مناسبت بحث (دفع اذیت و آزار جنیان) شایسته است در این مقام ذکر شود آنچه از اهل بیت علیهم السلام درباره‌ی دفع آزار جن‌ها روایت شده است.

الف: از آن جمله علامه محمدباقر مجلسی فرموده است: و از احراز مشهوری که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است، حرز معروف به حرز ابودجانیه انصاری برای دفع جن و چشم‌زخم است. ابودجانیه - که نام او سماک بن خرشه است - می‌گوید: به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کردم که من در بستر خوابیده بودم که صدایی جیرجیری مانند صدای آسیاب و وزوزی مانند صدای زنبورهای عسل شنیدم و نوری

مانند صاعقه مشاهده کردم. سرم را بلند کردم و دیدم سایه ای سیاه در حیاط خانه ام بزرگ و بلند می شود. پوستش را لمس کردم، مانند پوست خارپشت بود. سپس به طرف صورتم شراره هایی مانند شراره ی آتش پرتاب کرد. پس پیامبر ﷺ گفت: ای ابودجانہ، خانه ات را آباد کن. سپس دوات و کاغذی خواست و به علی ع دستور داد تا بنویسد: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هٰذَا كِتَابٌ مِنْ رَسُوْلِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اِلٰی مَنْ طَرَقَ الدَّارَ مِنَ الْعِمَارِ وَالزَّوَارِ اِلَّا طَارِقًا یَطْرُقُ بِخَيْرٍ اَمَّا بَعْدُ، فَاِنَّ لَنَا وَلَكُمْ فِی الْحَقِّ سَعَةً فَاِنْ یَكُنْ عَاشِقًا مَوْلِعًا اَوْ فَاجِرًا مَقْتَحِمًا فَهٰذَا كِتَابُ اللّٰهِ یَنْطِقُ عَلَیْنَا وَعَلِیْكُمْ اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ اِنْ رَسَلْنَا یَكْتُبُوْنَ مَا تَمْكُرُوْنَ، اَتْرَكُوا صَاحِبَ كِتَابِیْ هٰذَا وَاَنْطَلِقُوا اِلٰی عِبَادَةِ الْاَصْنَامِ وَاِلٰی مَنْ یَزْعَمُ اَنَّ مَعَ اللّٰهِ الْهٰآ اٰخَرَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ كُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ لَهٗ الْحُكْمُ وَاِلَیْهِ تَرْجَعُوْنَ حَمٍ لَا یَنْصُرُوْنَ حَمْعَسَقٌ تَفْرُقُ اَعْدَاءَ اللّٰهِ وَبَلَغَتْ حُجَّةَ اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ فَسِیَكْفِیْكُمْ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ».

ابودجانہ می گوید: آن نامه را گرفتم و در زیر سرم نهادم و شب را گذراندم و بیدار نشدم جز با صدای فریاد کسی که می گفت: ای ابودجانہ! ما را با این کلمات سوزاندی! قسم به حق صاحبیت که این نامه را از ما بردار، ما به خانه ات و جوارت و هر جا که این نوشته باشد

باز نخواهیم گشت. ابودجانه می گوید: گفتم آن را بر نمی دارم تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه بگیرم. پس شب من طولانی شد به خاطر آنچه از ناله‌ی جن‌ها و فریادها و گریه‌های‌شان تا صبح شنیدم. چون صبح شد، نماز صبح را با رسول الله صلی الله علیه و آله خواندم و به او خبر دادم آنچه را که در شب گذشته از جن‌ها شنیده و به آنها گفته بودم. پیامبر فرمود: ای ابودجانه! نوشته را از آنها بردار، به جان آن کسی که مرا به حق فرستاده است، آنها تا روز قیامت درد عذاب را احساس خواهند کرد.^۱

ب: در امالی طوسی روایت شده است از فحام از منصوری، از عموی پدرش، از ابوالحسن ثالث [یعنی امام هادی] علیه السلام که به نقل از پدرانش علیهم السلام فرمود: اشجع سلمی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و گفت: ای آقای من! من بسیار سفر می‌کنم و گاهی در جاهای ترسناکی بیتوته می‌کنیم و شب را می‌گذرانیم، پس به من بیاموز چیزی را که به آن سبب بر خودم ایمن باشم. امام علیه السلام فرمود: اگر از چیزی ترسیدی، دست راست را بر روی سرت بگذار و با صدای بلند بگو: (أفغیر دین الله یغون و له أسلم من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً و إلیه یرجعون)^۲ یعنی: آیا جز دین خدا را

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۲۵-۱۲۶

۲- آل عمران: ۸۳

می جویند؟ با آنکه هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می شوند. اشجع گفت: زمانی در دره ای بیتوته کردم که گفته می شد جن ها در آنجا هستند، پس صدایی شنیدم که می گفت: او را بگیریدا، من این آیه را خواندم و کسی گفت: چگونه او را بگیریم در حالی که به آیه ای پاک و طیب پناه جسته است؟^۱

ج: همچنین از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که فرمود: وقتی غول ها در برابر شما ظاهر شدند، اذان بگویید.^۲

د: روایت شده است از عبدالله بن زبیر عابد - و او از زُهاد شیعه بود - از عبدالله بن فضل نوفلی، از پدرش که گفت: مردی به امام صادق علیه السلام شکایت کرد و گفت: من پسری دارم که گاهی دچار « ریح أم الصبیان »^۳ می شود، پس به شدت از صحت و بهبود او ناامید می شوم. آیا می خواهید، ای پسر رسول خدا، برایش دعایی کنید تا سلامتی اش را به دست آورد؟ گفت: پس امام علیه السلام برای او دعا کرد. سپس گفت: برای او هفت بار سوره ی حمد را با زعفران و مشک بنویس، سپس آن را با آب بشوی و بگذار برای یک ماه نوشیدنی او

۱ - طوسی، الأمالی، ص ۲۸۱ - ۲۸۲

۲ - قسطلانی، إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۳۷۴؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۱۶۶

۳ - ریح أم الصبیان، اصطلاحی است برای صرع در کودکان که قائل بودند علتش جن است.

باشد، پس همانا از این عارضه بهبودی می یابد. او گفت: ما این کار را برایش یک شب انجام دادیم و پس از آن، عارضه‌ی مذکور به او بازنگشت و کودک و نیز ما آسوده شدیم.^۱

ه: روایت شده است از ابراهیم بن منذر خزاعی، از احمد بن محمد بن ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام که فرمود: مصروع را چنین تعویذ کن، بگو: تو را قسم می دهم به آن عزیمتی که علی بن ابی طالب علیه السلام، فرستاده‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر جن‌های وادی صبره خواند، تو هم به ناچار اجابت کنی و اطاعت کنی و همین الان از بدن فلان بن فلان [نام بیمار] خارج شوی.^۲

و: روایت شده است از جعفر بن حنان طائی، از محمد بن عبدالله بن مسعود، از ابن مسکان، از حلبی که گفت: امام صادق علیه السلام به مردی از دوستانش که به ایشان گفته بود: ای پسر رسول خدا، من دختری دارم که او را خیلی دوست دارم و او در شب و روز بسیار می ترسد، آیا برایش دعائی می کنید تا خداوند او را شفا دهد؟، امام فرمود: به او بگو تا فصد (حجامت) کند؛ زیرا فصد برای رفع این حالت مفید است، همچنین برای او دعا کرد.^۳

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۴۸

۲- همان، ج ۹۲، ص ۱۴۹

۳- همان، ج ۹۲، ص ۱۴۹

ز: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که مردی از مؤمنان به او شکایت کرد و گفت: ای پسر رسول خدا، من دختری دارم که ارواح او را اذیت می کنند. امام فرمود: با خواندن فاتحه الکتاب و معوذتین (سوره های ناس و فلق) به تعداد ده بار، بلا را از او دور گردان و سپس همین سوره ها را با مشک و زعفران در کاسه ای بنویس و به او بنوشان و نیز از آن در آب شرب او بریز و هم در آب وضو و غسلش. آن مرد گفت: این کار را سه روز انجام دادم و خداوند آزار آن ارواح را از او دور کرد.^۱

ح: روایت شده است از محمد بن بکیر از صفوان بن الیسع از منذر بن هامان از محمد بن مسلم و سعد مولى که هر دو گفتند: امام صادق علیه السلام فرمود: بیشتر جن زدگی ها ناشی از غلبه ی بلغم یا یکی دیگر از اخلاط است، پس باید انسان مراعات کند و مواظب سلامتی اش باشد، پیش از آنکه یکی از این اخلاط چهارگانه بر دیگر اخلاط غلبه کند و باعث مرگش شود.^۲ می گویم: و این معنای کلام عالم ربانی، سید کاظم رشتی قدس سره است آنجا که پیش از این فرمود: و به این سبب تو می بینی که هرکس بر مزاجش صفرا غالب گردد، چون یکی از جنیان ساکنان کوره ی آتش از نزدیکی وی عبور

۱- همان، ج ۹۲، ص ۱۴۹ - ۱۵۰

۲- همان، ج ۵۹، ص ۲۶۴

کند، او را محل مناسبی می‌یابد که به آن تعلق دارد، پس چون مزاج آن فرد به اعتدال گرایید، آن جن بدن وی را محل استقرارش نمی‌یابد و همین طور جنیان ساکن هوا، آب و خاک، تعلق می‌یابند به کسی که به غلبه نموده است بر مزاجش خون، بلغم و سوداء و تعدیل مزاج در وی را مانع می‌شوند و به همین دلیل تأثیر نمی‌کند در آنها دعاها و تعویذها و مداوای طیب.

ط: از مظفر بن محمد بن عبدالرحمن، از ابن ابی نجران، از سلیمان بن جعفر، از ابراهیم بن ابی یحیی مدنی روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر جن‌ها کسی را با سنگ زدند، باید سنگی که به او پرتاب شده است را بردارد و آن به همانجایی که پرتاب شده، بیندازد و بگوید: حسبی الله و کفی، سمع الله لمن دعا، لیس وراء الله منتهی.^۱

ی: از جمله چیزهایی که جن‌ها را از کودکان دور می‌کند، نگهداری پرندگان در خانه است؛ چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: در خانه‌های خود، جانوران دست آموز خانگی (مانند مرغ و خروس و کبوتر) زیاد نگهداری کنید؛ زیرا این کار شیطان‌ها را مشغول می‌کند از اینکه به کودکان شما آزار برسانند.^۲

۱- همان، ج ۶۰، ص ۷۴؛ شبر، طب الأئمه، ص ۲۸۹

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۹، ص ۱۹۷

ک: از ابو عبیده بن محمد بن عبید، از پدرش، از نضر، از یسر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی به او گفت: ای پسر رسول خدا، من دختری دارم که در خواب زیاد می ترسد و گاهی می شود که حالش بسیار بد می شود و برخی گفته اند که جنیان او را مس کرده اند و علاجش ممکن نیست. امام فرمود: او را امر کن تا حجامت کند و برای او عصاره ی شویدی که با عسل پخته شده باشد را بگیر و سه روز به او بنوشان. آن مرد گفت: چنین کردم؛ پس به اذن خدا شفا گرفتم.^۱

ل: راوندی نقل می کند که یکی از موالی امام عسکری علیه السلام به آن حضرت نوشت که پسری دارد که از آزار جنیان رنج می برد. امام فرمود: در رقی [یعنی پوست نازکی که برای نوشتن به کار می رفته است] بنویس: «بسم الله العلی العظیم الحلیم الکریم الذی لا یزول، أعوذ بعزة الحی الذی لا یموت من شر کل حی یموت» و آن را به او بیاویز. او این کار را انجام داد و به اذن خدا شفا یافت.

م: در کتاب زید الزراد آمده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا جن ها می توانند انسان را بربایند؟ امام فرمود: برای آنها نسبت به کسی که صبح و شام این کلمات را

بخواند، راهی نیست: «یا معشر الجن و الإنس إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السموات و الأرض فانفذوا لاتنفذون إلا بسلطان، لا سلطان لكم علی و لا علی داری و لا إلی أهلی و لا إلی ولدی، یا سکان الهواء و یا سکان الأرض عزمت علیکم بعزیمی اللّٰه التي عزم بها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علی جن وادی الصبرة أن لا سبیل لكم علی و لا علی شیء من أهل حزانتی، یا صالحی الجن، یا مؤمنی الجن، عزمت علیکم بما أخذ اللّٰه علیکم من الميثاق بالطاعة لفلان بن فلان، حجة اللّٰه علی جمیع البرية و الخلیقة و تسمى صاحبک أن تمنعوا عنی شرّ فسقتکم حتی لا یصلوا إلیّ بسوء، أخذت اللّٰه علی أسماعکم بسمع و بعین اللّٰه علی أعینکم و امتنعت بحول اللّٰه و قوّته علی حبائلكم و مکرمکم إن تمکروا یمکر اللّٰه بکم و هو خیر الماکرین و جعلت نفسی و أهلی و ولدی و جمیع حزانتی فی کنف اللّٰه و ستره و کنف محمد بن عبداللّٰه و کنف امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب صلوات اللّٰه علی، استترت باللّٰه و بهما و امتنعت باللّٰه و بهما و احتجبت باللّٰه و بهما من شرّ فسقتکم و من شرّ فسقة الانس و العرب و العجم فإن تولوا فقل حسبی اللّٰه لا إله إلا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم. لا سبیل لكم و لا سلطان، قهرت سلطانکم بسلطان اللّٰه و بطشکم ببطش اللّٰه و قهرت مکرمکم و حبائلكم

و کیدکم و رجلکم و خیلکم و سلطانکم و بطشکم بسلطان اللّٰه
 و عزه و ملکه و عظمته و عزیمته التی عزم بها امیرالمؤمنین علیه السلام
 علی جن وادی الصبره لما طغوا و بغوا و تمردوا فأذعنوا له
 صاغرين من بعد قوتهم فلا سلطان لکم و لا سیل و لا حول و
 لا قوه إلا باللّٰه العلی العظیم»^۱.

ن: و هم در آن کتاب آمده است که در سالی که به حج
 رفتیم، وقتی در خرابه‌های مدینه بین دیوارها بودیم، یکی
 از رفقای مان را گم کردیم و به جست‌وجوی او پرداختیم،
 اما او را نیافتیم. مردم مدینه گفتند: دوست شما را جن‌ها
 ربوده‌اند. به امام صادق علیه السلام مراجعه کردم و حال او و سخن
 مردم مدینه را به ایشان گفتم. امام فرمود: به مکانی که او
 گم شده است برو و با صدای بلند بگو: ای صالح ابن
 علی، جعفر بن محمد به تو می‌گوید: آیا جن‌ها با
 علی بن ابی طالب علیه السلام چنین عهد کردند؟ فلانی را بخواه
 تا او را به رفقایش برسانی. سپس فرمود: ای گروه جن،
 شما را قسم می‌دهم به آنچه که علی بن ابی طالب علیه السلام
 شما را به آن قسم داد که از دوست من دور شوید و او را به
 راه راهنمایی کنید. او می‌گوید: من این کار را انجام دادم
 و بلافاصله دیدم رفیق من از بعضی خرابه‌ها بیرون آمد و

گفت: شخص بسیار زیبایی را دیدم که گفت: ای جوان، گمان می‌کنم از آل محمد هستی؟ گفتم: بله. گفت: اینجا یک نفر از آل محمد هست، آیا مایلی که به او پیوندی و به او سلام کنی؟ گفتم: بله. پس مرا بین این دیوارها وارد کرد و او در جلوی من راه می‌رفت. وقتی کمی راه رفتیم، ناگهان چیزی ندیدم و غش کردم و بی‌خبر شدم به طوری که ندانستم کجای زمین هستم، تا اینکه ناگهان شخصی به من رسید و مرا برداشت و به راه آورد. سپس من این ماجرا را به امام صادق علیه السلام گفتم. او فرمود: او غوال یا غوال، نوعی از جن است که انسان را غافلگیر می‌کند. اگر یک نفر را ببیند او را راهنمایی نمی‌کند و اگر او شما را هدایت کرد، با او مخالفت کنید. اگر او را در خرابه یا در جایی از زمین دیدید، در مقابل او اذان بگویید و با صدای بلند بگویید: « سبحان الذی جعل فی السماء نجوماً رجوماً للشیاطین، عزمت علیک یا خبیث بعزیمة اللّٰه الّتی عزم بها أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام و رمیت بسهم اللّٰه المصیب الذی لا یخطئ و جعلت سمع اللّٰه علی سمعک و بصرک و ذلتک بعزة اللّٰه و قهرت سلطانک بسلطان اللّٰه، یا خبیث لا سبیل لک». پس إن شاء اللّٰه او را شکست می‌دهی و او را از خود دور می‌کنی و اگر در راه گم شدی، با صدای بلند بگویید: « یا سیارة

اللّٰهُ دلونا على الطريق يرحمكم اللّٰهُ أرشدونا يرشدكم اللّٰهُ»،
 پس اگر راه را یافتی [که به مقصود رسیده‌ای] وگرنه با
 صدای بلند بگو: «یا عتاة الجن و یا مردة الشیاطین أرشدونی
 و دلونی على الطريق و إلا أشرعت لكم بسهم اللّٰهُ المصیب
 إیاکم عزيمة على أبی طالب، یا مردة الشیاطین إن استطعتم
 أن تنفذوا من أقطار السماوات و الأرض فانفذوا لا تنفذون إلا
 بسلطان مبین، اللّٰهُ غالبکم بجنده الغالب و قاهرکم بسلطانه
 القاهر و مذللکم بعزته المتین فإن تولوا فقل حسبی اللّٰهُ لا إله
 إلا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم» و با صدای بلند
 اذان بگوئید، إن شاء اللّٰهُ راه را پیدا خواهی کرد.»

و در این زمینه روایت‌های زیادی وجود دارد، هر کس
 خواهان آنها باشد می‌تواند از محل آن در کتاب‌های حدیث
 آنها را طلب کند و ان شاء اللّٰهُ موجود است و کافی خواهد
 بود.



بخش یازدهم

پرسش دهم

چگونه خداوند معصومین علیهم السلام را آزمایش کرد؟

پرسش دهم چگونه خداوند معصومین علیهم السلام را آزمایش کرد؟

پاسخ:

خداوند متعال معصومین را قبل از خلقت شان، یعنی پیش از ظهور آنها در قید و بندهای شش گانه (کم، کیف، مکان، زمان، جهت و رتبه) انتخاب و آزمایش کرد؛ چرا که خداوند آنها را قبل از خلقت آسمان های برافراشته و زمین گسترده و قبل از عرش و کرسی و لوح و قلم، بلکه قبل از هر موجودی خلق کرد، بنابراین خداوند آنها را پیش از زمان و مکان و پیش از هر چیزی آفرید. این معنی منطوق آیات قرآن و روایات فراوانی است که به سبب کثرت نمی توان همه ی آنها را ذکر کرد. از جمله ی این آیات می توان به آیه ی

(وَ أَنَا أَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ)^۱ یعنی من تو را برگزیده ام پس بدانچه وحی می شود گوش فراده، اشاره کرد. پس مختار حقیقی برای وحی تأسیسی - که عالم امکان و تکوین را در بر گرفته است - رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام او هستند و جمیع علوم و معارفی که نزد

پیامبران گذشته علیهم السلام است از فضل و زیادتی نورانیت آنها علیهم السلام است. از جمله آیات دیگر در این باب می‌توان به آیه‌ی (وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي)^۱ یعنی و تو را برای خود پروردم، اشاره کرد. پس آن کسی که خداوند برای خودش آفریده است، محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام هستند و سایر مخلوقات طفیلی وجود ایشان هستند و مطلقاً از تعلیم و نور ایشان بهره‌مند می‌شوند. امام زین العابدین علیه السلام به جابر بن یزید جُغفی فرمود: ای جابر، ما نزد خدا مقام و منزلتی رفیع داریم و اگر ما نبودیم، خداوند چیزی نمی‌آفرید، نه زمین و نه آسمان و نه بهشت و نه دوزخ و نه خورشید و نه ماه و نه خشکی و نه دریا و نه دشت و نه کوه و نه تر و نه خشک و نه شیرین و نه تلخ و نه آب و نه گیاه و نه درختی. ما از نور ذات خداوند آفریده شده‌ایم و هیچکس را نمی‌توان با ما سنجید و قیاس کرد. به سبب ما خداوند شما را نجات داده و هدایت کرده است و ما به شما راه را نشان داده‌ایم، پس اوامر و نواهی ما را اطاعت کنید و هر آنچه از ما به شما می‌رسد را ردّ نکنید؛ زیرا ما بزرگ‌تر و عظیم‌تر و ارجمندتر از هر آن چیزی هستیم که به شما می‌رسد. آنچه از آن را فهمیدید، خدا را بر آن شکر گذارید و آنچه ندانستید، به ما واگذارید

چگونه خداوند معصومین علیهم السلام را آزمایش کرد؟

و بگویید: امامان ما به آنچه گفته اند داناترند.^۱

شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از ... محمد بن مسلم روایت کرده که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا خداوند عز و جل خلقی از رحمت خود دارد که آنها را از نور و رحمتش خلق کرده است، از رحمتش برای رحمتش. آنها به اذن الهی چشم بینای خداوند و گوش شنوا و زبان گویای او در میان خلایق و معتمدان او هستند در آنچه فرو فرستاده است از هر دلیل و حجتی. خداوند به سبب آنها سیئات و بدی ها را محو می کند، ستم را برطرف می کند، رحمت را فرو می فرستد، مرده را زنده می گرداند و زنده را می میراند و به سبب ایشان خلقش را می آزمایشد و در پرتو وجود آنها، در میان خلقش داوری می کند. گفتیم: قربانت گردم! اینان کیان اند؟ فرمود: اوصیاء.^۲

و در زیارت حضرت صدیقه ی کبری، فاطمه ی زهراء علیها السلام آمده است: ای امتحان شده ای که خدایی که تو را آفرید، پیش از خلقت، تو را امتحان کرد و آزمود، پس تو را در آنچه آزمود صابر یافت^۳؛ بنابراین حضرت صدیقه، فاطمه ی زهرا و پدر و شوهر و فرزندان، پیش از آنکه به این دنیا بیایند و

۱ - مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۲

۲ - ابن بابویه، التوحید، ص ۱۶۷

۳ - طوسی، مصباح المتعجد، ص ۷۱۱

نیز پس از ظهورشان در این دنیا، در ابلاغ دستورات الهی و صبر بر انواع بلاها و مصیبت‌های عظیم - که نزد عامه و خاصه (شیعه و اهل سنت) مشهور است - مورد آزمایش و امتحان قرار گرفتند.

در کتاب خصال روایت شده از علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که آن حضرت در وصیتش به امام علی علیه السلام فرمود: ای علی، خداوند به دنیا نظر کرد و مرا از میان مردان جهان برگزید، سپس بار دیگر نظر کرد و تو را از میان مردان جهان بعد از من برگزید و بار سوم نظر کرد و امامان از نسل تو را از میان مردان جهان بعد از تو برگزید و بار چهارم نظر کرد و فاطمه را بر زنان جهان برگزید.^۱

از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی تولد علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کردم. فرمود: آه آه، ای جابر! درباره‌ی بهترین کسی که پس از من، بر سنت مسیح به دنیا آمده است پرسیدی. خداوند متعال او را نوری از نور من خلق کرد و مرا نیز نوری از نور خود. ما هر دو از یک نور هستیم و پنجاه هزار سال قبل از اینکه آسمان و زمینی باشد، طول و عرضی باشد، روشنایی و ظلمتی باشد و دریا و هوایی باشد، خلق شدیم. سپس

خداوند خود را تسبیح کرد و ما نیز تسبیحش کردیم. خداوند خود را تقدیس کرد و ما نیز او را تقدیس کردیم. او عظمت خود را تمجید کرد و ما نیز او را تمجید کردیم، پس خداوند از ما شکرگزاری کرد، پس آسمان را از تسبیح من خلق کرد و آن را نگاه داشت و زمین را از تسبیح خود بسط داد و دریاها را از تسبیح خود عمق بخشید و از تسبیح علی علیه السلام، ملائکه‌ی مقرب را خلق کرد، پس هرآنچه ملائکه تسبیح کردند، برای علی و شیعیان اوست. ای جابر، خداوند متعال ما را انتقال داد، پس ما را در صلب آدم انداخت. من در سمت راست آن قرار گرفتم و علی در سمت چپ آن. سپس خداوند ما را از صلب آدم به اصلاب طاهری منتقل کرد و هیچ صلبی نبود که من از آن خارج شوم مگر اینکه علی نیز با من خارج شده است. ما همیشه بدین منوال بودیم تا اینکه خداوند ما را از پشتی پاک بیرون آورد، که آن پشت عبدالمطلب بود. سپس مرا از پشتی پاک، که آن پدرم عبدالله بود، منتقل کرد و مرا در بهترین رحم، یعنی آمنه قرار داد. هنگامی که من به دنیا آمدم، ملائکه لرزیدند و گفتند: خداوندا، ولّیت علی علیه السلام را چه شده است؟ چرا او را با آن نور درخشان (یعنی محمد) نمی بینیم؟ خداوند عزوجل فرمود: من به ولی ام آگاه تر و دلسوزتر از شما هستم و خداوند علی علیه السلام را از پشت بهترین

افراد بنی هاشم پس از پدرم ظاهر ساخت و او را در بهترین رحم‌ها یعنی رحم فاطمه بنت اسد به امانت نهاد إلخ.^۱ این (آفرینش آنها قبل از هر چیز) به این دلیل است که خداوند متعال آنها را از نور خود خلق کرده است، همان‌طور که امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه‌ی کبیره - که شیخ صدوق آن را نقل کرده - فرموده است: «و نوره و برهانه عندکم و أمره الیکم»^۲، یعنی نور و برهان خدا نزد شماست و امر خدا به شما واگذار شده است، مراد از این نور، نوری است که خداوند آن را خلق کرده است و آن نور ایشان است و خداوند آن را به خود نسبت داده است، همانند نسبت دادن کعبه‌ی مشرفه به خود، بنابراین خداوند آنها را تکویناً و تشریحاً - برای اعطای ولایت عظمای خود به ایشان - آزمود و آنها را معرّف خود در آفاق و انفس قرار داد، پس هر که بدون پذیرش ولایت آنها و بدون معرفت به ایشان، ادعای شناخت خدا را داشته باشد، به خطا رفته و از راه گم شده است و کسی که به روایات اهل بیت علیهم السلام مراجعه کند، این معنا را متواتر و روشن خواهد یافت.

۱ - مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۹۹ - ۱۰۰
 ۲ - ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۲ - ۶۱۳

۱۲

بخش دوازدهم

پرسش یازدهم

آیا اجساد قبل از ورود ارواح به آنها آزمایش

می شوند؟

پرسش یازدهم آیا اجساد قبل از ورود ارواح به آنها آزمایش می‌شوند؟

پاسخ:

در عالم امکان و تکوین چیزی وجود ندارد که مختار و قابل امر و نهی نباشد و اجساد نیز از این قاعده مستثنی نیستند. خداوند عزوجل می‌فرماید: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ)^۱ یعنی آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمان‌ها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند و بسیاری اند که عذاب بر آنان واجب شده است و هر که را خدا خوار کند، او را گرمی دارنده‌های نیست؛ چرا که خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد.

در این آیه، خداوند می‌فرماید که همه‌ی مخلوقات او را سجده می‌کنند، سپس از میان جمادات کوه‌ها را و از میان جنبندگان حیوانات را و از میان اجرام آسمانی خورشید و ماه را ذکر می‌کند و عبارت «و من فی الأرض» نیز عام است

و شامل هر کسی می‌شود که در زمین است. همچنین سخن او «و کَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ» به این اشاره دارد که بعضی از مردم نیز او را سجده نمی‌کنند و آنها معصیتکار هستند. بنابراین، هر مخلوقی مختار است و مختار بودن به معنای آزمایش در اطاعت و معصیت است و اجساد نیز شامل این قاعده می‌شوند. بله، روح‌ها قبل از اجساد به مدت دو هزار سال خلق شده‌اند، همان‌طور که در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: و لکن خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد خلق کرد^۱ و در کتاب بصائرالدرجات صفار روایت شده است از امام صادق علیه السلام که مردی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا قسم که من شما را دوست دارم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویی. مرد گفت: به خدا قسم، من شما را دوست دارم و از موالیان شما هستم. امیرالمؤمنین علیه السلام دوباره فرمود: تو دروغ می‌گویی. مرد تعجب کرد و گفت: سبحان الله! یا امیرالمؤمنین، من به خدا قسم سوگند یاد می‌کنم که شما را دوست دارم و شما می‌گویی دروغ می‌گویی! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا ندانستی که خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد خلق کرد ... سپس آنها

۱- مفید، الاختصاص، ص ۳۰۲؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۸۱

آیا اجساد قبل از ورود ارواح به آنها آزمایش میشوند؟

را به ما اهل بیت علیهم السلام عرضه کرد. پس قسم به خداوند که روحی از آنها نبود مگر آنکه ما بدن و کالبدش را شناختیم. پس به خدا سوگند که من تو را در آنها ندیدم. پس تو کجا بودی؟ امام صادق علیه السلام فرمود: او در آتش بود. ^۱ بنابراین اجساد قبل از اینکه روح‌ها را بپذیرند آزمایش می‌شوند. هر جسد خاص یک روح خاص دارد و هر دو، روح و جسد، یکدیگر را انتخاب می‌کنند. در مورد امتحان، بحث‌های زیادی وجود دارد، اما این مختصری از آن است و برای فرد باهوش، همین اندازه کافی است.

۱۳

بخش سیزدهم

پرسش دوازدهم

مراد سید از «دلیل حکمت» چیست؟

پرسش دوازدهم

سید کاظم رشتی در برخی از آثارش فرموده است: روش ما در استنباط احکام الهی، همان طور که اصولیون این راه را برگزیده‌اند، استدلال به کتاب، سنت، اجماع و دلیل عقل و همچنین شهرت، استصحاب و اصالت برائت و امثال آنها است، مگر آنکه در هر یک از این موارد، برای ما دلایلی از حکمت وجود دارد که عقل‌ها در آن حیران می‌شوند و نفوس از آن شگفت‌زده می‌گردند. پس هر کسی که به آن برسد، رستگاری و هدایت را یافته و کسی که به آن نرسد، راه و روشش همان راهی است که فقها و مجتهدین ما بر اساس آن عمل می‌کنند و معمول و رایج است و این روش با آنچه که آنان - که رحمت خدا بر آنها باد - ذکر کرده‌اند و در راهش سعی و کوشش نموده‌اند، مخالفتی ندارد، جز آنکه اهل استنباط دارای ذوق‌ها و سلیقه‌هایی هستند إلخ. مراد سید از «دلیل حکمت»

چیست؟

پاسخ:

آنچه شکی در آن وجود ندارد آن است که در موضوعات گوناگون اعمّ از فقهی، نجومی، پزشکی، ریاضی و غیره، هر چه عالمی بر علوم گوناگون احاطه‌ی بیشتری داشته باشد و تخصص او در علوم مختلف بیشتر باشد، استنباط او نیز

دقیق‌تر خواهد بود نسبت به کسی که اهلیت و شایستگی
لازم را ندارد و این امری واضح و آشکار است.

پرسش سیزدهم

تأثیر و فایده‌ی شرط اعتقاد به مقامات عالی‌ه‌ی معصومین علیهم‌السلام در مسأله‌ی تقلید و مرجعیت چیست، با توجه به اینکه استدلال فقهی ارتباطی به امور اعتقادی ندارد؟

پرسش سیزدهم

تأثیر و فایده‌ی شرط اعتقاد به مقامات عالی‌ه‌ی معصومین علیهم‌السلام در مسأله‌ی تقلید و مرجعیت چیست؟ با توجه به اینکه استدلال فقهی ارتباطی به امور اعتقادی ندارد؟

پاسخ:

شرط شناخت و وقوف از «نمط اوسط» در اعتقاد به مقامات ائمه علیهم‌السلام در تقلید، مانند شرط اعلیت در تقلید است با وجود اینکه ممکن نیست علم قطعی پیدا کرد به اینکه فلان مرجع تقلید اعلم از دیگر عالمان است؛ زیرا تا روزگار حاضر، آزمون و امتحانی برای جمیع مراجع تقلید ترتیب داده نشده تا دانسته شود واقعاً چه کسی از دیگران فقیه‌تر و داناتر است، با علم به این نکته که ممکن است در یمن یا حجاز کسانی وجود داشته باشند که ما اصلاً از وجودشان بی‌خبر باشیم. بله، دعاوی زیادی اینجا و آنجا وجود دارد و همه ادعای اعلیت برای خود دارند. اگر این ادعاها بر اساس قطع و یقین و آزمایش هر مرجع به‌طور جداگانه باشد، خوب است، ولی چگونه چنین چیزی ممکن است از زمان غیبت کبری تا به امروز؟ او گر این ادعا ناشی از نظر فردی و اعتقاد شخصی باشد، شرط اعلیت

ساقط می‌شود؛ زیرا هر مقلّدی ادعای اعلمیّت مرجع خود را دارد و نمی‌توان یک جهت را بر جهت دیگر ترجیح داد بدون مرجع قطعی و بر اساس ظنون یا به سبب هرج و مرج یا قدرت و زور؛ زیرا بر اساس عقل، چنین شخصی با لحاظ این معنای خاص (یعنی اعلم بودن نسبت به همه) یا وجود دارد و یا ندارد و مصداق این شخص، با توجه به معنای کلمه‌ی اعلم - که صفت برترین است - تنها بر یک فرد صدق می‌کند و اگر در آن تعدد وجود داشته باشد، واژه‌ی «اعلم» ساقط می‌شود. بر این اساس، باید گفت همه مناسب هستند، هر یک بر اساس نظر خود، اما شرط شناخت «نمط اوسط» در مرجعیّت، متوقف بر یک نفر نیست، برخلاف شرط اعلمیّت به معنای خاص آن. جد من، آیت‌الله معظّم، امام مصلح میرزا حسن احقاقی حایری اسکویی (متوفی ۱۴۲۱ق) و پدرم، آیت‌الله، خادم الشریعه، میرزا عبدالرسول احقاقی علیه السلام می‌فرمودند که خداوند می‌فرماید: (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) و نیز می‌فرماید: (لَوْلَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَنْفُكُوا فِي الدِّينِ وَ لَيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ). همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید: نگاه کنید به مردی از خودتان (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت میکند و

در حلال و حرام ما به دقت مینگرد و احکام ما را به خوبی میشناسد، پس او را به عنوان حاکم بپذیرید. همانا من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و بر ما رد شده است و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است^۱ و امام عسکری علیه‌السلام فرمود: اما کسی از فقها که خود را حفظ کرده، دینش را پاس داشته، با هوای نفسش مخالفت ورزیده و از دستورات مولایش اطاعت نموده است، پس بر عموم مردم واجب است که از او تقلید کنند^۲ و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمود: اما در حوادث پیش آمده، به راویان احادیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر ایشان هستم.^۳ پس از این دستورات نمی‌توان بوی وحدت و اعلمیت را استشمام کرد و همه‌ی آنها صراحت به عدم آن دارند و تشخیص اعلم عادتاً ممتنع یا بسیار دشوار است و چگونه می‌توان یکی را از میان علما و مجتهدین (به عنوان باسوادترین آنها) با وجود کثرت و پراکندگی‌شان در شهرها و کشورهای مختلف تشخیص داد؟ با آنکه آنها

۱ - کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۷

۲ - طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۶۳

۳ - ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۴

در اعلمیت یک تن از مقیمین در نجف اشرف یا قم مثلاً، اتفاق نظر ندارند، بلکه هر یک از مراجع در آنجا ادعای اعلمیت می‌کنند و طلاب آنها نیز به اعلمیت استادشان تأکید می‌کنند و نعره‌های آنها گوش‌ها را ناشنوا کرده است. آیا می‌بینی که آنها به آنچه می‌گویند عمل نمی‌کنند و با آرائشان مخالفت می‌کنند؟ یا آنچنان که می‌گویند این معنی به دلیل امتناع در تشخیص است؟ در هر حال این امت مرحومه نسبت به این تضییقاتی که ذکر کردیم - که این دین آسان را سخت می‌کنند - در گشایش و وسعت هستند به این معنی که مثلاً بر آنها واجب نیست تا با وجود تعذر یا تعسر در پی یافتن عالم‌ترین فقیه در میان فقها باشند. از عقل و انصاف نیز به دور است که خود را در مضیقه و تنگنا قرار دهیم در آن اموری که خداوند و خلفای او ما را در گشایش قرار داده و بر ما سخت نگرفته‌اند، بلکه آنها تنها ما را امر کرده‌اند که به گفته‌ی عادل‌ترین فقیهان رجوع کنیم همان‌گونه که در احادیث آنها علیهم السلام آمده است. بله، اگر اهل فن همگی بر اعلمیت یکی از فقیهان اتفاق نظر داشته باشند، بدون هر گونه اختلاف و آنچه را که بر آن اتفاق کرده‌اند اعلام کنند و به اطلاع همه برسانند، اولی آن است که با وجود شخص فاضل، از آن شخص افضل تقلید

تأثیر و فایده‌ی شرط اعتقاد به مقامات عالی‌ه‌ی معصومین علیهم‌السلام در مسأله‌ی تقلید و مرجعیت چیست؟

کنیم و حکم عقل در این امر واضح است، اگر شرط‌های دیگر نیز در او جمع باشد. اما از کجا این امر برای ایشان ممکن است؟ و آیا تقلید از عادل و عدل و زاهد و ازهد و اتقی و اورع را واجب می‌شمزند؟ در این عصر منفور که اهالی آن، آن را «عصر نور» نامیده‌اند، همچون نامگذاری زنگی به کافور.

ثانیاً: چه کسی می‌گوید که امور شرعی ارتباطی به امور اعتقادی ندارد؟ این سخن نادرست است [به همین دلیل فقهای را می‌بینیم که فتوایی داده‌اند که ناشی از عدم درک مقامات بلند معصومین علیهم‌السلام است و] هرکس در کلمات [این دسته از] فقها تتبع کند، درباره‌ی می‌یابد که برخی از بزرگان فقها بر نجاست بول و خون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فتوا داده‌اند و امام شافعی سنی را مورد انتقاد قرار داده‌اند که به طهارت بول آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فتوا داده است؛ به دلیل آنکه ام‌ایمن آن را نوشید، علاوه بر وجود نصّ آیه‌ی تطهیر به طهارت مطلقه‌ی آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. صاحب جواهر می‌گوید: اولین و دومین از نجاسات بول و غائط نام دارند ... البته بول و غائط جاندارانی که خوردن گوشت آنها جایز نیست، حتی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از میان انسان‌ها؛ زیرا ثابت نشده است تقریر و امضای آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره‌ی نوشیدن ام‌ایمن

بول او را، هرچند گفته شده که به او گفت: در این صورت، آتش یه شکم تو وارد نمی شود (کنایه از آسیب ندیدن وی از آتش دوزخ در جهان دیگر)، پس آنچه از شافعی درباره‌ی طهارت آن حضرت علیه السلام رسیده است، درست نیست.^۱ علامه‌ی حلی رحمته الله علیه نیز فرموده است: اقرب، نجاست بول و غائط پیامبر صلی الله علیه و آله است، به دلیل عموم آیات و روایات و روایت شده است که ام‌ایمن بول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نوشید و آن حضرت به او گفت: در این صورت آتش یه شکم تو وارد نمی شود.^۲ برخی از فقها نیز فتوا داده‌اند که نماز خواندن در مقابل امام معصوم علیه السلام در مشاهد متبرکه و حرم‌های آنها جایز است، به شرط اینکه به آنها بی‌احترامی نشود و مشهور، عدم جواز است؛ زیرا حرمت آنها پس از درگذشت نیز مانند حرمت آنها در حال حیات است و همان طور که در حال حیات نمی‌توان بر آنان پیشی گرفت، پس از وفات نیز نمی‌توان بر آنان پیشی گرفت و جلوی آنها ایستاد. برخی از ایشان نیز ولایت تکوینی مطلقه ائمه‌ی معصومین علیهم السلام را انکار می‌کنند، در حالی که در آیه‌ی (*إنما وليکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون*)^۳ ولایت ائمه‌ی

۱ - نحفی، جواهر الکلام، ج ۵، ص ۲۷۳
 ۲ - علامه‌ی حلی، نهاية الأحکام، ج ۱، ص ۲۶۷
 ۳ - مانده: ۵۵

معصومین علیهم‌السلام مطلق است با توجه به عطف «ولی» با حرف واو - که مفید است برای مطلق جمع - و ولایت ثابت شده برای خداوند متعال، ثابت است برای رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آن ولایتی هم که برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ثابت است، برای ولی نیز ثابت است. بله، نهایت آنکه ولایت پیامبر و ولی علیهم‌السلام با اجازه‌ی خداوند متعال و به اذن الله است و غیر از این مواردی که ذکر شد، که اگر بخواهیم همه را ذکر کنیم سخن طولانی خواهد شد. بنابراین شرط شناخت «نمط اوسط» در مرجعیت، به گونه‌ای که آن مرجع نه اهل غلو در حق معصومین علیهم‌السلام باشد و نه اهل گفتن کلماتی که در شأن آن بزرگواران نیست، دلیل عقلی مانند شرط اعلیّت نیست، بلکه این شرط نصّ روایات اهل بیت علیهم‌السلام است؛ چنانکه در کتاب التوحید شیخ صدوق روایت شده است از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: خداوند یکتا و به سبب یکتایی تنها و به سبب فرمان و امرش (در دستور دادن) یکتاست. مخلوقات را آفرید و کار دینش را به آنها سپرد، ما همان مخلوقات هستیم ای پسر ابی‌یعفور، ما حجت خداوند در میان بندگان او و گواهان او در میان مخلوقاتش و مورد اعتماد بر وحی او و گنجینه‌داران علمش هستیم. ما وجه خداییم که از آن سو بر خدا وارد می‌شوند

و چشم او در میان بندگانش و زبان گویای او و قلب وسیع او و درگاه خداییم که بندگان به آن سو راهنمایی می شوند. ما عمل کننده به امر و فرمان خدا و دعوت کننده به راه او می باشیم. خداوند به وسیله‌ی ما شناخته شده و پرستش می شود. ما راهنمایان مردم به سوی خداوند هستیم و اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی شد^۱ و در زیارت امام حسین علیه السلام آمده است: هر که خدا را بخواهد از شما آغاز می کند، به سبب شما خداوند (تعالیم و آموزه‌های) دروغ را بر ملا می سازد و به سبب شما خداوند زمان سخت را دور می کند و به وسیله‌ی شما آغاز و ختم میکند و به وسیله‌ی شما چیزهایی را که بخواهد محو یا ابقاء میکند و به وسیله‌ی شما خواری و ذلت را از گردن ما بر میدارد و به وسیله شما زمین، درخت میرویانند و میوه میدهد و آسمان، باران و روزی میدهد و خداوند مشکلات را بر طرف میکند^۲ و اما زیارت جامعه‌ی کبیره که از امام هادی علیه السلام روایت شده است، پس در آن است کفایت گفتار و انتهای آرزوها [به این معنی که با کافی ترین عبارات و بی نظیرترین جملات، مقامات بلند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام بیان شده است] پس آن سوتر از شهر آبادان، هیچ آبادی دیگری

۱ - ابن بابویه، التوحید، ص ۱۵۲

۲ - کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۷۶ - ۵۷۷

نیست (بلکه آب و دریاست) [به این معنی که بهتر از عبارات آن زیارت و راقی‌تر از جملات آن، چیزی وجود ندارد] و این به معنای آن نیست که کسی که به مقامات عالی‌ی معصومین علیهم‌السلام اعتقاد ندارد، از دایره‌ی ولایت خارج است، بلکه همه در کشتی ولایت ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام هستند و عاقبت در بهشت جاودان خواهند بود، اما همان‌طور که خداوند می‌فرماید: (و لکل درجات مّمّا عملوا و ما ربك بغافل عما يعملون)^۱ یعنی و برای هر یک [از این دو گروه] از آنچه انجام داده‌اند [در جزا] مراتبی خواهد بود و پروردگارت از آنچه می‌کنند غافل نیست. در کتاب المحاسن نیز از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: سوگند به خداوند که پس از ما کسی در درجه و منزلت و علو مکان جز شما شیعیان نخواهد بود و همانا شما با ما در اعلی‌علیین خواهید بود پس رغبت بورزید در نیل به آن درجات و مقامات عالی و بلند.^۲ پس عاقبت همه به خیر خواهد بود، با عدم اقصای دیگران و احترام به رأی و نظر دیگران و گفت‌وگو زبان رسمی بین ما خواهد بود و السلام.

۱- انعام: ۱۳۲

۲- برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۲

منابع

- (١) القرآن الكريم
- (٢) نهج البلاغة
- (٣) الإحتجاج للشيخ الطبرسي
- (٤) أحكام الشيعة وأحكام الشريعة
- (٥) الإختصاص للشيخ المفيد
- (٦) الأصول الستة عشر عدة محدثين
- (٧) أعلام الدين في صفات المؤمنين للديلمى
- (٨) إقبال الأعمال للسيد ابن طاووس
- (٩) الأمالي للشيخ الصدوق
- (١٠) الأمالي للشيخ الطوسي
- (١١) الأمان في أخطار الأسفار للسيد ابن طاووس
- (١٢) بحار الأنوار للشيخ المجلسي
- (١٣) بصائر الدرجات للشيخ محمد بن الحسن الصفار
- (١٤) تحرير الأحكام للعلامة الحلبي
- (١٥) تذكرة الفقهاء للعلامة الحلبي
- (١٦) تفسير القمي لعلي بن إبراهيم القمي
- (١٧) تفسير الميزان للسيد الطباطايني
- (١٨) تهذيب الأحكام للشيخ الطوسي
- (١٩) التوحيد للشيخ الصدوق
- (٢٠) ثواب الأعمال للشيخ الصدوق
- (٢١) جامع أحاديث الشيعة للبروجردى
- (٢٢) جامع السعادات للشيخ محمد مهدي النراقي

- (٢٣) جامع الشتات للخواجوئي
 (٢٤) جامع المقاصد للمحقق الكركي
 (٢٥) جواهر الحكم للسيد كاظم الرشتي
 (٢٦) الجواهر السننية للحر العاملي
 (٢٧) جواهر الكلام للشيخ الجواهري
 (٢٨) الحدائق الناضرة للمحقق البحراني
 (٢٩) الحكمة المتعالية في الأسفار الأربعة الصدر الدين الشيرازي
 (٣٠) حلية الأبرار للسيد هاشم البحراني
 (٣١) حياة النفس في حضرة القدس للشيخ أحمد الأحسائي
 (٣٢) الخصال للشيخ الصدوق
 (٣٣) الخلاف للشيخ الطوسي
 (٣٤) الدعوات للقطب الراوندي
 (٣٥) ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة للشهيد الأول
 (٣٦) رسائل الكركي للمحقق الكركي
 (٣٧) روضة الواعظين للفتال النيسابوري
 (٣٨) السرائر لابن إدريس الحلبي
 (٣٩) شرح أصول الكافي للمولى محمد صالح المازندراني
 (٤٠) شرح الأسماء الحسنی للملا هادي السبزواري
 (٤١) شرح الزيارة للشيخ أحمد الأحسائي
 (٤٢) شرح الفوائد للشيخ أحمد الإحسائي
 (٤٣) شرح حياة النفس للشيخ أحمد الإحسائي
 (٤٤) شرح مئة كلمة لأمير المؤمنين عليه السلام للشيخ ميشم البحراني
 (٤٥) الصراط المستقيم للشيخ علي يونس العاملي
 (٤٦) طب الأئمة للنيسابوريين

- (٤٧) العرفان الشيعي للسيد كمال الحيدري
 (٤٨) العروة الوثقى للسيد اليزدي
 (٤٩) علل الشرائع للشيخ الصدوق
 (٥٠) العلم والحكمة في الكتاب والسنة لمحمد الريشهري
 (٥١) عوائد الأيام للمحقق النراقي
 (٥٢) عوالي اللآلي لابن أبي جمهور الأحسائي
 (٥٣) عيون أخبار الرضا للشيخ الصدوق
 (٥٤) غاية المرام للسيد هاشم البحراني
 (٥٥) الفصول المهمة في أصول الأئمة للحر العاملي
 (٥٦) الفضائل لشاذان بن جبرئيل القمي
 (٥٧) القاموس المحيط للفيروز آبادي
 (٥٨) القضاء والشهادات للشيخ الأنصاري
 (٥٩) الكافي للشيخ الكليني
 (٦٠) الكامل في التاريخ لابن الأثير
 (٦١) كامل الزيارات للشيخ جعفر بن محمد بن قولويه
 (٦٢) كشف اللثام للفاضل الهندي
 (٦٣) الكلمات المكنونة للملا محسن الفيض الكاشاني
 (٦٤) كشكول الإحسائي
 (٦٥) كمال الدين وتمام النعمة للشيخ الصدوق
 (٦٦) كنز الدقائق للميرزا محمد المشهدي
 (٦٧) اللمعة البيضاء للتبريزي الأنصاري
 (٦٨) المجازات النبوية للشريف الرضي
 (٦٩) المجتنى من دعاء المجتبي للسيد ابن طاووس
 (٧٠) مجموعة الرسائل للطف الله الصافي

- (٧١) المحاسن لأحمد بن محمد البرقي
(٧٢) المحتضر للشيخ حسن بن سليمان الحلبي
(٧٣) مختصر البصائر للحسن بن سليمان الحلبي
(٧٤) مدينة المعاجز للسيد هاشم البحراني
(٧٥) المزار لمحمد بن المشهدي
(٧٦) المسائل العكبيرة للشيخ المفيد
(٧٧) مستدرك سفينة البحار للشيخ علي النمازي الشاهرودي
(٧٨) مستدركات رجال الحديث للشيخ علي النمازي الشاهرودي
(٧٩) مصباح المتهجد للشيخ الطوسي
(٨٠) المصباح للشيخ الكفعمي
(٨١) المعتبر للمحقق الحلبي
(٨٢) معجم الرائد
(٨٣) مفاتيح الجنان للشيخ عباس القمي
(٨٤) مكارم الأخلاق للشيخ الطبرسي
(٨٥) من لا يحضره الفقيه للشيخ الصدوق
(٨٦) موسوعة الأحاديث الطبية محمد الريشهري
(٨٧) نهاية الأحكام للعلامة الحلبي
(٨٨) نور البراهين للسيد نعمة الله الجزائري
(٨٩) الوسائل للحر العاملي
(٩٠) اليقين للسيد ابن طاووس
(٩١) ينابيع المعاجز للسيد هاشم البحراني

ترجمہ کتاب نفیس

النور المسین فی
فضائل معصومین علیہم السلام